

جهاد اسلامی

نویسنده:

شهید دکتر فتحی شقاقی

ترجمه:

سید هادی خسروشاهی

چرا مجموعه حرکت های اسلامی معاصر؟

طرح اسلامی معاصر و مرکزیت مسئله فلسطین یکی از بارزترین و ظالمانه ترین نمودهای تهاجم فرهنگی - سیاسی غرب، به ویژه سازمان امپریالیسم خبری، متهم ساختن مستمر کلیت حرکت های اسلامی معاصر، به تروریسم و فاندمانتالیسم - به مفهوم منفی آن - در سطح جهانی است، تا زمینه برای سرکوب کامل آنها به طور مستقیم، یا بهوسیله عوامل سیاسی - فرهنگی وابسته به امپریالیسم در درون حاکمیت های ضد مردمی در بلاد اسلامی، فراهم گردد.

در همین رابطه، و درست به هنگامی که اعضاء دولت «جان میجر» - نخستوزیر انگلیس - با «جری آدامز» مسئول شاخه سیاسی شین فین - ارتش جمهوریخواه ایرلند - به مذاکره می نشینند و سردمداران «کاخ سفید»! هم جری آدامز را برای مذاکره درباره صلح! به حضور! می پذیرند، شیخ عمر عبدالرحمن مفتی جماعت اسلامی مصر به اتهام واهی شرکت! در انفجاری در نیویورک، به زندان ابد در امریکا؟ محکوم می شود!! و دکتر موسی مرزوق مسئول شاخه سیاسی «حماس» - حرکت اسلامی فلسطین - بهنگام ورود به امریکا، دستگیر و زندانی می شود و طلعت فوادقاسم مسئول سیاسی جماعت اسلامی مصر در اروپا، بر سر راه خود به بوسنی، بعد از خروج از فرودگاه در کرواسی، مفقودالاثرا می گردد! و دکتر فتحی شقاقی، متفکر اسلامی و پزشک انسان دوست فلسطینی و دبیرکل «جهاد اسلامی فلسطین» در جزیره «مالت» ترور می شود و آنگاه امپریالیسم خبری از «محکومیت!» و «کشته شدن رهبر تروریستها!» و «دستگیری رهبر دیگر تروریستها!» و «مفقود شدن یکی دیگر از رهبران تروریستها!» سخن به میان می آورد و در نتیجه دنیای غرب - در کلیت خود - از ترور شقاقی اظهار خشنودی می کند و در سه مورد دیگر، با سکوت خود فاجعه را تأیید می نماید!

در همین راستا، عالیجناب پاپ هم به عنوان سخنگوی غرب صلیبی و یا برای ذبح شرعی! قضیه، آب پاکی روی دست همه می ریزد! و ضمن سکوت مطلق در مقابل فجایع فوق، ناگهان رابین، جنایتکار معروف عضو سازمان تروریستی هاگانا را که خود عامل

مستقیم و مباشر قتل دهها و بلکه صدها انسان بوده است، «شهید»!! می نامد...

و آنگاه برای تکمیل سناریو!، و شستشوی کامل مغزی غریبهها، خانم تاجر نخستوزیر سابق انگلیس وارد صحنه می گردد و در یک مصاحبه تلویزیونی - بدون آنکه هیچگونه سمت رسمی داشته باشد - همه حرکت های بنیادگرای اسلامی را متهم به تروریسم! می کند که باید طبق تجویز ایشان، بشدت سرکوب و ریشه کن شوند! ولی خانم تاجر حاضر نمی شود توضیح دهد که چرا اجرای این دستور در مورد شین فین - شاخه سیاسی ارتش جمهوریخواه ایرلند - روا نیست؟ درحالیکه خانم تاجر، همراه اعضاء کابینه و سران حزب خود، در انفجار هتلی که در آن کنگره حزبی تشکیل داده بود، نزدیک بود به قتل برسند! - شاخه نظامی شین فین همانوقت مسئولیت آن انفجار را بعهده گرفت - و اکنون دولت انگلیس با شاخه سیاسی همین حرکت تروریستی! بمذاکره می نشیند، ولی در مورد حرکت های اسلامی، دستور سرکوب مطلق صادر می شود؟

امپریالیسم غرب بغلط تصور می کند که با این اتهام ها، تحریم ها، فشارها، ترورها و سرکوب ها! توسط عمال خود، همچنان می تواند بر سلطه استعماری خود استمرار بخشد، در حالیکه باید تاکنون درک مینمود! که خشونت دولتها، واکنشی جز خشونت ملتها را در پی ندارد... آیا تجربه ایران و سودان و اکنون تجربه الجزائر و مصر، برای عبرت و تنبیه غرب کافی نیست؟... اگر کافی نیست بگذارید تجربه راتکرار کنند تا نفرت عمیق مسلمانان را به کینه ای مقدس و ابدی بدل سازند...!

روژه گارودی فیلسوف شخصیت سیاسی معروف فرانسوی در مصاحبه ای با یک روزنامه ایتالیائی درباره بنیادگرایی و خشونت غرب و همگامی واتیکان با آن، به نکاتی اشاره می کند که کاملاً هدف موردنظر ما را روشن می سازد:

«حملات نژادپرستانه، به ویژه علیه مسلمانان ادامه دارد. ما هنوز در عصر هجوم صلیبی ها هستیم. فرانسه را نگاه کنید... امام جماعت مسجد بزرگ پاریس را که یک انسان هوادار دیالوگ و یک اندیشمند اسلامی است و فرهنگ های دیگر را هم رد نمی کند، بازداشت کرده اند. خوب این، خطر هجوم مردم شمال آفریقا بر ضد غرب را اعلام میکند. در مورد تهدید بنیادگرایی اسلامی، من اعتقاد دارم که بنیادگرایی واقعی از آن غرب است که درصدد تحمیل فرهنگ و حاکمیت خویش است و به همین دلیل موجب واکنش مشابه در اسلام می گردد. اصولاً غرب در ذات خود، تمایل به قتل عام کردن مردم دارد. چه نمونه هائی را مثال بزنم؟ نابودی سرخپوستان امریکا؟ برده فروشی؟ فاجعه هیروشیما؟ آشویتس؟ و آخرسر، حمله بر عراق، با تبلیغات صندوق بین المللی پول و زیر پرچم امریکا، آنهم برای سرکوب و قتل عام مردم... این خلاصه تمدن غرب است. آیا شما

می دانید که ۸۰٪ سرمایه جهان توسط ۲۰٪ جمعیت جهان کنترل و مصرف می شود؟ چهل میلیون نفر در سال - از فقر و محرومیت - می میرند، یعنی هر روز! یک واقعه هیروشیما؟ در این میان پاپ هم - با فتاوی خود - اتحادیه نژادپرست غرب را استحکام می بخشد. پاپ ژان پل دوم یک نمونه و مدل از بنیادگرایی کنونی است. بیاد بیاورید که وی ژنرال پینوشه را «تبرک»! کرد. و تنها کسی است که دیکتاتوری نظامی هائیتی را به رسمیت شناخته است و همگام با «سیا»، «الهیات رهائی بخش» را تحریم و محکوم کرد. در مورد جلوگیری از ازدیاد نسل، بینش او نژادپرستانه است. او در تاریکی جمود سستی فرورفته است.

واقعاً این یک رسوائی است که پاپ در قتل عام «سارایوو» شریک غرب باشد. آیا این پاپ نبود که برای برسمیت شناختن کرواسی و اسلونی، سر از پا نمی شناخت؟ آنهم تنها به دلایل قومی - کاتولیکی! اینها نظیر فرانسه در روندا و امریکا در هائیتی عمل می کنند: اول آتش را روشن می کنند و سپس برای خاموش کردن آن، ادای مأموران آتش نشانی را درمی آورند! کلیسای کاتولیک، به جای کمک به صلح جهانی، خود آتش بیار معرکه شده است. البته مشخصاً پاپ، جانشین سن پیترا را می گویم! و متأسفانه «خط ژان پل دوم» همچنان در دربار پیترا باقی خواهد ماند. زیرا که او اسقف ها و کاردینال ها را در کل جهان تغییر داده و همگی افراد جدید را از خط خود، انتخاب کرده است...»^(۱)

بدین ترتیب روزه گارودی، با صراحت خاص خود، چگونگی بنیادگرایی واقعی و اتحاد نامقدس و شوم نژادپرستانه غربی ها را نشان می دهد و روشن می سازد که ماهیت تمدن! غرب چیست؟ قتل عام توده ها، غارت ثروت ملتها، تحمیل فرهنگ و سلطه سیاسی خود بر دیگران، دفاع از روش های ضدانسانی، بخاطر انگیزه های نژادپرستانه قومی و... و در واقع «تهاجم تمام عیار» بر ضد مسلمانان در سراسر دنیا، حتی در مورد اقلیت های مسلمان در درون کشورهای باصطلاح آزاد! و دمکراتیک غرب...

* * *

... متأسفانه در قبال این تهاجم برنامه ریزی شده و دقیق، اقدامی از سوی ما، در راستای شناخت حقیقت و شناسائی آن - معرفی حرکت های اسلامی، رهبری و اندیشه آنها - به عمل نیامده است، درحالیکه برای مقابله با این ترفند ضد انسانی - ضد اخلاقی امپریالیسم و ایادی فرهنگی - سیاسی آن در بلاد اسلامی، معرفی حرکت های اسلامی معاصر از لحاظ تاریخ، اندیشه و رهبری، بشکل واقعاً علمی و آکادمیک، و در سطح جهانی، یک ضرورت

۱. روزنامه معروف «کوریره دلایرا» چاپ رم، ایتالیا مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۴م - مصاحبه با روزه گارودی، فیلسوف فرانسوی -.

اسلامی - تاریخی است...

* * *

... آشنائی و تماس مداوم و مستقیم چهل ساله نگارنده با رهبری فکری - سیاسی اغلب حرکت‌های اسلامی معاصر در سطح جهان و درک عینی مسائل و مواضع آنها، باضافه شناخت ذهنی کامل اندیشه آنها از راه مطالعه دائمی و یا ترجمه آثار رهبری فکری آنها - به همراه جمع آوری اسناد و مدارک مورد نیاز یک تحقیق آکادمیک جامع - این امکان را به نگارنده می دهد که نتیجه این تحقیق و بررسی عینی - ذهنی را بعنوان پاسخی به یک ضرورت، و به عنوان ادای تکلیف، در اختیار علاقمندان قرار دهد!

این ضرورت و تکلیف وقتی «واجب عینی» می شود که بدانیم پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، یک واحد درسی، در تمامی دانشگاه‌های کشور، در مراحل فوق لیسانس و دکتری «درس نهضت های اسلامی معاصر» است و متأسفانه کتاب مستقلی هم بزبان فارسی در این زمینه هنوز وجود ندارد، و خود نگارنده که سالیان متمادی تدریس همین واحد را در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه و واحد آموزش های دیپلماتیک در دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی و نهادهای علمی دیگر، بعهدہ داشته ام، نیاز مبرم دانشجویان را در همه سطوح، به منابع و مأخذی به زبان فارسی در همین زمینه، احساس و لمس کرده ام...

...مجموع علل و عواملی که به آنها «اشارتی» رفت موجب گردید که نخستین مجلدات از مجموعه «حرکت های اسلامی معاصر» که نخست به نیت نشر از سوی «دفتر مطالعات سیاسی» و سپس «دفتر تحقیقات اسلامی» وابسته به وزارت امور خارجه، تألیف و ترجمه می گردید - و نخستین جلد آن درباره «نهضت های اسلامی افغانستان» هم از سوی دفتر مطالعات منتشر شد - اکنون به طور مستقل تقدیم علاقمندان گردد تا ضمن دفاع از حق و ارائه منابع مستقل به اساتید و دانشجویان دانشگاهها، از مطرح شدن محذورات یا محظورات! زیر مجموعه یک تشکیلات سیاسی، دور شود که شاید گاهی باعث گردد انسان از ابزار حقایق محض و مستند، بخاطر مراعات «مسائل سیاسی روز»، در «حصار مصلحت ها»! دور بماند و حقیقت را مکتوم بدارد!...

و البته این مجموعه که در واقع نوعی «دائرة المعارف» درباره حرکت‌های اسلامی می تواند محسوب شود، اقدامی مثبت در راستای «دوست شناسی» است که متأسفانه اغلب به علت «عدم شناخت» و «فقدان تعارف» و یا «سوء سیاست» بعضی از مسئولان و غیرمسئولان!، اقدامی در این زمینه به عمل نیامده است و در نتیجه، گاهی نیروهای «بالفعل» و یا «بالقوه» انقلاب اسلامی در جهان، همچون نیروهای مخالف یا بیطرف، تلقی و

محسوب شده اند!

در اینجا اشاره به این نکته بی‌مناسبت نیست که یکی از برنامه‌های ویژه و جدی و حتی غیرمحرمانه امپریالیسم و صهیونیسم، «پروژه دشمن‌شناسی» است و برای این منظور، آنها علاوه بر کارهای اطلاعاتی وسیع که در سطح جهان انجام می‌دهند، با برگزاری سمینارها و سمپوزیوم‌های باصطلاح علمی - آکادمیک، و دعوت از شخصیت‌های مخالف، و عناصر شناخته شده حرکت‌های اسلامی معاصر، در پوشش «بررسی دیدگاهها» و اجرای «دیالوگ!!» به شناخت اندیشه‌های «دشمن!» می‌پردازند و سپس با برنامه‌ریزی دقیق، به مبارزه با آن و حتی «تصفیه فیزیکی» افراد برجسته و رهبری حرکت‌ها می‌پردازند که نام آن البته چیزی جز «نیرنگ سیاسی» و «تروریسم دولتی» نیست.

اشاره به یک نمونه، حقیقت را روشن‌تر می‌کند: شیخ حسن ترابی رهبر محترم حرکت اسلامی سودان، با اندیشه اسلام معتدل!، و برای دیالوگ! با رهبران سیاسی و مذهبی غرب، رهسپار اروپا و آمریکا شد... در چندین سمینار و سمپوزیوم، در اروپا و آمریکا سخنرانی کرد و با شخصیت‌های متعددی - از جمله پاپ - دیدار نمود و به گفتگو پرداخت. و در پایان سفر خود، راهی کانادا گردید تا «دیالوگ!» با غرب را تکمیل کند... اما طبق برنامه دقیق تنظیم شده از سوی سیا و دیگر نهادهای ضدبشری - امنیتی! غرب، در فرودگاه کانادا، مورد حمله یک تروریست مزدور قرار گرفت، و علیرغم حضور پلیس، پس از مصدوم شدن و تحمل ضربه مغزی شدید، مدت دو ساعت تمام و در حالت بیهوشی در صحنه باقی ماند!.. و گویا پلیس! پس از اطمینان از مرگ او، وی را به بیمارستان رساند، اما علیرغم این تعلل عمدی، بیاری خدا به طور معجزه آسایی از مرگ حتمی نجات یافت! این نمونه‌ای از اقدامات «دشمن‌مشترک» حرکت‌های اسلامی معاصر در سطح جهان آنهم با هواداران «دیالوگ!» می‌باشد که بنظر ما باید با برنامه‌ریزی دقیق رهبری حرکت‌ها، به مقابله جدی با آن پرداخت...

به نظر ما و در مراحل مقدماتی، در مقابل این اقدامات دشمن‌مشترک، «اجرای طرح دوست‌شناسی» و «شناخت برادران»، که بر اخوت و برادری آنها قرآن و پیامبر اسلام و اصل ایمان توحیدی تأکید می‌ورزد، بی‌تردید یک ضرورت حیاتی است...

... اینک بیاری خدا نخستین مجلدات از این طرح، - مجموعه «حرکت‌های اسلامی معاصر» - تاریخ، اندیشه، رهبری - تقدیم می‌گردد. تعداد مجلدات این مجموعه شاید بالغ بر پنجاه جلد بشود که هم اکنون ۲۰ جلد آن آماده نشر است و امیدواریم که بیاری حق، بتوانیم به اتمام و تکمیل بقیه مجلدات پردازیم.

البته در این مجموعه، ممکن است که چندین جلد به یک موضوع اختصاص یابد - مانند حرکت های اسلامی فلسطین، یا نهضت اخوان المسلمین - و این بخاطر گستردگی موضوع مربوطه است و بررسی کامل و همه جانبه، گاهی این تفصیل را ایجاب می کند و گریزی از آن نیست! مثلاً در مورد تاریخ حرکت های اسلامی فلسطین، دو جلد مستقل، داریم: یکی تاریخ حرکت از آغاز تا انتفاضه، و دیگری درباره تاریخ پیدایش «جهاد اسلامی» و «حماس»... و این جلد که هم اکنون در اختیار شماست، درباره اندیشه رهبری جهاد اسلامی در رابطه با: انقلاب اسلامی ایران، مسئله شیعه و سنی و مسئله مرکزیت فلسطین است...

این کتاب به مناسبت هائی، توسط شهید شفاقی، در پانزده سال اخیر نوشته شده و نشان دهنده چگونگی اندیشه رهبری جهاد اسلامی درباره مهمترین مسائل جهان اسلام است... و در واقع برای شناخت «اندیشه جهاد اسلامی» ترجمه و نشر آن ضروری بود... و البته اگر اندیشه رهبری «حماس» را نتوانیم در جلد دوم، بیاوریم، بناچار در یک جلد مستقل به تبیین آن خواهیم پرداخت...

* * *

نکته آخر اینکه این مجموعه، همانطور که اشارتی رفت، نتیجه یک یا دو سال کار و تحقیق نیست^(۱)، ولی بهرحال، محصول «کار فردی» است و به طور طبیعی هر کار «فردی»، علیرغم همه دیدارها، تماس ها، کوشش ها، تلاش ها، پی گیری های مستمر چهل ساله و جمع آوری صدها کتاب، نشریه، سند، عکس و... خالی از نقص نخواهد بود... اگر برادرانی علاقمند به تکمیل موضوع باشند، بی تردید از دیدگاهها و پیشنهادهای خود ما را آگاه خواهند ساخت تا ضمن سپاسگزاری، از نظرات اصلاحی و سازنده آنها، در کتابهای بعدی - و چاپهای بعدی مجلدات چاپ شده - بهره مند شویم.

و شکی نیست که این تعاون و همفکری گامی مثبت در راستای دفاع از حق و تبیین ارزش ها و روشن ساختن دیدگاهها و زدودن تاریکی ها است و انشاءالله مورد رضای حق تعالی خواهد بود که وعده پیروزی نهائی هواداران راستین راه حق را داده است: هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون... و کفی بالله شهیدا.

تهران - بهمن ماه ۱۳۷۴

رمضان المبارک ۱۴۱۶ هـ

سیدهادی خسروشاهی

۱. البته یکی دو سال اخیر، بیاری خدا فرصتی به دست آمد که بموازات کارهای جاری، به ترتیب، تنظیم، تکمیل و آماده سازی کتابها برای نشر بپردازم که بی تردید، بدون لطف و توفیق حق، انجام آن مقدور نبود.



امام خمینی راه حل اسلامی و جایگزین

شهید دکتر فتحی شقافی

اهداء

به دو مرد قرن:
امام انقلابی، آیت الله خمینی
امام شهید، حسن البنا

پیشگفتار

با پایان یافتن سال ۱۹۷۷، شرایط لازم برای انقلاب مهیا گشته بود. از نظر داخلی، فساد گسترش یافته، و از دیدگاه اسلامی، آگاهی فکری و سیاسی بغایت علمی و در چارچوبی از اصول و برنامه های امروزی تشیع نزدیک به اهل سنت - قرار داشت و این دوره از لحاظ فکری، جزو فعالترین و پربارترین دورانهای تاریخ شیعیان است. و البته از نظر جهانی، غرب با ناخشنودی به این اوضاع می نگریست.

این چنین زمستان ۱۹۷۸ فرا رسید... ولی کاملاً سرد نبود... زیرا بهار زودهنگام به ایران آمد... این «بهار انقلاب» بود که به گونه ای بی سابقه، خرامان و با گامهایی موزون، با آگاهی امروزی و زیبایی یک عاشق جلوه نمود... اینک در ربع آخر قرن بیستم، عمامه های سیاه نقشی یافته اند، چادرهای مشکی زنان نیز نقشی دارند...

جهانیان مات و مبهوت نظاره گر بانوان ایرانی بودند که از قم، شیراز و تبریز به خیابانهای تهران سرازیر می شدند... و مشتهای گره کرده خود را در برابر نظامیان داخلی، نفت خواران و انحصارطلبیهای ابرقدرتها بلند می کردند... منطبق نخستین حرکت اسلام بار دیگر ظاهر شده است. رسانه های غربی و شاگردانش متحیر و سرگردان، انگشت به دهان مانده اند! با قلمهایشان که به مرگب شیطان آغشته است، درباره آیت الله می نوشتند که توده های میلیونی تشنه آزادی و بازگشت به خدا، گرداگرد او جمع شده اند، درحالی که آنان هر روز برای جیمز جونز عامل کشتار جوانانای آمریکا در فکر یافتن بهانه ای بودند: «کامپیوترهای آمریکا از سر ناتوانی درمانده شدند که میان شهادت امام حسین(ع) در بیش از ۱۳۰۰ سال پیش با سرنگونی نظامی که مدرنترین و باثباتترین نظامهای غرب آسیا شمرده می شد، چه ارتباطی وجود دارد؟!»!

اکنون با تداوم و پیشرفت انقلاب، مفاهیم تازه ای سر برمی آورد و مفاهیم کهنه ناپدید می گردد...

* وحشت مداوم در بین افراد مرعوب از سلطه گری و خشونت ابرقدرتها که

چونان شمشیری آخته بر ضد اسلام و آینده آن به نظر می رسید... این وحشت اکنون فرو می پاشد و آن توهمات رنگ می بازد، زیرا ابرقدرتها همچون سایر موجودات روی زمین، ممکن است در محاسبه حتی با کامپیوتر، اشتباه کنند!

* این مرحله از آن اسلام است، از این رو توده ها زیر سایه آن پناه گرفته اند... اگر این مرحله از آن اسلام نبود، توده ها اینگونه به خاطر آن بیرون نمی آمدند... کلیه احتمالات در برابر ملتهای منطقه فرو ریخته است... اکنون اعلام می شود که تجربه های توانفرسا در زیر سایه لیبرالیسم و سوسیالیسم، به شکست و فروپاشی انجامیده است...

* جنگ آینده میان اسلام و کمونیسم خواهد بود. زیرا سرمایه داری جهانی دیگر حامی هیچ کس نیست و تزه های سست عنصری، تردید، گامی به پیش و گامی به عقب... دیگر نه می تواند سازنده توسعه واقعی باشد، نه ملت واقعی و نه قدرت واقعی. همچنین دیگر نمی تواند از ثروتهای به یغما رفته مان پاسداری کند. اکنون نسلهایی در این منطقه شکل می گیرند که به حقایق امور آگاهترند و در برابر خطر آینده، به اسلام نزدیکتر می شوند. در اینجا نباید رابطه یهودیان را با حرکت کمونیستی از یاد ببریم. همچنین باید با جدیت به احتمال تبدیل اتحاد اسرائیل و آمریکا به اتحاد اسرائیل و روسیه نگاه کنیم (به ویژه پس از درسهای ویتنام، فرمز و ایران).

آخرین پرسش درباره احتمال به قدرت نرسیدن حرکت اسلامی است... در آن صورت بدشواری می توانیم بگوییم که آنان در این جنگ شکست نخورده اند... بلکه نابودسازی انقلاب اسلامی ایران، به هر شکل و با هر وسیله ای، به معنای آن است که حرکت اسلامی در جهان از سال ۱۹۵۴ به این سو، کاری ترین ضربه ها را دریافت کرده است... و شاید این ضربه کاری تر و دردناکتر از ضربه ۱۹۵۴ باشد... ولی این بدان معنا نیست که مسئله شرق پایان یافته است... علاوه بر مفاهیم جدیدی که به پیدایی آن اشاره کرده ایم، اسلام همچنان تواناست که توده ها را به حرکت وادارد و موازنه قوا را در جهان دگرگون سازد و به قدرت نزدیک شود و چه بسا آن را به دست گیرد... مسئله مهم تنها این نیست که یک موجودیت عقیدتی منسجم ابراز وجود نموده و مجموعه ایدئولوژیهای مطرح شده در برابر انسان را به مبارزه طلبیده است... بلکه همچنان اهمیت جهان اسلام، اکنون در دوران موسوم به دوران

اقتصاد، از نظر استراتژیکی و اقتصادی افزایش یافته است.
البته اگر - خدای ناکرده - چنین اتفاقی بیفتد، باز مسلمانان شکست نمی شناسند و
با امام خمینی همصدا خواهیم شد که می گوید:

ما می دانیم که تمام نیروهای سیاسی جهان می خواهند نهضت را درهم بکوبند. ولی
در عین حال می دانیم که مسئولیت اسلامی و حکم الهی بر ما واجب می کند که در
نگرانی افراط نکنیم. ما با منطق اسلام حرکت می کنیم، اگر کشته شویم در بهشت
هستیم و اگر شکست بخوریم در بهشت هستیم، و اگر دشمنان اسلام را شکست
دهیم نیز در بهشت هستیم و به همین دلیل از شکست نمی ترسیم، بلکه از هیچ چیز
نمی ترسیم. پیامبر(ص) در برخی از غزوه ها شکست خورد. ما با شمشیر خدا
می جنگیم و نهضت ادامه خواهد یافت.

فتحی عبدالعزیز
قاهره، ۱۹۷۹ م
۱۳۹۹ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

«مثل الذين اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أولياءَ كمثل العنكبوت اتَّخَذت بيئاً، وإنَّ أوهن البيوت، لبیت العنكبوت، لو كانوا يعلمون» صدق الله العظيم.

(سوره عنكبوت، آیه ۴۱)

(مَثَلِ آنان که جز خدا را دوستان می گیرند مانند مَثَلِ عنكبوت است که خانه ای بساخت و کاش می دانستند هر آینه سست ترین خانه ها، خانه عنكبوت است.)

«گردونه اسلام همچنان در چرخش است، پس هر طور اسلام چرخش داشت شما نیز آنگونه باشید. بدرستی که قرآن و قدرت جدا خواهند شد، پس شما با قرآن همراه باشید... بدرستی که امیرانی بر شما حکومت خواهند راند که اگر اطاعتشان کنید خوارتان می سازند و اگر نافرمانی شان کنید شما را می کشند... گفتند: «چه کنیم یا رسول الله؟» فرمود: «همانند اصحاب عیسی باشید، آنان با اره ها دو نیم شدند و روی چوب (صلیب) حمل گردیدند. سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست... مرگ در راه اطاعت خدا، بهتر از زندگی همراه با معصیت اوست.»

صدق رسول الله صلی الله علیه و آله سلم

فصل اول

حرکت اسلامی معاصر و چالشها

۱

آیا دوران کوتوله‌ها و خواجهگان حرمسرا که از یک قرن پیش در روزگار عربها و مسلمانان به نان و نوایی رسیده‌اند، به سر آمده است؟..

آیا دورانی که پدر فرزندش را «لهب» می‌نامید تا مردم وی را «ابولهب»! بخوانند به سر رسیده است؟... آیا مرحله خوکچه آزمایشگاهی بودن که در آن زیر نظر استعمار در جستجوی یافتن جایگزین و آلترناتیو برای اسلام از اندیشه دشمنان بودیم و توان امتمان را بُرید و نیرویمان را فلج کرد، به پایان رسیده است؟!

آیا زمانی را که ملتها به اشاره دستگامها و دست نشانندگان به خیابانها می‌ریختند تا بر ضد منافع، میراث فرهنگی و ایدئولوژی راستین خویش شعار دهند پایانی نیست؟... آیا مرحله سرهنگ‌هائی نظامیانی که تاج امپراتورها را بر سر دارند و کفش توده‌ها را برپا نموده‌اند، تمام نشده است؟ آیا دوران ادعاهای پوچ و شعارهای مترقیانه که هزاران کیلومتر از سرزمین و جان امتمان را بر باد داد، به آخر رسیده است؟... آیا به تعبیر مجله فرانسوی «نبرد بزرگ اسلام آغاز شده است؟»^(۱)

۲

در پایان دهه چهل و آغاز دهه پنجاه، مصر با حرکتی سهمگین و گسترده در تلاطم بود. حرکت اسلامی جایگاه طبیعی خود را در رهبری توده‌ها به دست می‌گرفت و در شرف آن بود که تاج و تخت پوشالی شاه فاروق را به لرزه درآورد که ناگهان ناصر بر زین قدرت پرید... و چند سالی نگذشت که نیروهای اسلامی - ملی در یکی از وحشیانه‌ترین عملیات پاکسازی در تاریخ معاصر اسلام تصفیه

۱. پاری ماچ، چاپ پاریس. مورخ ۱۹۷۹/۱/۱۲م.

شدند. با اینکه سرهنگ ناصر - در پی جدایی (سوریه) و در مصاحبه با سردبیر نشریه لبنانی الحوادث - با ادعای نیاز به یک انقلاب فرهنگی اسلامی گفته بود: «با چه کسی این انقلاب را به اجرا دریاورم؟... کاش من هم یک روحانی بودم!» ولی جنگ بر ضد ایدئولوژی امت و تنها اندیشه ای که توان بسیج آن را در نبرد سیاسی و اجتماعی دارد، استمرار یافت...

... هنگامی که ناصر از دنیا رفت، هزاران کیلومتر را در دست دشمنان این امت واگذارد و مصر را زیر بار اوضاع نابسامان اقتصادی و بیش از ده میلیارد دلار بدهی خارجی، به حال خود رها کرد.

اکنون از مصر به الجزایر می رویم... هواری بومدین در پاسخ به این سؤال که چرا بر ضد بن بلا سمل انقلاب در ۱۹۶۶ کودتا کرد می گوید: «تنها زمانی برای به روشن کشیدن مسئولیت حکومت پیشقدم شدم که صدها هزار الجزایری شرکت کننده در تشییع جنازه شیخ بشیر ابراهیمی را دیدم. انگار می خواستند اعلام کنند که به افکار جدید بن بلا اعتقادی ندارند... مردم شوق به گذشته معتدل را در سر می پروراندند... زیرا بلایی را که حکومت به اصطلاح انقلابی بر سرشان آورده بود، دیده بودند...»

پس قضیه از این قرار است!... ولی اظهارات بومدین با واقعیت اوضاع الجزایر مغایرت دارد. روی دیگر سکه این است که تشییع جنازه شیخ ابراهیمی فرصتی برای توده ها بود تا نارضایتی خود را نسبت به شعارهای غیراسلامی و زمزمه های جدید در انقلاب یک میلیون شهید را به نمایش بگذارند. حرکت توده ها در آن روز بیانگر پای بندی این ملت مسلمان به اصالت و میراث فرهنگی خویش بود. از این رو این احساسات می بایست در نطفه خفه می شد. به همین دلیل سرهنگ بومدین بر سر کار آمد و پس از سیزده سال از دنیا رفت و الجزایر را در چرخه برنامه ای گذارد که عاقبت خوشی را نشان نمی داد و از این سرزمین ثروتمند، کشوری ساخت که ۶ میلیارد دلار بدهی داشت.

در سودان که عرصه گاه انقلاب بزرگ المهدی بود، کودتای ۲۵ مه ۱۹۶۹ به وقوع پیوست. نظامیان بر سریر قدرت نشستند و این سرآغاز جریان تصفیه حرکت اسلامی - توسط ژنرال نمیری - به شیوه ناصریم شد که تحولات اخیر بیهودگی آن را به اثبات رساند.

در لیبی حرکت سنوسی به سن کهولت رسید. این حرکت پرچم جهاد بر دوش گرفته و شجاعانه در برابر عملیات نابودسازی فرهنگی ایتالیایی ها بر ضد ملت لیبی ایستادگی کرد - و ضرورت داشت که حرکت سنوسی متحول می شد تا با شرایط جدید همگام گردد - و طبیعی بود که پرچم را به دست حرکت اسلامی بسپارد که رفته رفته جای خود را در بین توده های مسلمان باز می کرد... که ناگهان سرهنگ قذافی در تلاش جدید از سوی نظامیان برای متوقف کردن بادهای دگرگون ساز، افسار قدرت را به دست گرفت... برای تکمیل نمایش، این رهبر جدید، «خلیفه مسلمانان» و «امین قومیت عرب» خوانده شد. مطبوعات غرب از حکایتها و داستانهای عمر بن خطاب جدید! لبریز شدند، ولی چند ماهی نگذشت که مردان حرکت اسلامی سر از بازداشتگاهها و زندانها درآوردند. و اینها جملگی به نام اسلام انجام شد. به نام قوانینی که دست دزد را قطع! و میخوارگی را حرام و منع خواهد کرد. ولی یک جوان مصری در شامگاه راهپیمایی مشهور لیبی - طی گفتگو میان لیبیاییها و مصریها - از روزنامه ای که در دست داشت مطالبی بر ضد الگوی جدید اسلامی در لیبی خواند و گفت: «اخوان المسلمین با نفوذشان در طرابلس عامل تحمیل زکات و حرام کردن مشروبات الکلی و قطع دست دزد بودند. به تجربه ثابت شده که این قوانین شکست خورده است و حرام کردن مشروبات الکلی به اقتصاد لیبی زیان رسانید و منابع توریسم را از دست لیبیاییها گرفت... و لیبی را به صحنه قاچاق مشروب بدل کرد و لیبیاییها را به فرار از لیبی واداشت تا در خارج مست کنند...» «بی تردید اجراء قوانینی که تا ده قرن پیش روا بود، عقب ماندگی است...» «... هدف از صدور این قوانین از میان برداشتن وحدت با مصر است، زیرا نه قانون حرام کردن مشروبات الکلی، نه قانون قطع دست یا سنگسار کردن یا هر قانون عقب مانده ای از این دست، نمی تواند در مصر جاری شود.»

وقتی آن جوان از خواندن آن مقاله فراغت یافت، یکی از لیبیاییها گفت: این سخن دشمنان وحدت و اسلام است. در همین جا بود که جوان مصری حقیقت را گفت: آنچه خواندم، از متن مقاله یک خبرنگار عرب است که لیبی امتیاز یک نشریه را برای او خریداری کرده تا افکار انقلاب لیبی را بازگو نماید!

مسائل اینگونه گذشت، تا زمان آن فرا رسید که - سرهنگ - قذافی پس از سالها بایستد و به سنت محمدی حمله کند، و پس از چهارده قرن کشف نماید که قرآن

کریم (بنا به تعبیر وی) درباره مشکلات جامعه سخن نمی گوید و حتی مجازاتها در دنیا به سه یا چهار مجازات محدود است! سپس راجع به کمال آتاتورک که درباره اسلام گفته بود «اینها احکام و نظریات یک شیخ عرب است» اظهار نظر می کند. اتفاقی نیست که آتاتورک مُراد نظامیان در جهان اسلام است از رضاخان میرپنج پدر شاه گرفته تا سرهنگ معمر قذافی که (در سخنرانی روز ۳ ژوئیه ۱۹۷۸ در پایان مراسم دینی رادیو قرآن، به مناسبت یک صدمین ختم قرآن) درباره وی می گوید:

«وقتی آتاتورک آمد و گفت: دین را از سیاست جدا می کنیم... وی مسلمان بود و هرگز نگفت که ترکیه کافر شود... وی گفت ترکیه یک دولت اسلامی است و اسلامی خواهد ماند... اما وی گفت من یک درخواست دارم، می خواهم دین را از سیاست جدا کنم. چگونه؟ دولت طبق قوانین وضعی و براساس شرایط زمانی به مشکلات سیاسی و اقتصادی می پردازد، در مورد دین بگذارید هر کس دیندار شود، به حج رود، روزه بگیرد، در مسجد نماز بگذارد، مسجد بسازد، متعصبها که خودشان را علماء نامیدند، آمدند و گفتند محال است، این کفر است... وی به آنان گفت: من تا قله کفر می روم و شمشیر برآورد و اعلام کفر نمود. آتاتورک مظلوم است. برای ثبت در تاریخ می گویم که وی مظلوم است، زیرا ناآگاهان و ساده اندیشان متعصب وی را به کفرورزی واداشتند. همچنین اگر کسی بیاید و بگوید کتاب سبز من، بر ضد دین است، همانند آتاتورک با او رفتار می کنم!»

در پاکستان و اندونزی هرگاه توده های مسلمان در آستانه به دست گرفتن زمام امور قرار می گرفتند، سروکله نظامیان پیدا می شد.

در سوریه و عراق که در زیر سایه نظامیان بعث زندانهای دو کشور مملو از مسلمانان است، تلاشهای مذبحخانه ای صورت می گیرد تا حرکت اسلامی از توده ها جدا شود. ولی این موج نظامیان - سرهنگ ها - چگونه شروع شد؟ امپریالیسم طی دوران جنگهای صلیبی به میزان نفوذ ایدئولوژی اسلامی در بین مسلمانان پی برده است و به خوبی آگاه است که مسلمانان در سراسر جهان، پیرامون پرچم قرآن و نظام سیاسی اسلامی که در قرنهای اخیر در دولت عثمانی تجلی یافته بود، گرد آمدند. همچنین استعمار صلیبی دریافته بود که با این وحدت و این جریان که اعلام می کرد «تنها تابعیت مسلمانان، دین آنان است» نمی تواند با سربازان و تجهیزات مقابله کند. حتی ناپلئون وقتی در پایان قرن هجدهم وارد مصر شد

بیانیه ای خطاب به مصریان آماده نمود که در آن آمده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم؛ لاله الاالله، نه فرزندی دارد ونه شریکی در ملک... به نام جمهوری فرانسه که بر بنیادهای آزادی و برابری بنا شده، بُناپارت، فرمانده کل قوای فرانسه، همه جمعیت مصر را چنین آگاه می کند که دیرزمانی است قدرتمندان مصر به ملت فرانسه توهین کرده و با تجار فرانسوی به شیوه های دغلکارانه و دشمنانه و دور از انصاف رفتار کرده اند. اینک ساعت تنبیه آنان فرا رسیده است. مدتهاست که این باندا بازی ها و چرکس ها در سرزمین بهترینها که در کره زمین بی همتاست، تباهی می کنند. خداوند عالم که بر همه چیز تواناست، حکم به نابودی دولتشان داده است.

مردم مصر! شاید برخی به شما بگویند که من فقط برای این می آیم که دینتان را نابود کنم. این یک دروغ محض است، باور نکنید. به آن دروغگویان بگویید که من فقط آمده ام که داد شما را از ستمگران بستانم. من بیش از ممالیک، قادر متعادل را می پرستم و به پیامبر و قرآن مجید حرمت می گذارم.

ای بزرگان، قضات، افسران، امامان و اشراف کشور به مردمتان بگویید که فرانسویها نیز مسلمانانی با اخلاص اند [در متن فرانسوی: ما دوستان واقعی مسلمانانیم]. این امر از آنجا ثابت می شود که آنان به روم بزرگ یورش بردند و کرسی پایها را که همواره مسیحیان را به جنگ با مسلمانان تشویق می کردند، به زیر کشیدند... آنان سپس راهی جزیره مالت شدند و کوالریه ها را که ادعا داشتند خداوند متعال خواستار جنگ با مسلمانان است، بیرون راندند. فرانسویان همیشه وفادارترین دوست سلطان عثمانی و دشمن دشمنان او بوده اند. خداوند سلطنت او را حفظ و ممالیک را که از اطاعت او سرپیچیده اند، نابود کند.»

در پایان بیانیه آمده است:

«بر مشایخ و علما و قضات و امامان لازم است به کارشان پردازند و بر هر یک از اهالی شهر ماست که با اطمینان در خانه هایشان بمانند. همچنین نماز طبق معمول در مساجد برگزار شود و مصریان، همگی، باید خدای متعال را شکرگزار باشند که دولت ممالیک نابود شده است و با صدای بلند بگویند: خداوند عظمت سلطان عثمانی را مستدام بدارد. خداوند عظمت نظامیان فرانسوی را مستمر بدارد...»

ولی مرحله فرانسویها به طور اخص همان مرحله ای است که می توانیم آن را آغاز مطرح کردن آلترناتیوها و جایگزینهایی برای اسلام در منطقه به شمار آوریم. انقلاب فرانسه در آن زمان پادشاهی را درهم می کوبید و شعارهایی جدید، راجع به

آزادی و برابری مطرح می نمود تا جهان را درنوردد.

مصر به لحاظ اهمیت جغرافیایی و سیاسی انتخاب شده بود. به دنبال حمله فرانسه و پیدایی محمدعلی پاشا، دانشجویان برای آموختن علم و معرفت از مصر به اروپا اعزام شدند. از آن زمان تا به حال این خلط مبحث شدید میراث فرهنگی و ارزشهای معرفتی ادامه دارد. خلط میان ارزشهای برانگیزاننده میراث فرهنگی که می تواند امت را بسیج کند... قادر است چالش و کنش را همزمان پاسخ گوید... ارزشهای معرفتی پیوسته به علوم طبیعی و پیشرفت تکنولوژی که باید بیاموزیم و در پیشرفت آن سهیم شویم، اما نه به عنوان یک ایدئولوژی جایگزین آنچنان که بعضی از اروپا رفتگان مطرح نموده اند. آنها از تمیزی خیابانهای لندن و پاریس مبهوت شدند و چنین باور کردند که بدون ساختمانها و نهادهای مبتنی بر دیدگاه غربی، یعنی پذیرش لیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی، نمی توان از تکنولوژی غربی استفاده کرد.

جریان مطرح کردن جایگزینها و ایجاد تردید در ایدئولوژی اسلامی و توان استمرار آن و حفظ امت، محور کشمکشی بود که در قرن نوزدهم آغاز شد و تاکنون ادامه یافته است. تمام اینها پیش در آمد دگرگون سازی اوضاع سیاسی بود. زیرا توده های مسلمان بر خود لازم می دیدند با نماد وحدت خویش، یعنی دولت عثمانی، پیوند داشته باشند. تلاش استعمار در جهت گسستن این پیوند به آسانی انجام نشد، زیرا توده های تحت رهبری علما، اندیشمندان و انقلابیان مسلمان با آن مقابله می کردند. مثلاً عرابی پاشا علیه فساد حکومت و انگلیسیها قیام می کند بی آنکه به مغز وی خطور کند که از اطاعت خلیفه سر برتابد یا علیه او قیام کند. وی آنچنان که در خاطراتش آمده است، هر گامی برمی داشت با مشورت خلیفه و با استمداد از قدرت وی بود.

شیخ محمد عبده هنگام اقامتش در بیروت در سال ۱۸۸۶ می گوید:

«محافظت از دولت علیه عثمانی سومین اعتقاد پس از ایمان به خدا و پیامبر اوست، زیرا تنها این دولت، حافظ حاکمیت دین و ضامن بقای سرحدات آن است و دین بدون آن حاکمیتی ندارد. من بحمدالله بر همین باورم و با این باور زندگی می کنم و با آن می میرم.»

وی پس از پیروزی ترکان در جنگ یونان در سال ۱۸۹۷م در مصاحبه با رشیدرضا تأکید می نماید:

«بسیاری از بزرگان مصر از دولت عثمانی بیزارند و من نیز از سلطان متنفرم. ولی یک مسلمان وجود ندارد که قصد سوء نسبت به دولت داشته باشد، زیرا دولت (عثمانی) جملاً یک دژ است و اگر سقوط کند ما مسلمانان همچون یهودیان بلکه کمتر از یهودیان خواهیم شد. زیرا یهودیان پول دارند و به وسیله آن منافع و جامعه شان را حفظ می نمایند، ولی برای ما دیگر چیزی نمانده است. همه چیز را از دست داده ایم.»

مصطفی کامل یکی از رهبران حرکت ملی مصر در یک سخنرانی، در سال ۱۹۰۰ می گوید: دین و ملیت دوقلوهای به هم چسبیده اند و در پاسخ به سؤال شاهزاده لای بارنگ (برادر کرومر) در مورد تابعیت خود می گوید: «من یک مصری عثمانی هستم». با این حال جریان واداشتن مسلمانان به دست کشیدن از اسلام به عنوان یک ایدئولوژی و از دولت عثمانی به عنوان نماد وحدت اسلامی، با وحشیگری هر چه تمامتر استمرار یافت. برای مثال یکی از نویسندگان فرانسوی معتقد است که مسئله اسلام هیچ راه حلی جز نابودی مسلمانان و نبش قبر پیامبر اکرم (ص) و انتقال دادن استخوانهای وی به موزه لوور پاریس! ندارد.

گلادستون رهبر حزب آزادی خواهان انگلستان اعلام می دارد که انگلیسیها در مصر آرام و قرار نمی یابند مگر پس از اینکه قرآن را در دلهای مصریان آتش بزنند و از **سلطان عبدالحمید** گاهی به نام «دشمن مسیح» و گاهی دیگر به نام «شیطان» یاد می کند. **بلانت** انگلیسی در کتاب خود بنام: آینده اسلام می گوید: «انهدام سلطنت عثمانی برای مسلمانان زیانی ندارد، این زنجیره عثمانی گسسته می شود تا به صورت یک زنجیره عربی بهتر و زیباتر بازگردد!» سخن اخیر **بلانت** اشاره ای روشن بدان است که استعمار پشت سر مطرح کردن عروبت در برابر اسلام به عنوان جایگزین مقطعی کم خطرتر برای استعمار، بود. از این گذشته این طرح اندیشه وحدت اسلامی را زیر سؤال می برد و موجب فروپاشی دولت عثمانی با پوشش عروبت است تا هم تقسیم منطقه بین آنان آسان شود و هم حرکت عرب گرایی از آن پس در آسیا محدود گردد، زیرا جداسازی عربیت از اسلام در آفریقای عربی بسادگی

مقدور نبود.

برای تحقق این نقشه، امپریالیسم با اعزام دانشجویان بورسیه به اروپا یا از طریق فعالیتهای تبشیری میسیونرها و مدارس و مطبوعات وابسته، شاگردان خود را تربیت می کرد.

این فعالیت استعماری با انقلاب بزرگ عربی! به اوج خود رسید. انگلیسیها طرح این انقلاب را ریخته و با دستان خود اعراب و در پیش چشمان آنان به اجرا درآوردند. این انقلاب کمر دولت اسلام را شکست. اگر به سرانجام کار بنگریم، تاریخ این امت به آنان که روی برادران خویش سلاح کشیدند، رحم نخواهد کرد حتی اگر بهانه هایی از نوع گفته های شاهزاده علی بن حسین! بیاورند که گفته بود:

«ما جز بدویان ساده اندیش نبودیم. قبل از انقلاب، سابقه ورود به زندگی بین المللی یا دادوستد با خارجیها یا تماس با آنها را از نزدیک یا دور نداشته ایم. انگلیسیها بودند که به حجاز و به سوی ما آمدند؛ ما به سوی آنها نرفتیم با برگه ای سفید که به مهر امپراتوری ممهور بود، نزد ما آمدند. به ما گفتند این یک برگ رسمی است. به دلخواه در آن بنویسید و ما آماده اجرا و اجابتیم. باورشان کردیم و به آنها اعتماد کردیم و در کنارشان جنگیدیم. ولی آنها بی درنگ به ما خیانت کردند و از پشت به ما خنجر زدند.»

امین سعید در کتابش رازهای انقلاب عربی و تراژدی شریف حسین، درباره رهبر انقلاب می گوید: «وی پس از رسیدن به اردن تنها چند روز زنده ماند. آن زمان آگاهی و مشاعر خود را از دست داده بود و همواره زیر لب زمزمه می کرد: این پاداش کسانی است که به انگلیسیها اعتماد می کنند، با آنها دوست می شوند و کار می کنند».^(۱)

تاریخ رحم نمی کند، بلکه هر کسی را که بکوشد از تاکتیک یا استراتژیی مجزای از ایدئولوژی امتش پیروی نماید به زباله دان می فرستد، خواه شریف حسین باشد یا ستون به صف ایستاده رهبران و سرانی باشد که بر سر رهبری امت و غضب قدرت نوبت گرفته اند.

دولت خلافت سقوط کرد و ارتشهای صلیبی در کشورهایمان اردو زدند، ولی استعمار که می داند ارتش او در سرزمینهای اسلامی تاب ماندگاری ندارد، شروع به

۱. اسرار الثور، العربیه و مأساة الشریف حسین!.

تقسیم منطقه و تحویل آن به اذتاب و شاگردان دست پرورده خود کرد، زیرا هراس از خطر رستاخیز اسلامی و انقلاب اسلامی همچنان آنان را نگران می ساخت و به وحشت می انداخت.

ولی با وجود تمام تلاشهایشان توده ها و حرکت های اسلامی همچنان در منطقه فعال ماندند که این امر در موضع گیری های شجاعانه آنها بر ضد استعمار، خواه پیش و خواه پس از سقوط دولت عثمانی آشکار است. از انقلاب اسلامی المهدی در سودان گرفته - که اگر مجال حیات می یافت چهره آفریقا و شرق عربی دگرگون می شد - تا انقلاب (اسلامی) اخیر ایران به رهبری زعیم اسلامی آیت الله خمینی و قبل از او زعیم انقلابی، جمال الدین افغانی که در کمین استعمار نشست و همه جا در تعقیب استعمارگران بود و پدر معنوی بسیاری از اندیشمندان، مبلغان و حرکت های اسلامی معاصر به شمار می آید.

همچنین قیام های اسلامی مداوم الجزایر به رهبری عبدالقادر جزایری، ابن بادیس و جمعیت العلماء که منشور ملی الجزایر را به صورت منشور علمایی درآورد، به این نقش اذعان می دارد و اسلام را دژی تسخیرناپذیر می داند که به الجزایریها توان ایستادگی در برابر تمام تلاش های ضربه زدن به شخصیت شان را بخشید. ملت الجزایر پشت اسلام سنگر گرفت و در تاریکترین دوران های تسلط استعماری به اسلام، دین مبارزه، قاطعیت، عدالت و مساوات پناه آورد و از آن نیروی معنوی و قدرت روحی به الهام گرفت... دینی که او را از تسلیم به نومیدی مصون داشت و شرایط پیروزی را فراهم آورد.

در مغرب، مجاهد عبدالکریم خطابی قیام کرد، نیروهای اسپانیا را شکست داد و با ارتش جرّار فرانسه (با آن ناوگان دریایی و هواپیماها) در طول خطوط ۶۰۰ کیلومتری جبهه نبرد، پنجه در پنجه انداخت. در لیبی حرکت سنوسی و مجاهد عمر مختار در مقاومت علیه ایتالیاییها که تقریباً با یکصد هزار سرباز به قصد نابودی ملت مسلمان آن کشور آمده بودند، نقش برجسته ای ایفا کرد.

در فلسطین شیخ عزالدین قسام که شاگرد شیخ محمد عبده بود قیام بر ضد انگلیسیها را رهبری کرد تا اینکه به شهادت رسید. ولی قیام بیوقفه استمرار یافت. در سال ۱۹۴۸ اخوان المسلمین در جنگی شرافتمندانه و افتخارآمیز شرکت داشتند

و همگان را وادار به شگفتی کردند. این امر نشان داد که این گروه با ایمان تا چه اندازه برای منافع امپریالیسم و صهیونیسم خطر دارد.

ولی استعمار کوشید تا همه این قیامها و حرکتهای اسلامی را منزوی سازد و با همراهی اذناب و شاگردان جریان غرب گرایی به ضدحمله پردازد. آغازگر این حمله، فرح انطوان با تألیف کتابی درباره فلسفه ابن رشد (۱۹۰۲) است که نسخه ای تحریف شده از کتاب ارنست رنان به نام ابن رشد و رشدیه (۱۸۵۲) بود. به دنبال وی علی عبدالرازق آمد و در کتابش اسلام و اصول حکومت خواستار جدایی دین از سیاست شد. وی به عملکرد اروپاییان اقتدا می کرد، ولی عبدالرازق فراموش کرده یا تغافل ورزیده بود که برخوردی که در اروپا به وجود آمد، مردود است و بنا به دلایل متعددی که در اینجا مجال بررسی آن نیست، وقوع چنین برخوردی در جامعه اسلامی ما منطقی نیست. کافی است اشاره کنیم که کشمکش میان کلیسا با آن دیدگاه مسیحی مبنی بر دوری گزینی از زندگی و تلاش برای به دست آوردن روزی و بورژوازی بالنده! نمی توانست در اینجا اتفاق بیفتد. زیرا اسلام علاوه بر اینکه برای نظم بخشیدن گسترده تر تمام جوانب زندگی انسانی آمده است، از پیروان خود نخواستار است که در بخش دنیوی زندگی فعالتر نباشند، و این خود تمایلات و بلندپروازیهای هر نیروی پیشرو را برآورده خواهد ساخت.

سپس احمد لطفی السید خواستار اعطای «تابعیت» به خارجیها در مصر شد، درست در آن زمانی که آنها تقریباً بر زندگی اقتصادی کشور تسلط داشتند... گویی وی به امتداد این تأثیر اقتصادی به زندگی سیاسی دعوت می نمود. طه حسین نیز در کتابش آینده فرهنگی به ذوب شدن ملت مصر در تمدن اروپا و بنا به تعبیر خودش «با خیروشر، تلخی و شیرینی و پسند و ناپسند آن» دعوت می کرد. سرانجام لوئیس عوض در روزنامه الاهرام از ما گله می کند که به فرزندانمان تاریخ طارق بن زیاد، شاهین قریش (عبدالرحمن الداخل، فاتح اسپانیا) و صلاح الدین را بیش از تاریخ علی بیگ بزرگ، محمد علی پاشا و خدیو اسماعیل آموخته ایم...^(۱)

در همان زمان که این افکار لیبرالیستی در محافل متفکران و ادیبان راه می یافت، روی دیگر سکه هم روشن می شد، یعنی نظامهای لیبرال به عنوان نخستین جایگزین

۱. الاهرام، چاپ قاهره مورخ ۷ آوریل ۱۹۷۸ م.

سازمان یافته، به جای اسلام به قدرت می رسیدند. ولی این نظامها که بجز شکل، چیز دیگری را از لیبرالیسم غربی نگرفته بودند - و ظاهراً نمی توانستند جز این کنند - به زودی ناتوانی خود را از ادامه ادعاهای پاسداری از امت و تقویت خط مشی ملی، اعلام نمودند.

در واقع با شکست ۱۹۴۸ معلوم شد که:

۱. نظامهای لیبرال نسبت به ماهیت نبرد، آگاهی ندارند.
۲. توانایی آن را ندارند که تا پایان با دشمن رویارویی کنند.
۳. از تحقق نوسازی در چارچوب استقلال ملی واقعی، عاجزند.
۴. با جامعه اسلامی بیگانه اند و اصالت ندارند.

ولی جریان لائیسیم و غربزدگی باشکست لیبرالیسم ناامید نشد و کوشید خود را نجات دهد و راه بازگشت به راه حل اسلامی پدیدار شده در افق را ببندد. به همین جهت پدیده کودتاهای نظامی بوجود آمد که سرویسهای امنیتی آمریکا نقش اصلی را در آنها داشته اند. سوسیالیستهای به اصطلاح انقلابی!، رفته رفته نقش خود را به عنوان جایگزین جدید برعهده می گرفتند. اگر نظامهای لیبرال از طریق ایجاد مانع بر سر راه حرکت اسلامی و سعی در تضعیف آن، گاه به وسیله تجاوز و سرکوب فکری و گاه با انزوای سیاسی به ایفای نقش می پرداختند، نظامهای سوسیالیستی و میلیتاریستی، علاوه بر دو شیوه فوق، از طریق پاکسازی فیزیکی حرکت اسلامی نقش خود را ادا کردند. سوسیالیستها و آنارشیستها نه به عنوان همآورد ایدئولوژیکی بلکه به عنوان همآورد سیاسی (و حتی بسیار پایین تر از این) با حرکت اسلامی برخورد می کردند. زیرا آنان - تنها به عنوان یکی از دلایل - درک می کنند که روی دیگر نبرد به معنای برافتادن ماسکهاست البته ما در اینجا قصد ارزیابی تجربه سوسیالیستی را نداریم. به زودی شکست ۱۹۶۷ از راه رسید تا همان تجربه شکست ۱۹۴۸ را تکرار کند. و نشان دهد که در نبرد بزرگ میان است عربی - اسلامی و امپریالیسم نوین و صهیونیسم جهانی، آتش دهمین حمله صلیبی که از سال ۱۹۴۸ آغاز شده، همچنان شعله‌ور است و ساده لوحان به جای اسلام، بدنبال سراب هستند...

به رغم اینکه گواهی فوت نظامهای سوسیالیستی - میلیتاریستی یا انقلابی یا آنارشیت (یا با هر نام و نشان دیگر) صادر شده است - همچنان که برای خواهر

بزرگترشان یعنی «لیبرالیسم» نیز چنین شده - ولی به نظر می‌رسد که مراسم تدفین آنها هنوز انجام نشده است! اگر چه تلاشهایی مذبحانه صورت می‌گیرد تا به این اجساد که بوی تعفن آنها مشام را می‌آزارد، زندگی دوباره ای بدهد، اما سنت تاریخ همان گونه که بر شاه - که به عنوان یکی از سنگرهای لیبرالیسم کوشید از مهلکه دفن جان سالم به در برد - جاری شد، بر دیگران نیز جاری خواهد شد و این زمان به سر خواهد آمد که مجله ای چون نشریه سوری ارتش ملت به هنگام حمله نیروهای اسرائیل به جولان مقاله ای منتشر سازد و «مرگ خدا» را اعلام نماید (تعالی عمایقولون علواً کبیراً).

همچنین آزمون به سر خواهد آمد که در حین مبارزه بر ضد صهیونیسم، یک مبارز عرب وابسته به یک سازمان انقلابی که جوانان مسلمان آن همه روزه شهید می‌شوند، آنچنان از راه منحرف گردد که راجع به گرفتاری ابلیس در قرآن مطلب بنویسد! (صادق جلال العظم در نقد اندیشه دینی). همچنین صداهای ناموزون خاموش خواهد شد؛ مانند صدای ناهنجاری که در سالگرد شکست ۱۹۶۷ (شاید به طور اتفاقی!) از انتشارات دارالعودة و ازسوی هادی علوی مارکسیست عراقی (در کتاب دین و میراث فرهنگی) بلند شد تا وقیحانه اعلام نماید: «از نظر اصولی میان اسلام و استعمار تضادی وجود ندارد، زیرا استعمار اساساً با ادیان سرستیز ندارد و اسلام به عنوان یک ایدئولوژی کاری به استعمار ندارد.»! و بار دیگر فریاد می‌زند: «ایدئولوژی انقلابی از لحاظ جوهری با دین تضاد دارد و دین به نوبه خود نمی‌تواند هیچ سهمی در مبارزه کنونی ما بر ضد استعمار و امپریالیسم، داشته باشد.»!

آیا این «مبارز»! تاریخ امتش را مطالعه کرده است؟! یا به عنوان یک مبارز انقلابی اجازه ندارد به عقب نگاهی بیندازد؟... اگر اینگونه باشد، بگذارید به حرکت و انقلاب خود بر ضد امپریالیسم نگاهی بیفکنیم.

نگاهی به حرکت و انقلاب اسلامی

درحالی که چالش معاصر غربی مرزهای کشورهایمان را درمی‌نوردید تا ایدئولوژی اسلامی را کنار زده و جایگزینهای خود را مطرح سازد، حرکت اسلامی به عنوان واکنش طبیعی در برابر این تجاوز و سقوط خلافت ظاهر شد. پیدایی این

حرکت در دهه بیست به عنوان یک جریان فعال اجتماعی در جامعه اسلامی تأثیر به سزایی داشت. گامهایی جدی در راه رستاخیز اسلامی و تجدید حیات اسلام و امت اسلامی و تأثیرگذاری مجدد در معادلات جهانی آغاز شد و تا حدود زیادی در بازگردانیدن توازن روانی به جامعه اسلامی موفق بود و نقش خود را در جریان پالایش روانی فرد و جامعه اسلامی جهت رهایی از عقده خود کم بینی در قبال چالشهای آینده ایفا کرد. توفیق الطیب اندیشمند مسلمان در کتاب کوچک خود (پس از دو شکست) که در ۱۹۶۸ منتشر شد - و یکی از مهمترین مقالات اسلامی منتشر شده در بعد از شکست ۱۹۶۷ است - درباره انتظاراتی که از این نقش می رود می گوید:

«از این پس روشنفکر مسلمان عذری ندارد که با دلباختگی یک کتاب اروپایی مطالعه نماید بلکه باید با غور، بررسی و نقد بخواند. نباید شیفته یک منظره که آن را درک نمی کند شود، بلکه باید با تأمل و دقت بدان بنگرد. نباید در برابر یک دستگاه (ماشین) دست و پایش را گم کند، بلکه باید بیاموزد و آن را به کنترل درآورد یا زیر و بم آن را بشناسد؛ باشد که روزی معلم یا آنچنان که قرآن کریم می خواهد، شاهد شود».^(۱)

حرکت اسلامی که از میان توده های مردم به گونه ای اعجاب برانگیز سر برآورد، تأکیدی است بر مطالب کتاب *Wither Islam* که به قلم گروهی از شرق شناسان زیر نظر ه. ا. جیب مشاور وزارت خارجه انگلیس، منتشر شده است:

«حرکتهای اسلامی به گونه ای حیرت انگیز رو به گسترش است... و به طور انفجاری و پیش از آنکه ناظران فرصت شک و تردید پیدا کنند ظاهر می شود... تنها کمبود حرکتهای اسلامی نبود رهبری است... چیزی جز پیدایش یک صلاح الدین کم ندارد».

مثلاً حرکتی چون حرکت اخوان المسلمین توانسته است به صورت بزرگترین همایش توده ها درآید. در عمق روستاها و شهرهای مصر وارد شود و به درون ارتش و دانشگاهها راه یابد. راز این گردهمایی مردمی بنا به تعبیر یک مارکسیست مصری - که بدون رعایت بیطرفی یا انصاف، مقدمه ای تحلیلی برای ترجمه کتاب ریچارد میچل درباره اخوان المسلمین^(۲) نگاشته است - چنین است: «خاستگاه آنان،

۱. مابعدالکتابین... توفیق الطیب. چاپ آلمان، آخن.

۲- این کتاب توسط ما ترجمه شده و به زودی منتشر می گردد. م

یک ایدئولوژی توانا در جذب وسیعترین توده ها بوده است.» سپس می گوید: «آنها مهارت خود را در سازماندهی مستحکم، قوی و فعال ثابت کرده اند و حتی از جنگ حریفان سنتی شان - کمونیستها - یکی از مهمترین شعارهای کلاسیک شان را به در آورده اند؛ یعنی شعار «سازماندهی آهنین» را. آنها این شعار را به اجرا در آورده اند، حال آنکه نزد دیگران به طور اعم، تنها به صورت یک شعار باقی مانده است.»

انقلاب اسلامی، سعی داشت شخصیت مسلمان را با روش اسلام مطابقت نماید و جاهلیت موجود و طاغوت‌های بحران آفرین در زندگی فرد و جامعه اسلامی را مردود بشمارد. فرد مسلمان که جهان بینی و اعتقاد راستینی دارد، شاهد واقعی کاملاً مغایر است: واقعیت ظلم و نابرابری... جریان دگرگون سازی به منظور انطباق تئوری با وضع موجود، دور روی یک سکه اند. زیرا ایدئولوژی اسلامی به عنوان یک قانون الهی واقعی، اخلاقی، مثبت گرا و جهانی، حاوی راه حلهایی برای کلیه مشکلات جامعه معاصر است ولی اگر توده ها بدان مسلح نشوند و برای اجرای آن به حرکت در نیایند و در راه آن مبارزه نکنند و وارد درگیریهایی سیاسی نشوند، این راه حلها تنها سخن پراکنیهایی بیهوده ای خواهد بود که روشنفکران در لحظات سرمستی بر زبان می آورند.

بعضی ها ممکن است همانند شاه ایران گمان کنند که این مشکلات به محض فراهم آمدن شرایط مادی در جامعه اسلامی قابل حل است (پول و تکنولوژی غربی) بدون اینکه دیگر شرایط نهضت فراهم شده باشد. در هر نبردی، خواه نبرد توسعه یا جهاد نظامی بسیج توده ها ضرورت تام دارد و این مهم تحقق نمی یابد مگر از طریق تجدیدحیات اسلام و زدودن غبار جریانهای غریزدگی و محو نشانه های دوگانگی، التقاط و از خود بیگانگی. در اینجا روی دیگر سکه، یعنی چگونگی فرمول بندی اندیشه اسلامی مطرح می گردد. فرمولی که حرکت اسلامی با آن بتواند پلهای مستحکمی میان خود و توده های مسلمان برقرار سازد، به گونه ای که این توده ها معنای ارتباط با حرکت اسلامی را دریابند و متوجه نقش این ارتباط در حفظ تاریخ، میراث فرهنگی و منافع خود شوند، تا پیکره اسلام بصورت بدنی یکپارچه شود و همان گونه که پیامبر فرمود، چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار.

این جریان فرمول بندی که به نظر می رسد حرکت اسلامی در ایران در آن موفق بوده است (چنان که در فصول آینده خواهیم دید) نیاز به گفتگوی داخلی و انتقاد (انتقاد از خود نخستین گام در این راه است) دارد. این گفتگو شاید تاکنون به دلیل حساسیت شدید حرکت اسلامی در قبال انتقاد معطل مانده است. شاید دروغها و اباطیلی که راجع به حرکت اسلامی ترویج می شده خارج از تحمل بوده و واکنش می طلبیده است، بلکه آنچه آنچنان گسترده و وسیع بوده که در عمل برای منزوی کردن حرکت در نزد توده های مسلمان به طور اخص کافی بود.

برای این جوسازی دو شرط مهم فراهم گردید:

۱. عدم حضور حرکت اسلامی در صحنه و سکوت اجباری آن در نتیجه عملیات بازداشت و پاکسازی فیزیکی.

۲. فقدان مغز متفکر عربی و مسلمان در مرحله چند رنگی ها و مرحله رد گم کردن ها و ارباب و... این فقدان ضربه ای کاری بر آگاهی اجتماعی امت وارد کرد و این آگاهی را - ولو به صورت مقطعی - در انتخاب بینش صحیح فلج ساخت. شاید بی اساسترین و پلیدترین این دروغپردازیها، یاوه گویی های رفعت السعید در کتابش درباره حسن البناء است که آن را به تلاشگران در راه دوران جدید روشنگری در مصر و مدافعان حملات مغولان جدید هدیه نموده است. وی به دروغ از زبان امام شهید مطالبی راجع به موضوع شورا می آورد و با وقاحت اشاره می کند که آنچه وی نقل کرده، در رساله مشکلاتمان در پرتو نظام اسلامی موجود است. به کتاب السعید مراجعه کنید و آن را با رساله استاد البناء مطابقت کنید^(۱) تا دریابید که این آقایان طالب چه نوع روشنگری هستند و مغولان جدید کدام اند!

با وجود این، بار دیگر تکرار می کنم که این حساسیت نباید مانع از اولین و اساسی ترین ضرورت درونی حرکت، یعنی گفتگوی داخلی و انتقاد از خود، شود که این قطعاً به فراهم شدن فضای لازم برای ارائه مطالعات علمی - تحلیلی درباره اوضاعی که حرکت برای دگرگون سازی آن آمده است، منجر خواهد شد. همچنین خواسته ضروری دیگری را تحقق خواهد بخشید، یعنی ایجاد بینش اسلامی از مشکلات اصلی جهان اسلام و ماهیت و اولویت های آن. سپس یک برنامه

۱. رساله «مشکلاتنا فی ضوء النظام الاسلامی» شهید حسن البناء، چاپ قاهره، ص ۶۰ و کتاب «حسن البناء» تألیف: رفعت السعید، چاپ قاهره، مکتبه مدبولی، سال ۱۹۷۷، صفحه ۹۲.

یکپارچه برای فعالیت (براساس مشخص کردن خاستگاهها و ابزارها و درک رابطه جدلی فیما بین آنها) آغاز می شود تا به مشخص کردن هدفهای غائی حرکت و اهداف مستقیم و غیرمستقیم بینجامد.

فصل دوم

امام خمینی، متفکر مبارز

۱

در فصل آینده درباره اصول اندیشه تشیع و چگونگی پیدایی آن سخن خواهیم گفت، همچنین در فصلی دیگر مراجع به تشکیلات حرکت اسلامی در ایران و نقش آن، به بحث خواهیم پرداخت. در این فصل فقط به بررسی اندیشه حرکت اسلامی از خلال اندیشه رهبر آن، امام خمینی می پردازیم. آوازه نام این رهبر از ابتدای دهه شصت به عنوان یک نماد، الهام بخش و رهبر انقلاب اسلامی ایران به گوش مسلمانان و جهانیان می رسید. انقلابی که الگوی عظیم و یگانه ای در تاریخ انقلابهای بشری گردید. امام از بدو زندگی، طلبه ای دانش دوست، باتقوا، پرهیزکار و زاهد بود. وی از دهه چهل در خلال نشستهای تدریس در مدرسه فیضیه شهر قم، ظاهر شد و در آنجا هزاران طلبه پیرامونش گرد آمدند. وی نخواست آنان را به صورت درویشان و مریدان خود درآورد، بلکه آنان را به مانند پایگاههای اعتراض و انقلاب، آماده کرد.

امام خمینی راه حل اسلامی و جایگزین به هنگام ملی شدن صنعت نفت و حکومت مصدق (۱۹۵۱) امام خمینی به رهبر بزرگ اسلامی آیت الله کاشانی نزدیک بود. آیت الله کاشانی همان مردی است که صدایش در تمام نقاط جهان طنین افکند: «سگهای انگلیسی از کشور ما خارج شوید و نفت ما را رها کنید». همو پایه معنوی انقلاب رشید عالی گیلانی در عراق ۱۹۴۱ بود. آیت الله کاشانی به همراه گیلانی و حاج امین الحسینی مفتی فلسطین، مثلی را تشکیل می دادند که در آن روزها بر بغداد حکومت می کرد و وقتی انقلاب شکست خورد، گیلانی و الحسینی را با خود تا ایران همراهی کرد.

قدرت آن مرد به حدی بود که وقتی فدایی مسلمان، خلیل طهماسبی (عضو سازمان فدائیان اسلام) نخستوزیر ایران (رزم آرا) را اعدام کرد، آیت الله کاشانی

بیانیه ای صادر نمود و گفت: «گلوله هایی که رزم آرا را به قتل رساند، گلوله هایی مبارک و همگام با توفیق الهی بود.» سپس - همکار او نواب صفوی - نامه ای جالب خطاب به شاه فرستاد که در آن می گوید:^(۱)

«هوالعزیز

ای پسر پهلوی

باید از خلیل طهماسبی به خاطر ناراحتی که به دلیل دستگیری کشیده است عذرخواهی کنی و باید با آبرومندی و کرامت پیش از آنکه سه روز بگذرد، او را آزاد کنی وگرنه بر همه مسئولان دستگیری او، همان مجازات رزم آرا نازل خواهد شد. باید این مرد مقدس ما را ظرف سه روز آزاد کنی، اگر این کار را نکنی قدم به قدم به جهنم نزدیک می شوی.»!

در واقع کاشانی و هواداران او با حمایت از مصدق او را به قدرت رساندند. حکایتی وجود دارد راجع به تظاهرات بزرگی که وی در ایران رهبری کرد. آنگاه که منزل آیت الله کاشانی از سوی نیروهای امنیتی و پلیس محاصره شد تا وی را از برگزاری آن تظاهرات به نفع مصدق بازدارند، وی رو به فرزندش سیدمحمد کاشانی کرد و گفت: کفن بیاورید! پارچه ای که برای کفن خود آماده کرده بود، آوردند و او کفن پوشید و سپس در میان پیروان خود در خارج منزل که به وسیله نیروهای پلیس تا بن دندان مسلح در محاصره بود، به راه افتاد. همگان حیرت زده در برابر این مرد کفن پوش تکان خوردند. پلیس در برابر عظمت و شکوه صحنه، مأموریتشان را به فراموشی سپردند. آیت الله کاشانی به پیش رفت و خبر در تهران پیچید تا بزرگترین و بی سابقه ترین تظاهرات تهران به راه بیفتند.

پیش از آنکه بار دیگر به امام خمینی بازگردیم، به اظهارات رویبر جکسون نویسنده آمریکایی در کتابش درباره حسن البناء اشاره می کنیم:

«اگر عمر این مرد (حسن البنا) طولانی می شد، ممکن بود این کشور به موفقیت‌های زیادی نایل آید. به ویژه اگر حسن البناء و آیت الله کاشانی رهبر ایرانی به اجرای توافق خود موفق می شدند که به اختلاف میان شیعه و سنی پایان دهند. آن دو در حجاز در ۱۹۴۸ دیدار کردند و ظاهراً با تفاهم به نقطه اصلی رسیدند، ولی

۱. در متن عربی مؤلف نامه را منسوب به خود آیت الله کاشانی می داند که صحیح نیست. نامه از شهید نواب صفوی و بامضای «فدائیان اسلام» بود. مترجم

حسن البناء زود هنگام ترور شد.

این اشاره بر ضرورت، اهمیت و خطر این نزدیکی میان کاشانی و البناء در گذشته دلالت می نماید و نزدیکی لازم کنونی با امام خمینی و سایر حرکت‌های اسلامی در جهان را گوشزد می کند. یکی از پیروان امام البناء درباره سخنان جکسون توضیح می دهد: «اگر وی از نقش البناء در این زمینه (تقریب) آگاه می شد چه می گفت؟!»

امام خمینی از جایگاهی نزدیک به آیت الله کاشانی مراقب اوضاع بود و در رویدادهای مهم شرکت می کرد و خود را برای مأموریت‌های تاریخی آینده مهیا می ساخت. تا آنکه شاه ایران «انقلاب سفید»! را اعلام کرد، امام خمینی با قدرت و فعالیت بر ضد شاه قیام کرد تا جعلی بودن این انقلاب را برملا سازد. وی متقاعد شده بود که حکومت ایران اساساً با امپریالیسم ارتباط دارد و وابسته به آن است و در نتیجه حرکت‌های آن بر مبنای فرمانها و رهنمودهای امپریالیسم استوار است. امام در آن زمان قیامی مردمی را در ۱۹۶۳/۶/۵ [۱۵ خرداد ۴۲] رهبری کرد که در آن ملت مسلمان هزاران شهید را که با گلوله های شاه به خاک و خون افتادند، تقدیم نمود. شاه در آن موقع امام خمینی را تحمل کرد! ولی بعدها سخنانی خشن از وی شنید که غرور شاه یارای تحمل آن را نداشت. شاه خشمگین بیرون آمد و از رئیس ساواک خواست امام را به ترکیه ببرند. امام یک سال در آنجا ماند و بعداً به نجف اشرف منتقل شد.

۲

مردم و علمای شیعه معتقدند که رهبری عالی شیعیان میان امام خمینی که اغلب مسلمانان شیعی ایران، پاکستان، هندوستان و افغانستان از او پیروی می کنند و آیت الله ابوالقاسم خوئی که در عراق سکونت دارد تقسیم شده است. امام خمینی نماینده جریان پویاست که می خواهد دین اسلام به عنوان یک ایدئولوژی فراگیر برای تمام جوانب زندگی از طریق برپایی حکومت اسلامی تجدید حیات کند، در حالی که آیت الله سید ابوالقاسم خوئی نماینده گرایش سنتی است که سعی دارد از درگیریهای سیاسی دور باشد.

درک امام خمینی از اسلام به معنای فراگیر و انقلابی آن عبارت است از: «اسلام

دین مجاهدانی است که خواهان حق و عدالت اند. دین کسانی است که خواهان آزادی و استقلالند و نمی خواهند کافران بر مؤمنان تسلط یابند. وی به تفکری حمله می کند که استعمار به هنگام تهاجم فکری و نظامی تلاش کرد وارد کشورهایمان کند و مبتنی بر این بود که اسلام ربطی به ساماندهی زندگی و جامعه ندارد، و فقط برای مسائل حیض و نفاس است. شاید اسلام اخلاقیاتی داشته باشد! ولی فراتر از این نمی تواند امور زندگی و جامعه را سروسامان دهد! وی معتقد است که این تفکر برآمده از فعالیت استعمار است که از سه قرن پیش ظاهر شد. زیرا آنچه بزرگترین مانع بر سر راه دستیابی آنان به اهداف و نقشه های سیاسیشان است، «اسلام است با احکام و اعتقادات خود و ایمانی که مردم به آن دارند».

وی با تمسخر و بشدت به روحانیان «خشکه مقدس» حمله می کند که اسلام را به صورت یک نظام باصطلاح روحانی ترسیم می نمایند که به سیاست و امور اجتماعی کاری ندارد و درخواست می کند که آنان دشمنان داخلی شمرده شوند «زیرا آنها به آنچه پیرامونشان می گذرد توجهی ندارند و میان علمای واقعی و به دست گرفتن قدرت حائل می شوند، آنها بزرگترین ضربه را به اسلام می زنند».

وی خواستار پاکسازی مراکز دینی از فقها و روحانیان درباری شده و آنان را رد می کند: «اینها از فقهای اسلام نیستند و بسیاری از آنها را سازمان امنیت معمم کرده تا دعا کنند... تا «جل جلاله» (برای شاه) بگویند...». «اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند، ساقط شوند. باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند... من نمی گویم بکشند. لکن عمامه از سرشان بردارند»^(۱)

همچنین امام در بیانیه مورخ ۲۱ شعبان خود می گوید: «ائمه محترم جمعه باید از مبلغان مؤمن و دلسوز و خیرخواهان حرکت اسلامی دعوت کنند تا مسئولیت آگاهسازی مردم را بر دوش گیرند و باید بشدت از دعوت «آخوندهای درباری» اجتناب کنند. همچنین اشخاصی که آگاهانه یا ناآگاهانه با انتخاب موضوعاتی ملت را از مسائل اصلی دور و سرگرم می سازند، خودداری نمایند».

امام خمینی موضعگیری اسلامی، انقلابی و جالبی اتخاذ می کند وقتی رودرروی بعضی شیعیان می ایستد که به انتظار مهدی می نشینند تا بیاید و حکومت اسلامی را برپا سازد و عدالت را در زمین بگستراند و در پاسخ به این سخن بعضی که

۱. [حکومت اسلامی (ولایت فقیه)، متن فارسی، ص ۱۷۷].

می گویند باید معصیتها در جامعه رواج یابد تا مهدی ظهور کند (به این معنی که اگر مفساد گسترش نیابد مهدی ظهور نمی کند) می گوید:

«از غیبت صغری تاکنون که هزار و چند سال می گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورند، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟! قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟»

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچ کس نمی تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم، یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود. قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام دین مبین اسلام را انکار کرده است.^(۱)

امام خمینی از بسیاری تفسیرهای شیعی راجع به امامت پا فراتر می نهد و معتقد است که علم به قانون و وعدالت از مهمترین ارکان امامت است. وی می گوید:

«بنابراین، نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیامبر اکرم(ص) تا زمان غیبت، واضح است. به موجب آن، امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.»^(۲)

وی می گوید: خلیفه فقط برای بیان عقاید و احکام نبود، بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود.^(۳)

در مورد وحدت مسلمانان امام خمینی معتقد است که وحدت کشورهای اسلامی که استعمار آن را تجزیه کرده و مردم آن را به ملتها مبدل نموده است، ضرورت دارد و به دولت عثمانی به عنوان یک دولت وحدت بخش می نگرد که استعمار با آن ستیز داشته است:

۱. حکومت اسلامی - ولایت فقیه، ص ۲۶-۲۷.

۲. حکومت اسلامی، ص ۵۳.

۳. همان، صفحه ص ۲۴-۲۳.

«یک زمان هم که دولت بزرگ عثمانی به وجود آمد، استعمارگران آن را تجزیه کردند. روسیه و انگلیس... و سایر دولتهای استعماری متحد شدند و با آن جنگها کردند و هر کدام قسمتی از قلمرو آن را به تصرف یا تحت نفوذ خود درآوردند.»^(۱)

وی اگر چه از اغلب حکام عثمانی انتقاد می کند، ولی معتقد است که استعمار از رسیدن بعضی اصلاحگران به اریکه قدرت واهمه داشت:

«اصلاحگران به کمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته با قدرت وحدت ملی بساط استعمار را برچیدند. به همین علت، پس از جنگهای متعدد در جنگ بین الملل اول آن را تقسیم کردند که از قلمرو آن ۱۰ تا ۱۵ مملکت یک وجبی پیدا شد. هر وجب را دست یک مأمور یا دسته ای از مأمورین خود دادند.»^(۲)

این موضع، موضعگیری علمای تشیع را به هنگام ورود ارتشهای انگلستان به بصره به یاد می آورد که فتوای وجوب جهاد بر هر مسلمان زن و مرد برای دفاع از دولت عثمانی را صادر کرده بودند. امام خمینی اعتقاد دارد که تنها راه متحد کردن امت «سرنگونی حکومتهای دست نشانده استعمار است».

«وانگهی شرایط اجتماعی که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک آمیز است، لازمه اش همین فساد است که می بینید که این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند.»^(۳)

امام به طور مفصل درباره دلایل ضرورت تشکیل حکومت در قرآن و سنت به بحث می نشیند و نتیجه می گیرد که زیر بار حکومت زمامداران جور رفتن حرام است. وی وقتی درباره حکومت اسلامی سخن می گوید ابراز عقیده می نماید که این حکومت با شکلهای شناخته شده حکومتی شباهتی ندارد، زیرا مطلق العنان نیست تا رئیس دولت خود کامه شود. اما طبق قانون اساسی است. اگر چه به معنای متعارف در واژه قانون اساسی، به معنای نظام پارلمانی یا مجالس مردمی نیست، بلکه به معنای تعهد متولیان امور نسبت به مجموعه ای از شرطها و مبانی مندرج در قرآن و سنت است اگر در نظامهای مبتنی بر قانون اساسی نمایندگان ملت و شاه قانونگزاری

۱. حکومت اسلامی، ص ۳۶.

۲. حکومت اسلامی، ص ۳۶.

۳. فارسی، ص ۳۵، حکومت اسلامی.

می کنند، اما اینجا

«شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانونگزاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به اجرا گذاشت. به همین سبب در حکومت اسلامی به جای مجلس قانونگذاری... مجلس برنامه ریزی وجود دارد.»^(۱)

حکومت اسلامی حکومت قانون است. حاکم تنها خداست. همچنین نظامی سلطنتی یا شاهنشاهی یا امپراتوری نیست که غرق در اسراف و تجمل پرستی باشد. ولی چگونه می توان به تشکیل حکومت اسلامی دست یافت؟ از «راه مبارزه.» «زیرا افکار ابتدا از کوچک آغاز می شود سپس بزرگ می شود، آنگاه مردم پیرامون آن گرد می آیند و قدرت می یابند و زمام امور را به دست می گیرند.»
از این رو وی معتقد است که حرکت اسلامی باید با پایگاههای مردمی جوش بخورد و به طور مداوم برای آگاه سازی، روشنگری، افشای شیوه های فریبکاری علیه توده ها، راههای خنثی سازی خشم آنها و شیوه های سوءاستفاده از مسائل حاد مردم تلاش کنند. این مطلب در بیانیه ای که ایشان در ۱۵ شوال به مناسبت زلزله خراسان منتشر کرد، دیده می شود:

«ملت مسلمان ایران! بیدار باشید و زلزله و سیل و سایر عوامل، شما را از مسیر خود منحرف نکند و به تبلیغات اغفال کننده دستگاه شاه گوش ندهید و نهضت اسلامی را ادامه دهید و تا برچیده شدن دستگاه قدری و استبداد، از قیام خود دست نکشید. روحانیون معظم در این موقع حساس که شاه زلزله را بهانه قرار داده و دست به بهره برداری زده است، وظیفه الهی و سنگین خود را عمل فرمایند و به مردم هشدار دهند. سیاسیون و روشنفکران و دانشگاهیان وظیفه اسلامی و ملی خود را به جا آورند و نگذارند نهضت را به وسیله تبلیغات پرسروصدا منحرف کند...»^(۲)

وقتی شاه کوشید پاره ای تغییرات اسلامی ظاهری به عمل آورد تا فرش را از زیر پای روحانیان بکشد و جعفر شریف امامی را مأمور تشکیل کابینه کرد، امام خمینی در بیانیه ای که در ۲۳ رمضان ۱۳۹۸ صادر کرد، این شیوه را افشا نمود:

«همچنین امر بی ارزش بستن قمارخانه ها نیرنگ دیگری است برای اغفال جناح

۱. همان، صفحه ۴۶.

۲. صحیفه نور، ج ۲، صص ۱۰۶-۱۰۵.

روحانی. در محیط قمارخانه ها را به خاطر احترام به اسلام می بندند که تمام مراکز فحشا به قوت خود باقی و برخلاف مقررات اسلامی و آیات قرآنی، ستمکاری و قتل و غارت امری عادل برای دژخیمان شاه شده است. در محیطی گفته می شود که آزادی دادیم که بهترین فرزندان عزیز اسلام و ایران در حبس وزیر شکنجه شاهانه و در تبعید به سر می برند!»^(۱)

امام خمینی با این شیوه موفق شد و نوارهای کاست و شننامه ها، نان روزانه توده های مسلمان ایران گردید. وی بر سخن و تبلیغ در تجدید حیات اسلام تأکید داشت و در ده سال پیش گفت: «شما الآن نه کشوری دارید و نه لشکری. ولی تبلیغات برای شما امکان دارد و دشمن نتوانسته همه وسایل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد».

«وظیفه ما این است که از حالا برای پایه ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم، تبلیغ کنیم، تعلیمات بدهیم، همفکر بسازیم، یک موج فکری به وجود بیاوریم تا یک جریان اجتماعی پدید آید و کم کم توده های آگاه، وظیفه شناس و دیندار در نهضت متشکل شده و قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.»^(۲)

امام به دعوت میان صفوف دانشگاهیان تأکید می ورزید زیرا فکر آنها بیش از دیگران باز است و بیش از سایر افراد با سلطه گری، دست نشانده گی، خیانت، چپاول ثروتها و غارت منابع سرستیز دارند. وی همچنین به استفاده از فرصتهای اجتماعات که اسلام فراهم آورده و چه بسا برای غیرمسلمانان بدشواری امکان پذیر باشد چون نماز جماعت، حج و جمعه دعوت می نماید:

«بسیاری از احکام عبادی اسلام منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی است. عبارتهای اسلام اصولاً توأم با سیاست و تدبیر جامعه است. مثلاً نماز جماعت و اجتماع حج و جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی حائز آثار سیاسی است. اسلام اینگونه اجتماعات را فراهم کرده تا از آنها استفاده دینی بشود، عواطف برادری و همکاری افراد تقویت شود، رشد فکری بیشتری پیدا کنند، برای مشکلات خود راه حلهایی بیابند و به دنبال آن بجهاد و کوشش دسته جمعی پردازند.»^(۳)

«ای فرزندان اسلام در بیان حجت خود برای مردم قوی باشید تا بر دشمن و تمام

۱. همان، ج ۲، ص ۹۵.

۲. حکومت اسلامی، ص ۱۵۲.

۳ و ۲. حکومت اسلامی، ص ۱۵۶.

سلاحها و نظامیان و حامیانش پیروز شوید. واقعیتها را برای توده ها بیان کنید و آنان را به قیام دعوت کنید. در بین افراد کوچه و بازار و کارگران و کشاورزان و دانشگاهیان روحیه جهاد بدمید... همگان برای جهاد به پا خواهند خواست.»^(۱)

این سخنان امام خمینی در بیش از ده سال پیش، اکنون به صورت یک واقعیت زنده در خیابانهای ایران دیده می شود. آن را می بینیم به گونه ای که در هر شهروند به بار نشسته است. خبرنگار یکی از مجلات آمریکایی از یک شهروند معمولی می پرسد که چرا فرزندش به مدرسه نمی رود؟ شهروند مسلمان پاسخ می دهد: «کدام مدرسه.. چرا نرود و در راه دینش شهید نشود؟» اگر امام شهید سیدقطب به روند رستاخیز اسلامی دعوت کرده و دریافته است که این روند تا چه اندازه دشوار و طولانی است و اعلام نموده: «من می دانم فاصله میان تلاش برای تجدید حیات اسلام و به دست گرفتن رهبری طولانی است»، امام خمینی این مطلب را مدنظر قرار داده و می گوید:

«هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما به زودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیتهای متنوع و مستمر داریم. این، هدفی است که احتیاج به زمان دارد.»^(۲)

وی جوانان مسلمان و توده ها را از دروغهای استعمار و دست نشانده گانش برحذر می دارد که آنان تلاش دارند در مغز ما القا کنند که سیاست به معنای خباثت، حيله گری و زیرکی است تا ما را از آن منصرف سازند، سپس به دلخواه خود در امور امت دخل و تصرف کنند. وی همچنین از جوانان مسلمان درخواست می کند که از انزوا بیرون آیند و تحصیلاتشان را به پایان برسانند و در این راه دشواریها را به هیچ بگیرند تا برای حکومت اسلامی، پس از محو حکومت جور، برنامه ریزی کنند. وی معتقد است نابودی حکومت ستمگر پس از جریان تجدید حیات اسلام از طریق عوامل زیر انجام پذیر است:

۱. مقاومت علیه سازمانهای وابسته به حکومت ستمگر؛
۲. عدم همکاری با آن؛

۱- همان.

۲. همان، صفحه ۱۶۰.

۳. اجتناب از هر کاری که سود آن به حکومت ستمگر می رسد؛
 ۴. تأسیس نهادهای قضایی، مالی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جدید.

مسئله مهمی که در اندیشه امام خمینی و عملکرد حرکت اسلامی در ایران قابل تأمل است، موضعگیری آن در قبال مسئله فلسطین است. این موضع حکایت از آگاهی استراتژیکی و تاکتیکی بس مؤثر و مهمی دارد که سایر حرکت‌های اسلامی باید در آن امعان نظر کنند تا از آن درس بگیرند، نه تنها در سطح نظری بلکه در سطح عملی. زیرا درجا زدن در سطح نظری موجب می شود که هر اندیشه سست و ناروا همچنان باقی بماند و به طور نادرست به ایفای نقش خود پردازد.

امام خمینی ماهیت و نقش استعمار و چالش معاصر غربی علیه اسلام و تهاجم فرهنگی پس از آن را دریافته است. وی در عین حال پی برده بود که اسرائیل نمایش واقعی این چالش، بلکه شدیدترین حضور چالش است و همچنان که توفیق الطیب اندیشمند مسلمان می گوید:

«ما در اینجا با فرهنگ غرب به صورت یک جریان رودررو نیستیم بلکه در خود انسان غربی با آن مواجهیم، ما با اندیشه، اخلاق، علم و تمدن معاصر غربی نه به صورت محاوره مسالمت آمیز بلکه به شکل برخورد حتمی مواجه هستیم... زیرا ما با آن نه به عنوان یک فرهنگ که به شکل انبوه انسانی مواجهیم... با آن به عنوان اشغالگری رودررو هستیم که ما را در برابر دو احتمال اجتناب ناپذیر قرار می دهد: زمین یا جنگ... زمین در اینجا به معنای تاریخ و ملت است.»

توفیق الطیب متفکر مسلمان ادامه می دهد:

«اسلام به عنوان یک ایدئولوژی و عربها به عنوان یک ملت با سرنوشت خود روبرویند... محک این رویارویی فلسطین است». این همان برداشت امام خمینی و برداشت استاد ابوالاعلی مودودی در پاکستان است وقتی اعلام نمود: «مسئله فلسطین باید محور حرکت اسلامی باشد.»

رابطه حرکت اسلامی ایران و فلسطین از همین جا نشئت می گیرد، البته بررسی عمیق این رابطه در چنین کتابی میسر نیست، ولی شاید بتوانیم به پاره ای از جوانب آن اشاره کنیم. حرکت اسلامی همواره شاه را به سرسپردگی و حمایت از اسرائیل متهم نموده است. امام خمینی در کتاب حکومت اسلامی می گوید:

«هیئت حاکمه ایران... طیاره فانتوم می خرد تا نظامیان اسرائیل و عمال آن در کشور ما تعلیمات نظامی ببینند. اسرائیل - که اکنون با مسلمانها در حال جنگ است و کسانی که او را تأیید می کنند آنان نیز با مسلمانها در حال جنگ می باشند.»^(۱)

در همان زمان که بعضی از کادرهای حرکت اسلامی در اردوگاههای انقلاب فلسطین آموزش نظامی می دیدند و همکاری تنگاتنگی میان دو طرف برقرار بود، امام خمینی اعلام می کرد که به مبارزه مسلحانه کمک می کند. ایشان فتوا می دهد که اسرائیل باید از بین برود. امام در فتوای تاریخی خود گفته بود: بر دولتهای اسلامی و عموم مسلمانان واجب است که اسرائیل، این عنصر فساد را از میان ببرند و در حمایت از انقلابیون کوتاهی نکنند و برای آنان جایز است زکات و سایر صدقات را در این امر سرنوشت ساز به مصرف برسانند.

وقتی که استعمار و جدایی خواهان لبنان کوشیدند انقلاب فلسطین را تصفیه کنند، امام با صدور اعلامیه ای ابعاد توطئه را کشف و بر ضرورت فراهم کردن پشتیبانی برای مقاومت تأکید ورزید. به هنگام جنگ رمضان (اکتبر ۱۹۷۳) امام دو بیانیه صادر کرد و طی آن ملتها و دولتهای اسلامی را به حمایت از ملتهای عرب در رویارویی با دشمن غاصب صهیونیستی دعوت نمود و رهبران کشورهای اسلامی را نسبت به جرثومه فساد صهیونیسم در قلب سرزمینهای اسلامی هشدار داد و آنها را به قطع صدور نفت به کشورهای طرفدار صهیونیسم فراخواند. همچنین از ملت مسلمان ایران خواست که بی طرف نایستند و به منافع آمریکا و اسرائیل ضربه بزنند.

امام در نامه ای خطاب به یاسر عرفات در ۱۶ شوال می گوید:

«ما در قضیه فلسطین همیشه مخالف با شاه و اسرائیل و پشتیبانان آنان بوده و با شما همصدا بودیم.»^(۲)

امام خمینی اسرائیل را به شرکت در سرکوب انقلاب اسلامی ایران متهم نمود. وی در بیانیه ای در مورخ ۱۵ شوال ۱۳۹۸ می گوید: چنان که می دانیم کسانی که با گلوله های مسلسلها فرزندان اسلام و پیروان قرآن کریم را درو کردند، از کماندوهای اسرائیل در قتل توده های شجاع و بی سلاح استعانت جستند.

۱. حکومت اسلامی، ص ۱۴۵.

۲. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۷.

این نگاهی سریع به اندیشه امام خمینی و حرکت اسلامی ایران است و در فصل آینده راجع به خود تشکیلات اسلامی سخن خواهیم گفت. مایلم قبل از پایان این فصل اشاره کنم که انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب اسلامی به معنای وسیع قرآنی است. انقلاب فرقه ای خاص نیست. وجوه مشترک میان دو بال مسلمانان تسنن و تشیع تقریباً بلکه عملاً پیکره این انقلاب را براساس خاستگاهها، هدفها، ابزارها و انگیزه های آن تشکیل می دهند. اختلاف مطرح شده میان اهل سنت و شیعیان پیرامون امامت دوازده امام و عصمت امام هیچ تأثیری - مثبت یا منفی - بر ماهیت و خط سیر انقلاب نمی گذارد، ولی به منظور تکمیل واقع بینی بحث، ناگزیر هستیم به طور گذرا به اندیشه تشیع پردازیم.

فصل سوم

مبانی اندیشه تشیع

امام خمینی راه حل اسلامی و جایگزین شیعه یکی از قدیمی ترین و بزرگترین مذاهب اسلامی است. فرقه های متعددی (شاید بیش از یکصد! فرقه) از شیعه منشعب شده اند. ولی آنکه به طور رسمی و دقیق شیعه را عرضه می کند، شیعه امامیه است. این گروه در قبال اغلب فرقه های دیگر موضعی انتقادی و مخالف گرفته و در بسیاری اوقات آنها را دیگر را کافر دانسته است. امام محمدحسین آل کاشف الغطاء که از بزرگان شیعه امامی اثنی عشری است در کتابش اصل الشیعه فرقه خطایه را ملحد می خواند و جزو خوارج قلمداد می نماید: «آنان خود منحرف شده اند و به الهویت جعفرالصادق قائل گردیدند (تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا)». آل کاشف الغطاء راجع به فرقه دیگری چون سبائیه می گوید: «این کتب شیعه، جملگی، به عبدالله بن سبأ بانی این فرقه لعنت می فرستند و از او بیزاری می جویند»، «او ملعون تر از آن است که نامش برده شود».^(۱) عبدالله بن سبأ ادعا کرده بود که علی(ع) پیامبر بود و سپس غلو کرده، مدعی شد که وی خداست!

پس وقتی درباره شیعه سخن می گوئیم، منظورمان فرقه امامیه است که از امام علی(رض) به طور اخص پیروی می کنند و قائل به امامت و خلافت او از طریق نص و وصایت هستند (یعنی خدا از پیامبر(ص) خواست که امام علی جانشین او شود و پیامبر اکرم به این امر وصیت کرد). شیعیان معتقدند علی و یازده فرزندش، بیش از هر کس دیگری حق خلافت دارند و آنان پس از پیامبر(ص) بهترین مردم اند. همچنین اعتقاد دارند که امامت از فرزندان علی خارج نمی شود و اگر خارج شده به دلیل ستمی است که دیگری روا داشته و یا بعلت تقیه خود ایشان است. اندیشمندان شیعی می گویند نخستین کسی که بذر تشیع را پیرامون اسلام کاشت، همان صاحب شریعت اسلامی است (به گفته آل کاشف الغطاء). استاد محمدباقر صدر در کتاب

۱. اصل الشیعه و اصولها، ص ۲۹، چاپ قاهره.

تشیع و اسلام می گوید:

«شیعیان بی درنگ و از لحظه وفات پیامبر(ص) مستقیماً از کسانی که عملاً به تز رهبری امام علی(رض) گردن نهادند پیروی کردند، به همان نحو که پیامبر(ص) فرموده بود که بی فاصله پس از وفاتش به اجرا درآید. گرایش شیعی از لحظه نخست به صورت روی گردانی از تصمیمات سقیفه مبنی بر مسکوت گذاردن تز رهبری امام علی(رض) و واگذاری قدرت به وی، تجلی یافت.»^(۱)

بعضی از اصحاب وفادار به امام که وی را به خلافت محق تر می دانستند به عنوان آغازگران پیدایی تشیع شمرده شدند، از جمله آنان اند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و عمار بن یاسر. این سخن درباره امامیه به طور کامل بر مذهب اثنی عشریه انطباق دارد، ولی فرقه های دیگری وجود داشته اند که به شیعه امامیه وابستگی دارند، اما کم و بیش با آن متفاوت اند:

۱. کیسانیه: منسوب به کیسان پیشکار امام علی و گفته می شود که آنان ادعا کردند که محمد بن حنفیه همان امام مهدی و رهبر منتظر است که عدالت را در زمین می گستراند، وقتی که از ستم لبریز گردد. این فرقه منقرض شده است.
۲. افطحیه: قائل به امامت عبدالله بن جعفر الصادق شدند نه موسی کاظم(ع) آن گونه که امامیه اثنی عشریه قائل شدند و نه آنگونه که اسماعیلیه، قائل شدند. گفته می شود وجه تسمیه آنها منسوب به رئیس شان بنام عبدالله فطیح است یا شاید چون عبدالله، افطح الرأس (سراف) بود عبدالله بدون اینکه پسر ذکوری از خود بگذارد درگذشت. این گروه نیز منقرض شده است.
۳. واقفه: قائل به امامت موسی کاظم(ع) بودند و اینکه پس از وی امامی نیست، زیرا وی زنده است و نمی میرد و با قیام خود زمین را همان گونه که از ظلم لبریز شده، از عدالت آکنده می سازد. این فرقه نیز منقرض شده است.
۴. ناوسیه: قائل به امامت جعفر صادق(ع) بودند و اینکه وی فوت نکرده است. این فرقه هم منقرض شده است.
۵. اسماعیلیه: کسانی که قائل به امامت اسماعیل ابن جعفر به جای برادرش موسی کاظم(ع) شدند و می گویند که امامت پس از اسماعیل مستقر است، زیرا

۱. التشیعوالاسلام، شهید محمدباقر صدر، چاپ بیروت، دارالزهراء، ص ۴۹.

برای امام جایز است که اگر قدرت و توان نداشته باشد که بر دشمنان خود فائق آید، پنهان شود ولی مبلغان وی ظاهر می شوند. آنان یکی پس از دیگر در خفا و نهان به امامت می رسند، تا اینکه عبدالله المهدی رئیس دولت فاطمی آمد و وقتی احساس قدرت کرد دعوت را نمایان ساخت. آنان باطنیه هم نامیده می شوند زیرا قائل به امام باطن و پنهان می باشند و می گویند هر ظاهری باطنی دارد و هر تنزلی تأویلی و بعضی از آنها معتقد به تناسخ (حلول) بدون تصریح شدند، بلکه گفتند که امام از نور خدا آفریده شده و نور خدا در او حلول کرده است. یک گروه از اسماعیلیه تا حال حاضر در شبه قاره هند همچنان وجود دارند.

۶. زیدیه: از زید بن علی بن الحسین بن علی پیروی می کنند و از سایر فرقه ها به اهل سنت نزدیکتر به شمار می آیند. آنها قائل به تقیه نیستند و خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را براساس مصلحت مسلمانان و جلوگیری از فتنه به رسمیت می شناسند و پس از پیامبر (ص)، علی (ع) را بهترین خلائق می دانند زیرا وی خویشاوند پیامبر است و در اسلام سابقه دارد. آنان ولایت دیگری را جایز می دانند اگر آن شخص مجرب باشد. بنابراین امامت مفضول را با وجود افضل جایز می شمارند. آنان قائل به عصمت امامان نیستند، همچنین پنهان شدن آنان را نمی پذیرند و امامت غیر فرزندان فاطمه (مانند محمد بن حنفیه) را جایز نمی شمارند. این فرقه همچنان برقرار است، به ویژه در یمن.

۷. امامیه اثنی عشریه: بزرگترین فرقه اسلامی پس از اهل سنت اند و در ایران، لبنان، سوریه، ترکیه، آذربایجان، عراق، افغانستان، هندوستان و پاکستان متمرکزند. آنان قائل به امامت علی (ع) و فرزندان یازده گانه اش به نص و وصیت اند. درحالی که اهل سنت معتقدند در باره امام علی (ع) نصی ذکر نشده که دال بر این باشد که پیامبر (ص) او را به خلافت منصوب کرده است، و اگر نص وجود می داشت، آنچنان که می گویند، انصار و مهاجران بر نظر خود نمی ماندند و با او بیعت می کردند. اگر چه بعضی شیعیان اعتقاد دارند که اصحاب (رض) بنا به دلایل سیاسی نسبت به این مسئله خاموشی گزیدند و بدین ترتیب با پیامبر (ص) مخالفت کردند، ولی آل کاشف الغطاء در کتابش اصل الشیعه از این سخن بیزار می جوید و می گوید:

«... هرگز! پناه بر خدا اگر چنین گمانی به آنان (منظور اصحاب پیامبر) رود که آنان در آن زمان بهترین مردم روی زمین بودند. ولی شاید سخنان به گوش همه آنها نرسیده و اگر به بعضی رسیده توجهی به منظور از آن نکرده است. اصحاب پیامبر اکرم(ص) والاتر از آن اند که توهمات بی اساس دامن آنان را لکه دار کند.»^(۱)

وی می گوید که حاکمیت مدنی و دینی در خلفای نخستین جمع شده بود و بنا به تعبیر وی، تنها در روزگار خلافت معاویه و یزید از آنها جدا شده است. اثنی عشریه، امام علی(رض) را نخستین دوازده امام می دانند و محمدبن المهدی(عج) که در ۲۶۰ هـ. ق پنهان شد، آخرین آنهاست و در آخرالزمان باز می گردد تا زمین را که از ظلم و ستم لبریز گردیده، از دادگری آکنده سازد.^(۲)

فلسفه امامت نزد امامیه اثنی عشریه بر چهار اصل اساسی استوار است:

۱. عصمت: یعنی امامان (دوازده گانه) از هر خطا و لغزشی معصوم اند. آنها قایل به این هستند و امام کلینی در کتابش *الکافی* از علی(رض) روایت می کند که فرمود: «از گفتن حق یا مشورت به عدل نپرهیزید. من از آن ایمن نیستم که اشتباه کنم». همچنین موضع حسین(ع) که از صلح برادرش حسن(ع) با معاویه بیزاری نموده گفت: اگر بینی ام را قطع می کردند برایم دوست داشتنی تر بود از آنچه انجام شد! استاد احمدامین در کتاب خود می گوید:

«اگر علی این عصمت و آگاهی به کنه و پوشیده امور را می داشت، چهره تاریخ دگرگون می شد و حکمیت را نمی پذیرفت و بهتر از آنچه تدبیر کرد در جنگها تدبیر می کرد و اگر گفته شود که او آگاه بود و ساکت شد و طبق قضا و قدر رفتار کرد، پس او همانند مردم به شرایط گردن می نهد تا حوادث روزگار به هر سو بکشاندش همان گونه که مردم را به هر سو می کشاند. پیامبر(ص) می گوید: «اگر علم غیبت داشتم از خیر به وفور بهره مند می شدم و گزندی به من نمی رسید.»^(۳)

۲. مهدی: از نظر لغوی و دینی به معنای مردی است که خدا او را هدایت کرده است. امامیه از آن معنای «امام منتظر» گرفته اند که همچنان میان مردم غایب است و ظهور خواهد کرد تا همان گونه که زمین از ظلم و ستم لبریز گردید، آن را از داد

۱. اصل الشیعه و اصولها، صفحه ۱۱۳.

۲. همان، ص ۱۱۷.

۳. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۲.

آکنده سازد و او محمدمهدی است که در سال ۲۶۰هـ پنهان شده است. بسیاری از شیعیان اعتقاد دارند که دولت اسلامی بار دیگر برپا نمی گردد مگر آنکه مهدی ظهور کند. ولی ما در فصل گذشته موضع آیت الله خمینی را دیدیم که معتقد است این انتظار بدون حرکت برای برپایی حکومت اسلامی، از منسوخ کردن اسلام بدتر است. فرقه زیدیه مسئله مهدی را به شیوه ای که نزد امامیه اثنی عشریه مطرح است، نمی پذیرد.

۳. رجعت: به معنای آن است که خدا بعضی مردگان را به زندگی دنیوی بازمی گرداند. آنها اعتقاد دارند که پیامبر(ص) و علی، حسن و حسین و سایر امامان و نیز بعضی از دشمنان آنان از بین اصحاب مانند ابوبکر، عثمان، عمر و معاویه! پس از ظهور مهدی به دنیا بازمی گردند و هر کس به امامان تعدی یا حقشان را غصب کرده یا آنان را کشته است، کیفر می شود. ولی امام آل کاشف الغطاء در کتاب خود می نویسد:

«پذیرش رجعت در مذهب تشیع الزام آور نیست و انکار آن ضرری ندارد اگر چه نزد آنها ضروری است ولی تشیع به بود یا نبود آن منوط نمی باشد.»^(۱)

۴. تقیه: از نظر شیعیان به معنای کتمان حق است. یعنی کتمان حق در قبال مخالفان و خودداری از حمایت آنان، اگر ضرری در دین و دنیا در پی داشته باشد. از امام جعفر صادق(ع) روایت شده است: «هر کس تقیه ندارد، دین ندارد». آنها تقیه در دین را به هنگام داشتن بیم جان جایز می دانند و چه بسا در مورد ترس بر مال و در مورد مصلحت اندیشی، جایز باشد.

امام آیت الله خمینی در کتابش حکومت اسلامی می گوید: نباید در هر امر کوچک و بزرگی پایبند تقیه بود که تقیه برای حفظ جان یا غیره در قبال ضرر و در مجال احکام است... اما اگر تمام اسلام در خطر باشد، دیگر تقیه و سکوت جایز نیست.^(۲)

شیعیان موضع سکوت علی(ع) در قبال ابوبکر و عمر(رض) را تقیه می دانند و موضع حسن(ع) در قبال معاویه نیز اینگونه است.

۱. اصل الشیعه و اصولها، صفحه ۹۹.

۲. حکومت اسلامی، صفحه ۱۴۲.

آنچه گذشت خلاصه ای است از اصول چهارگانه ای که امامیه اثنی عشریه بر آن استوار است. سؤالی که اکنون با آن روبه رو هستیم، این است که موضع شیعیان در قبال اهل سنت، یعنی در قبال مسلمانانی که امامت را نمی پذیرند و عصمت را انکار می نمایند، چیست؟

به رغم اینکه امام کلینی در کتاب *الکافی* می گوید: «بنده مؤمن نمی باشد تا اینکه خدا و پیامبر و همه امامان و امام زمانش را بشناسد و به او بازگردد و (به سخن او) گردن بگذارد». ولی بعضیها عبارت مؤمن نمی باشد را به معنای اینکه مسلمان شیعی نیست، تفسیر می نمایند. امام محمدالحسین آل کاشف الغطاء در کتابش *اصل الشیعه و اصولها* به طور قاطع به این پرسش پاسخ می گوید:

«اسلام و ایمان با یکدیگر مترادف اند و بر معنای اعمی اطلاق می شود که بر سه ستون توحید، نبوت و معاد استوار است. پس اگر فردی، یکی از آنها را انکار کند نه مسلمان است و نه مؤمن. رکن چهارم یعنی ستونهایی که اسلام روی آن بنیان گذاری شده است که پنج تاست (نماز، روزه، زکات، حج و جهاد) (شهادت در توحید آمده است). این ستونهای چهارگانه، مبانی اسلام و ایمان به معنای اخص نزد عموم مسلمانان است ولی شیعیان امامیه ستون پنجمی، افزودند و آن اعتقاد به امامت است.»^(۱)

امام آل کاشف الغطاء معتقد است که عدم پذیرش اصل پنجم در صورت ایمان و عمل به اصول چهارگانه، مسلمانان را از دایره ایمان خارج نمی سازد. او می گوید

«... اگر فقط به آنها رکنهای (چهارگانه) محدود شد، او مسلمان مؤمن به معنای اعم است که تمام احکام اسلام بر او مترتب می گردد از قبیل حرام بودن خون و مال و ناموسش که واجب است حفظ شود و غیبت او حرام است و غیره، نه اینکه با عدم اعتقاد به امامیه از مسلمان بودن خارج شود - پناه بر خدا - آری اثر دینداری با امامت در منازل قرب و کرامت در روز قیامت ظاهر می شود، ولی در دنیا، مسلمانان جملگی یکسان اند و یار و یاور یکدیگرند.»^(۲)

اجمالاً شیعیان اثنی عشریه که امروزه اغلب شیعیان را شامل می شوند به لاله *الاله و محمد رسول الله*، یعنی یکتایی او و پیامبری محمد(ص) که پیام آور حق

۱. اصل الشیعه، صفحه ۱۲۷.

۲. همان، صفحه ۱۲۷.

است گواهی می دهند و به همه پیامبران و فرستادگان خدا و به تمامی آنچه او از نزد خدا آورده است ایمان دارند و قائل به امامت علی(ع) و فرزندان یازده گانه اش می باشند و اینکه آنان بیش از هر کس دیگری به امامت سزاوارترند و پس از پیامبر(ص) بهترین خلایق اند. این قائل شدن به امامت، نه موجب کفر است و نه فسق، زیرا امامت یک شخص مشخص، طبق اعتقاد اهل سنت، از اصول اسلام نیست. آنان اگرچه امامت امامان دوازده گانه را واجب می دانند، ولی انکارکننده آن امامان از نظر شیعیان، کافر و از اسلام خارج نیست و تمام احکام آن بر او جاری است. همچنین آنان قائل به عصمت امامان دوازده گانه و ظهور مهدی هستند که در میان مردم زنده است و اگر در این امر اشتباه کرده یا صائب باشند، این موجب کفر و خروج از اسلام نمی شود.

از مهمترین ایرادهایی که بدانها گرفته می شود، ادعای توهین به اصحاب گرامی است. ولی آنها از غلات بیزاری می جویند و می گویند احترام اصحاب پیامبر، احترام به پیامبر ماست، پس ما به آنها به دلیل احترام پیامبر، احترام می گذاریم. در حالی که بعضی از آنان می گویند ابوبکر، عمر و عثمان (رض) حکومت را از امام علی (رض) غصب کرده اند، برخی دیگر می گویند ابوبکر، عمر و عثمان، اجتهاد کردند ولی اشتباه نمودند!^(۱)

مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه همین است. در پایان بررسی مبانی این مذهب لازم است به فتوایی اشاره کنیم که امام اکبر شیخ محمود شلتوت هنگامی که رئیس الازهر بود صادر نمود و در مجله رساله الاسلام منتشر شده است:

«مذهب جعفری معروف به شیعه امامیه اثنی عشریه مذهبی است که تعبد به آن همانند مذاهب اهل سنت جایز است، پس باید مسلمانان به این امر آگاه شوند و از تعصب ناحق نسبت به مذاهب خاص رهایی یابند.»^(۲)

۱. برای شناخت عقاید شیعه، کتاب امام شیخ محمدحسین کاشف العظا بسیار مفید و آموزنده است... و در مورد ظهور مهدی، شیعه و سنی اختلاف ماهوی ندارند... حتی بعضی از بزرگان اهل سنت، منکر ظهور مهدی را کافر میدانند... اختلاف در مورد مصداق است... برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به کتاب: «مصلح جهانی و مهدی منتظر از دیدگاه اهل سنت» تألیف و ترجمه سیدهادی خسروشاهی. چاپ دوم، مؤسسه اطلاعات. تهران ۱۳۷۴ م.
۲. فصلنامه «رساله الاسلام»، چاپ قاهره سال ۱۱، شماره سوم صفحه ۲۲۷.
متن فتوای شیخ شلتوت را ما در کتاب دوم این مجموعه - شیعه و سنی - آورده ایم، مراجعه شود.

فصل چهارم

ایران از انقلاب ۱۹۰۶ تا انقلاب ۱۹۷۸

امام خمینی راه حل اسلامی و جایگزین به نظر بسیاری از ناظران چنین می رسد که آنچه اکنون در ایران روی می دهد، چیزی جز تکرار نوار وقایع اوایل این قرن نیست. در آن زمان خانواده حاکم قاجار در رویارویی با درخواستهای مسلمانان در تنگنا قرار گرفت؛ مسلمانانی که رو در روی استبداد مظفرالدین میرزا فرزند ناصرالدین شاه و بی بند و باری و نوکریش برای استعمارگر غاصب ایستادند. آن روزها روسیه و انگلیس عملاً بر ایران تسلط و نفوذ داشتند.

تاریخ حکومت خانواده قاجار به بنیانگذار آن آقامحمدخان شاه قاجار بازمی گردد که در سال ۱۷۹۶م حکومت را به دست گرفت. تاریخ این خانواده در سال ۱۹۲۵م با عزل احمدشاه، به دست رضاخان، مؤسس خاندان پهلوی، پایان می پذیرد.

در دوران حکومت خانواده قاجار دگرگونی‌هایی رخ داد که تأثیری بلندمدت در تاریخ ایران داشت. ایران در دو جنگ با روسیه تزاری پاره ای از سرزمینهای خود در اطراف دریای خزر را از دست داد. حکومت ایران دیکتاتوری و ستمگرانه بود. بسیاری برای مدتی کم یا زیاد به زندان می افتادند بی آنکه بدانند چرا زندانی شده و چرا آزاد شده اند؟!.. فساد و رشوه خواری در تمام ادارات دولتی ریشه دوانیده بود. مأموران مالیاتی از مجازات و شلاق زدن کسانی که از پرداخت مالیات سرباز می زدند، لذت می بردند. افزون بر این، وضعیت اقتصادی کشور وخیم بود. کشور چندین برابر صادرات، واردات داشت.^(۱) نانوایان خمیر نان را با خاک اره و سبوس برنج مخلوط می کردند تا آنجا که صدها نفر از شهروندان به همین سبب مردند. اکثریت ملت بیسواد بودند و حکومت هم برای بهبود اوضاع تلاش

۱. این امر در دوران پهلوی ها بود... در دوران قاجار با این کلیت صحیح نیست. مترجم

نمی کرد. ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۴۹م) سفر به اروپا برای تحصیل را محدود می کرد و در این باره سخن مشهوری دارد: «مایلم فرزندان ملت کم کودن و بی فرهنگ باشند تا آنجا که ندانند بروکسل نام شهر است یا یک نوع سبزی است!».

این ناصرالدین شاه، همان است که با رهبر انقلابی جمال الدین افغانی برخورد‌ها و گفتگو‌هایی داشت و سرانجام به دست یکی از مریدان او به قتل رسید که به هنگام تیراندازی به سوی وی گفته بود: «بگیر! از دست جمال الدین».

علائم نارضایتی رفته رفته ظاهر شد تا اینکه در سال ۱۹۰۶ و در دوران مظفرالدین شاه به انقلابی مردمی مبدل گردید که علمای ایران آن را رهبری نمودند... آنان در مساجد تحصن کردند و خواستار اخراج حاکم تهران، صدراعظم و بعضی مسئولان دولتی و نیز مسیو نوز بلژیکی (رئیس گمرکات ایران) شدند، زیرا وی در یک جشن بالماسکه، لباس روحانی به تن کرده بود... با اینکه مظفرالدین شاه بریگادروسی قزاق را به سوی آنان گسیل داشت که رعب و وحشت آفرید، ولی انقلاب اسلامی آنچنان روبه اوج ادامه یافت که شاه را مجبور به امضای قانون اساسی کرد.

در اصل نخست این قانون آمده است که دین رسمی کشور اسلام و مذهب جعفری است و رئیس کشور پیرو این مذهب است. اصل هشتم برابری کامل در برابر قانون را به ایرانیان بخشید و اصل نهم بر حفظ جان و مال مردم تأکید داشت... همچنین ماده دهم دستگیری هر شخص را بدون حکم کتبی مراجع قضایی ممنوع کرد... اصول ۲۲ و ۲۳ سانسور را از مراسلات پستی و مخابرات تلگرافی برداشت. اصول قانون اساسی و متمم آن به ۱۵۶ رسید.^(۱)

به جای حکومت استبدادی، حکومت قانونی و دمکراتیک! تشکیل شد و تأسیس مجلس دیگری (سنا) شامل ۶۰ عضو مقرر گردید که نیمی انتصابی و نیم دیگر انتخابی بودند.

به هنگام شعله‌ور شدن انقلاب مردم ایران، جمال الدین افغانی رهبر انقلابی نامه ای برای سران انقلاب فرستاد که مایلم مطالب عمده آن را به نقل از مجله المنار که بهوسیله محمدرشید رضا منتشر می شد در اینجا نقل و ثبت کنیم، زیرا محتوای این نامه با اهمیت است:

* در متن عربی مواد و اصول فوق به طور صحیح نقل نشده بود و ما در ترجمه اصلاح شده آنها را آوردیم. م

نامه ای به علماء ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

ای قرآنیان، ای نگهبانان ایمان، ای پشتیبانان دین، ای یاوران شرع مبین، ای لشکریان پیروز خدا و سرکوب کنندگان گمراهان، جناب حاج میرزا محمدحسن شیرازی، و جناب حاج میرزا حبیب الله رشتی، و جناب میرزا ابوالقاسم کربلائی، و جناب حاج میرزا جوادآقا تبریزی و جناب حاج سیدعلی اکبر شیرازی و جناب حاج شیخ هادی نجم آبادی، و جناب میرزا حسن آشتیانی و جناب سیدطاهر زکی صدرالعلماء و جناب حاج آقا محسن عراقی و جناب حاج شیخ محمدتقی اصفهانی و جناب حاج ملامحمدتقی بجنوردی و سایر رهبران ملت و رؤسای دین و علمای بزرگوار که نمایان ائمه طاهرین هستند (خدا اسلام و مسلمین را بهوجودشان عزیز کرده، دماغ کفار سرسخت را به خاک بمالد - آمین).

از مدتها پیش دول اروپا با اشتیاق و حرص وافر می خواهند کشور ایران را زیر نفوذ خود درآورند، اینها هر وقت فرصتی یافته و مجالی پیدا نموده اند، با نیرنگ و دسیسه (به طوری که موجب ایجاد تنفر و تهییج احساسات عمومی نشود) کوشیده اند در نقاط مختلفه کشور برای خود نفوذی تولید و زمینه حکومت نمودن بر آنجا را فراهم سازند، ولی ضمناً هم میدانند علماء فریب شان را نمی خورند و درمقابل اراده آنها تسلیم نمی شوند، زیرا که توده، دلبسته به علما و گوش به فرمان رؤسای دینی است، هرچه بگویند می پذیرد و هرکجا بایستند درنظر توده فرمان علما ردشدنی نیست و هرچه بخواهند تغییرپذیر نخواهد بود. علما هم پیوسته همّت خود را صرف نگاهبانی دین نموده، نه غفلت می ورزند، نه فریفته می شوند؛ نه مغلوب هوا و هوس خواهند شد. اروپاییها نیز از موقعیت علما مطلع بوده و پیوسته منتظر تحول و مراقب فرصت اند، راستی هم اروپاییها خوب پیش بینی کرده اند.

زیرا هرگاه علمای، با ابهتی که درنظر عوام دارند، نباشند، توده عامی با میل و رغبت به کفار پیوسته و برای اینکه خود را از چنگ این دولت نجات بدهد، زیر پرچم آنها درمی آید: از چنگ دولت ورشکسته ای که قدرت خود را از دست داده، از چنگ دولتی که انصاف را فراموش کرده و سازش با ملت را پشت گوش انداخته، دولتی که از اقتدار و نفوذ خود نه شرافتی تحصیل کرده و نه جانی را حفظ نموده، نه باری از دوش ملت برداشته است.

روی همین موازنه است: در هر نقطه ای که علما کم شده، قدرت اروپاییان در آنجا بیشتر گردیده، به حدی که شوکت اسلام را درهم شکسته، نام دین را از آنجا محو ساخته اند. پادشاهان هند و فرمانفرمایان ماوراءالنهر کوشیدند تا علما را کوچک کنند، ولی روی قانون طبیعی و خداداده نتیجه شومش به خودشان برگشت. افغانیها هم کراراً جز به نیروی علما نتوانستند کشور خود را از دستبرد اجانب و هجوم انگلیسها حفظ کنند.

حالا از وقتی که این شاه بی قیمت روی کار آمده، در تحقیر علما و سلب اختیارات آنها می کوشد و از فرط علاقه ای که به استبداد و توسعه دایره ظلم و تعدی و جور دارد، نفوذ کلمه علما را با امر و نهی های خود کم نموده، آنها را با خواری تمام از شهرستانها تبعید کرد و نگذاشت به ترویج دین قیام نمایند. دسته ای را از مراکز اقامت خودشان به طهران (کانون فتنه و ستم) آورد و آنها را مجبور به سکونت در این شهر نمود و همین که میدان برایش خالی شد، بندگان خدا را مقهور ساخت، شهرها را ویران نمود، از هیچ سپاهکاری خودداری نکرد، هر گناهی را علناً مرتکب شد، آنچه از خون فقرا و بیچارگان مکیده بود، صرف هوا و هوس خودساخت، و اشک از چشمان یتیمان جاری کرد (ای اسلام بی یاور) حالا دیگر جنونش گل کرده و طمع پستش به هیجان آمده، نه دینی دارد که جلوگیری باشد نه عقلی که سرزنشش نماید، نه شرافت نفسی که مانعش شود. پست فطرتی و ناپاک طبیعتی وادارش نموده که کشور اسلامی را به بهای اندکی بفروشد. اروپاییها هم فهمیدند حالا وقت آن است که بدون جنگ و نزاع مالک ایران شوند، فهمیدند علمایی که از اسلام و قلمرو دین دفاع می کردند، قدرت خود را از دست داده و نفوذشان کاسته شده است، از این رو هر دولتی به طمع یک قطعه از این آب و خاک دهان گشود، ولی بازحق بر باطل یورش برده و مغلوبش ساخت و کوششهای دشمن را باطل کرد و ستمکاران ذلیل شدند.^(۱)

حق را باید گفت: شما پیشوایان با تصمیمی که گرفتید، اسلام را بزرگ نمودید و نام دین را بلند ساختید و دلها را از هیبت خود پر نمودید، به طوری که بیگانگان عموماً فهمیدند در مقابل اقتدار شما، در مقابل نیروی شما، مقاومت ممکن نیست، دانستند شما دیوار کشور هستید و زمام ملت به دست شماست. ولی مصیبت بزرگ اینجاست که شیطان برای اینکه شکست خود را

۱. اشاره به واقعه رژی و حکم مرحوم میرزا به حرمت استعمال تنباکو است که موجب برچیده شدن بساط خارجیها و لغو امتیاز آنها گردید. م

در این نبرد جبران نماید، به دماغ این مرد تبهکار خارج از دین انداخته است که علما را از شهرستانها تبعید نماید. او فهمیده است، انجام اوامرش جز از طریق اطاعت افسران ارتش ممکن نیست و افسران هم مخالفت علما را نمی کنند و بد آنها را نمی خواهند، لذا درصدد برآمده است افسران ارتش را از کشور بیگانه تعیین کند و به همین منظور ریاست شهربانی و فرماندهی هنگ قزاق را به کنت (و امثال او داده)، آن زندیق و دوستان او هم می کوشند فرماندهان ارتشی را از کشور بیگانه بخواهند. شاه هم از فرط دیوانگی از این کار خوشحال شده و به آن می بالد. به خدا شاه با جنون و زندقه همعهد گردیده، و متعهد شده است با خودسری و شرارت تمام دین را نابود سازد و شریعت را مضمحل کند و کشور اسلام را بدون چون و چرا به بیگانگان تسلیم نماید.

* * *

ای رهبران ملت، اگر این فرعون را به حال خودش بگذارید و جلو دیوانه بازی او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پایین نکشید، کار می گذرد و علاج مشکل می شود و چاره غیرممکن می گردد. شما یاوران خدایید؛ جانهای شما که از شریعت خدایی سرشار است، شما را از هر هوا و هوسی که موجب دوتیرگی و اختلاف کلمه باشد نگاه می دارد. شیطان نمیتواند بین شما را به هم بزند، شما چون دستی هستید که خدا با آن از قلعه های محکم دین خود دفاع می نماید، و با این دست است که ارتش کفر و یاران زنداقه را دور می سازد. تمام مردم (بغیر از آن کسی که بناست زیانکار و بدبخت باشد) فرمان بردار شمایند، اگر شما خلع این نادان را اعلان کنید بزرگ و کوچک، بینوا و توانگر، اطاعت خواهند کرد (خودتان همین روزها دیدید؛ بنابراین محتاج نیست که من دلیل بیاورم) بخصوص این موقع که در اثر این سلطنت جابرانه آمیخته به جهالت، سینه ها به تنگ آمده، سلطنتی که نه توانسته ارتشی آماده کند و نه شهری را آبادان نموده، فرهنگ را توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته، نه یک روز دل ملت در پناهش راحتی دیده، بلکه در عوض کشور را ویران و توده را ذلیل کرده و ملت را به گدایی انداخته و سپس گمراهی دامگیرش شده و از دین بیرون رفته، استخوان مسلمانان را خرد ساخته و با خونشان خمیر کرده تا از آنها برای ساختن کاخ شهوت پست خود، خشت تهیه کند!

و در این مدت دراز، در این سالیان متمادی نتیجه ای که بر چنین حکومتی

مترتب شده، همین است. نابود باد این پادشاهی، واژگون باد این سلطنت، اگر این پادشاه خلع شود (و خلع وی هم با یک کلمه، کلمه ای که روی غیرت دینی از زبان اهل حق خارج می شود) آنکه جانشین وی خواهد بود، نمی تواند از فرمان شما سرپیچی کند و جز خضوع در پیشگاه شما مقدورش نیست، زیرا که او قدرت الهی شما را به چشم خود می بیند، قدرتی که به آن سرکشان را از تخت گمراهی پائین می کشند. ملت وقتی زیر سایه دین از داد برخوردار شود، رغبتش به شما زیادتر خواهد شد و گرد شما خواهد گردید، آنگاه همه در پناه خدا و حزب علما که دوستان خدا هستند درمی آیند. هرکس خیال کند خلع این پادشاه جز با قشون و توپ و بمب ممکن نیست، خیال بیهوده ای کرده، این طور نیست، چون یک عقیده و ایمانی در مغز مردم رسوخ نموده و در دل آنها جاگرفته و آن عقیده این است که مخالفت علما مخالفت خداست. راستی هم همین طور است و پایه مذهب هم روی این عقیده می باشد.

* * *

ای قرآنیان، اگر شما حکم خدا را درباره این مرد غاصب ستمکار اجرا کنید، اگر بگویید به حکم خدا اطاعت این مرد حرام است، مردم از گردش پراکنده شده و خلع وی بدون جنگ و کشتار صورت می گیرد. خدا برای اتمام حجت، قدرتی را که به شما ارزانی داشته نشانان داد، آنهایی که ایمانشان محکم نبود تا پیش از این واقعه در نفوذ کلمه و قدرت شما تردید داشتند. ملت مسلمان با شنیدن یک کلمه از شما در سرکوبی این فرعون و هامان او (صدراعظم) متحد شدند (مسئله تنباکو). ملل دیگر هم از این قدرت و نفوذ کلمه و سرعت تأثیر این فرمان متعجب گردیدند و کفار مبهوت ماندند، این قدرتی است که خدا به شما داده تا با آن دین و حوزه اسلام را نگهداری کنید، در این صورت، آیا سزاوار است با داشتن چنین نیرویی دین را واگذارده، یا در کمک نمودن به شریعت سستی نمایید؟ ابدأ ابدأ.

حالا وقت زنده نمودن مراسم دینی و گرامی ساختن مسلمانان فرارسیده است، پیش از اینکه این ستمکار سرکش شما را ترور کرده و ناموستان را بریاد بدهد و قبل از آنکه در دیوار محکم دین رخنه کند او را خلع نمایید. شما وظیفه دشواری ندارید، فقط به مردم ابلاغ کنید اطاعت این ستمکار حرام است، او هم وقتی خود را ذلیل و تنها ببیند، اطرافیانش از گردش پراکنده

شده ارتشیان وی را می رانند و کودکان سنگ بارانش می کنند. ای علما! شما و پیروانتان از حالا در خطر بزرگی هستید، شما به نیروی حقیقت شاخ این فرعون را شکستید و با شمشیر دین، بینش را بریدید، ولی او منتظر است فرصتی یافته و انتقام خود را از شما بگیرد، از این رو نباید یک روز مهلتش بدهید، نباید بگذارید زمام کار را به دست بگیرد؛ پیش از اینکه جراحتش بهبود پذیرد، او را خلع کنید. ای مردان علم، مبادا در خلع این مرد تردید داشته باشید، مردی که غاصبانه سلطنت یافته، مردی که کارش فسق و فرمایش ستم است، مردی که پس از مکیدن خونهای مسلمانان و خرد کردن استخوان فقرا و برهنگان و تهیدست نمودن ملت، جنونش گل کرده و درصدد برآمده است کشوری را که مایه عزت اسلام و پایگاه دین است، به اجانب بدهد.

مردی که از فرط نادانی درصدد برآمده است نام کفر را بلندساخته و زیر پرچم شرک درآید.

باز می گویم: وزرا، فرماندهان، عموم طبقات ارتش و پسران این ستمکار سرکش منتظر دستور شما هستند، دیگر کاسه صبرشان لبریز شده، منتظرند یک کلمه از شما بشنوند و این فرعون را خلع نموده، بندگان خدا را از زیان او آسوده کنند و پیش از آنکه دین را به باد داده و لکه ننگ را به پیشانی آنها بچسباند، خویش را از شرش حفظ نمایند.

والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته
جمال الدین الحسینی^(۱)

* * *

این است آن سند تاریخی که جمال الدین خطاب به علمای مسلمانان فرستاد. اهمیت این سند زمانی روشنتر می شود که بدانیم وقتی مظفرالدین شاه که برخلاف خواسته جمال الدین به صورت نماد مشروطه درآمد، درگذشت و محمدعلی شاه به قدرت رسید، ایرانیها هنوز نسیم آزادی مشروطه را احساس نکرده بودند که شاه جدید به چیدن توطئه ای سرگرم شد که کشور را به حکومت استبدادی گذشته بازگرداند. در ژوئن ۱۹۰۸ دسته روسی قزاق به فرماندهی کلنل لیاخوف مجلس را محاصره کرده و به توپ بست. بعضی از نمایندگان کشته شده و دیگران فرار کردند.

* مؤلف فقط گزیده هائی از نامه سید را نقل کرده بود، و ما ترجمه متن کامل آن را آوردیم. این نامه، همراه دهها نامه دیگر، تحت عنوان «نامه ها و اسناد سیاسی - تاریخی سیدجمال الدین اسدآبادی» به زودی منتشر می گردد.

اما نگرهبانان مسلمان مجلس با پایداری کم نظیری از آن دفاع کردند. بدین سان شاه قانون اساسی را زیرپا نهاد، مجلس را تعطیل کرد و با برقراری حکومت نظامی در تهران، آمد و شد را ممنوع ساخت.

این درس عبرتی! که جمال الدین در سند مهم خود نسبت به آن هشدار داده بود، حرکت اسلامی ایران به رهبری آیت الله خمینی آن را مدتظر قرار داده است. انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۸ اعلام نمود که ارتش ایران بی گناه است. افراد ساده ساواک بی گناهند. اعضای عادی حزب رستاخیز مقصر نیستند. تنها گناهکار واقعی دربار است که همه این نهادها را به حرکت وامی دارد و به همین خاطر بر شعار «مرگ بر شاه» اصرار می‌ورزید.

علمای مسلمانان پس از استبداد (صغیر) محمدعلی شاه به شکست تن در ندادند و انقلاب در تمام ایران شعلهور شد. به رغم حمایت روسها از شاه و میانجیگری انگلیسیها و با وجود عملیات قلع و قمع برضد توده های مسلمان، انقلابیون از شمال و جنوب سرازیر شده و پایتخت را به محاصره درآوردند. نیروهای دولتی در ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ تسلیم شدند و شاه به کنسولگری روسیه گریخت! انقلابیون با اعلام خلع شاه، فرزندش احمد میرزا را به سلطنت منصوب کردند و بار دیگر قانون اساسی را احیا کردند. وقتی انقلاب کمونیستی در روسیه برپا و اتحاد شوروی سرگرم مشکلات داخلی خود شد، بریتانیا برای تحکیم نفوذ خود در تمام ایران از این فرصت استفاده کرد. اینجا بود که شورویها خطر حضور انگلیسیها را احساس نموده و کوشیدند رهبریهای جدیدی در داخل ایران ایجاد کنند که آنها را تأیید نماید.

روسها توانستند به وسیله یکی از مخالفان حکومت به نام میرزا کوچک خان یک حکومت سوسیالیستی جدایی خواه در بخشهایی از شمال ایران تشکیل دهند.^(۱) بریتانیا حکومت مرکزی تهران را به شدت برضد این حکومت برانگیخت. حکومت یک نیروی قدرتمند به فرماندهی رضاخان میرپنج پدر (محمد رضا) شاه را علیه حکومت انقلابی گیلان گسیل داشت. وی در جنگ توانست به یک پیروزی برق آسا و قاطع دست یابد و در پی آن نیروهای روسی طرفدار جمهوری گیلان

۱. این نظریه که میرزا کوچک خان هوادار جدائی و یا تحریک شده روسها بود، درست نیست و اسناد بسیاری که هم اکنون در اختیار است عدم صحت آن را اثبات می‌کند. در یکی از ویژه نامه های: «تاریخ فرهنگ معاصر» با اسناد بسیار این موضوع به اثبات رسیده که به زودی منتشر خواهد شد. مترجم

عقب نشستند. در فوریه ۱۹۲۱ معاهده شوروی و ایران منعقد گردید که تاکنون نیز به قوت خود باقی است^(۱) و به موجب آن شورویها حق دارند در صورتی که ایران از سوی هر نیروی بیگانه مورد تجاوز مسلحانه قرار گیرد، نیروهایشان را به ایران گسیل دارند و پس از ازبین رفتن خطر این نیروها، عقب نشینی کنند.

رضاخان بانی خاندان سلطنت پهلوی، به عنوان سرباز به ارتش ایران پیوست و توانست سرعت به مقامهای بالایی ارتقا یابد. در بیست و دو سالگی وارد بریگاد قزاق شد که فرمانده آن یک افسر روس بود. او در آنجا خبرگی و آموزشهای فراوانی کسب کرد که بعدها به وی کمک کرد تا برضد جدایی خواهان به پیروزی سریع و قاطع دست یابد. این پیروزی وجهه ای مردمی به وی بخشید، به طوری که بعدها در سایه حکومت شاه قاجار به نخستوزیری رسید. رضاخان در پشت سر دربار و با تأیید ارتش ایران و شهربانی به تحکیم موقعیت خود پرداخت تا اینکه توانست از شاه ضعیف، رهایی یابد و با موافقت مجلس در ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ خود را شاه ایران بخواند. مراسم تاجگذاری طبق معمول شاهان ایران در دورانهای گذشته، برگزار شد. رضاخان به محض رسیدن به قدرت به ایجاد یک ارتش نیرومند و مجهز به جدیدترین سلاحهایی که از فرانسه وارد کرد اهتمام ورزید. وی بودجه ارتش را به میزان پنج برابر افزایش داد و شمار پرسنل را از ۴۰ هزار به ۱۱۲ هزار رسانید. همچنین پای افسران را به دربار کشانید و مقرری و مواجب معتابهی برای آنان اختصاص داد و قطعاتی از زمینهای دولتی را با قیمتهای ناچیز به آنها فروخت و مناصب عالی در اختیارشان قرار داد.

ظاهراً رضاخان و مصطفی کمال آتاتورک شیفته یکدیگر بودند و این امر در استقبال گرم آتاتورک از رضاخان به هنگام دیدار از ترکیه در ژوئن ۱۹۳۴ ظاهر شد. همچنین این شیفتگی از ابتدا به هنگام مطرح کردن ایران گرایی در برابر اسلام گرایی نمایان گردید. وی می کوشید به نام یک دولت ایرانی مدرن از موضع بالا با مسلمانان برخورد کند و سعی داشت از نقش دین در زندگی ملت مسلمان ایران بکاهد، از این رو قانونگذاری را بر مبانی مدنی برگرفته از قانون فرانسه به جای شریعت اسلام برقرار کرد و قانونی را از تصویب گذرانید که به مقتضای آن ملی کردن اراضی و طرحهای آبیاری متعلق به نهادهای دینی امکانپذیر می گردید.

۱. این معاهده در ۱۳۵۸ به طور یکجانبه از سوی شورای انقلاب لغو شده است - مترجم.

وی از تعداد مدارس دینی کاست و مأموران دولتی شروع به اعمال نظارت بر این مدارس کردند تا جریان جدایی میان تحصیل دینی و خدمت سربازی را مهار سازند. حکومت دستگاههای ویژه ای جهت اداره مساجد و اماکن مذهبی و سازماندهی انتقال حجاج به مکه تعیین کرد.

شاه همچنین دخل و خرج اوقاف دینی را به دست گرفت و نحوه هزینه آن را تعیین می کرد. هم در دوران او بود که به هنگام نماز یک پاسبان بالای بام می رفت و به جای اذان در بوق خود می دمید!^(۱) دو پاسبان تحت پوشش برقراری نظم و جلوگیری از ازدحام مردم به موقع خروج، در برابر در هر مسجد می ایستادند. یکی از روحانیون ایران در خاطراتش می نویسد: «خادمان حرم مطهر رضوی، همگی یا اکثراً قبل از به قدرت رسیدن پهلوی عمامه به سر می کردند. وقتی او به قدرت رسید، آنان را وادار کرد که بجز شماری معدود، کلاه پهلوی و لباس فرنگی به تن کنند».

علاوه بر این ها، اینکه وی به نام آزادی زن در سال ۱۹۳۰ کشف حجاب را شروع نمود و حجاب را ممنوع کرد. وی این کار را از خانواده خود آغاز کرد. در سال ۱۹۳۵ شاه دستور داد که دختران و آموزگاران زن از سرکردن روسری و ورد به مدارس با آن منع شوند و به افسران ارتش دستور داد که در اماکن عمومی یا خیابانها به هیچوجه به همراه یک زن باحجاب، با هر نسبتی که باهم دارند، ظاهر نشوند. شاه اینگونه بر ایران حکومت می راند، تا اینکه جنگ جهانی دوم شروع شد و وی در کنار آلمان ایستاد و به درخواست انگلیسیها و روسها برای اخراج آلمانیها از کشورش پاسخ رد داد. از این رو نیروهای انگلیس و شوروی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ وارد تهران شده و شاه را مجبور کردند که به نفع فرزندش محمدرضا پهلوی از تاج و تخت کنار رود. شاه از ایران خارج شد و عاقبت در ژوهانسبورگ رحل اقامت افکند. وی در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۴ درگذشت و جسدش برای دفن به مقبره های رفاهی در قاهره انتقال یافت (وی قبلاً محمدرضا را به ازدواج شاهزاده فوزیه، خواهر ملک فاروق در آورده بود) - و سپس به ایران آورده شد! -

این چنین محمدرضا در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ در بیست و یک سالگی به قدرت

۱. شاه قصد داشت مانند آتاتورک، اذان به زبان عربی پخش نشود. ولی در این امر موفق نبود. در بوق دمیدن! اگر در محلی انجام گرفته باشد، بی تردید عمومیت پیدا نکرد. مترجم

رسید. وی دوره ابتدایی را در مدرسه نظام و دبیرستان را در مدرسه شالی سوئیس گذرانید. سپس به دانشکده افسری پیوست و در مه ۱۹۳۸ به دریافت رتبه سروان توپخانه نایل آمد و به عنوان بازرس (!) وارد ارتش ایران شد.

اوضاع ایران از زمان شاه تا آغاز صدارت دکتر مصدق در سایه فساد سیاسی که کشور را فراگرفته بود، بی ثبات و آشفته بود. در این دوره، به ویژه پس از پایان جنگ جهانی، ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت ظاهر شد که مجموعه ای از کشورها در مدار آن می چرخیدند. آمریکا در ایران میدان مهمی برای رقابت سیاسی یافته بود، زیرا ایران با نفت فراوان، نزدیکی به بلوک شرق، نقش احتمالی در رهبری جهان اسلام و امکان ایجاد یک قدرت نظامی، می توانست پشتیبان جهان غرب در منطقه باشد (به هنگام بررسی موضع آمریکا در قبال بحران در این باره بیشتر صحبت خواهیم کرد).

اندکی پس از ورود آمریکابه صحنه، مشکل ملی کردن نفت پدید آمد. نفت به طور انحصاری در اختیار انگلیس بود. دکتر مصدق رهبر جناح ملی و رئیس کمیسیون نفت در مجلس بر این باور بود که بهترین اقدامی که دولت می تواند انجام دهد ملی کردن نفت است. رزم آرا نخستوزیر وقت رودرروی مصدق که مورد حمایت آیت الله کاشانی رهبر بزرگ مذهبی بود ایستاد. مردم برضد نخستوزیر دست به تظاهرات زدند که منجر به درگیریهای خونین شد. در ۷ مارس ۱۹۵۱ یک جوان مسلمان به نام خلیل طهماسبی وابسته به سازمان «فدائیان اسلام» که رهبری آن برعهده نواب صفوی بود موفق شد رزم آرا را در «مسجد شاه» تهران به هلاکت برساند. در آن روز نواب صفوی با صدور بیانیه ای اعلام کرد که قهرمانی که رزم آرا را خائن را کشت وظیفه اش را انجام داده است. آیت الله کاشانی رهبر مسلمانان هم، چنان که در فصل دوم اشاره کردیم، این کار را تأیید نمود.

بحران ادامه یافت تا اینکه دکتر مصدق در ۲۶ آوریل ۱۹۵۰ به نخستوزیری رسید. ایران در تاریخ رویارویی آشکار با استعمار انگلیس وارد مرحله تازه ای شد. تنها چهار روز از تشکیل کابینه سپری شده بود که دکتر مصدق ملی کردن نفت ایران را اعلام و شروع به اخراج انگلیسیها کرد. وی کوشید ارتش را کنترل نماید، از این رو ۱۳۰ افسر بلندپایه را اخراج و کمیته هایی جهت تحقیق در اختلاسهای بزرگ تشکیل داد. مصدق قدرت شاه را به امور تشریفاتی محدود ساخت. به همین

جهت شاه پس از کشف توطئه کودتا علیه دولت، در ۱۶/۸/۱۹۵۳ ناچار به فرار به خارج کشور شد تا شش روز بعد بازگردد... آنگاه که سرویسهای امنیتی آمریکا یک کودتای نظامی برضد مصدق و به رهبری ژنرال فضل الله زاهدی را ترتیب دادند. زاهدی سپس به نخستوزیری منصوب شد تا یک رژیم خون آشام و وحشی را برای تقویت حکومت شاه رهبری کند.

مصدق دستگیر و به سه سال زندان محکوم گردید. پس از آن خلیل طهماسبی فدائی مسلمان و نواب صفوی رهبر ایرانی دستگیر و همراه چند نفر دیگر اعدام شدند.

* * *

... پیش از پرداختن به ماهیت نظام جدید شاه باید اشاره کنیم که به رغم آزادیهای دمکراتیکی که ملت طی مدت حکومت ملی بدان دست یافته بود، ولی حرکت ملی به طور ریشه ای مشکل را مطرح نکرد. از این رو حرکت اسلامی در جایگاه شایسته و مورد انتظار در روند دگرگون سازی قرار نگرفت و با اینکه تنها حرکت با پایگاه مردمی و نمایانگر اصالت توده های مسلمان بود... جبهه ملی هم از هرگونه محتوای اسلامی انقلابی خالی بود و به صورت بلندپروازیهای بورژوازی درآمد که عمیقاً مشکل را بررسی نمی کرد. این امر موجب شد تا فرصت طلبان و سیاستمداران حرفه ای دور دکتر مصدق جمع شوند. با وجود اینکه مصدق خود را به وزارت جنگ منصوب کرده بود، اما نتوانست درون ارتش نفوذ کند. مأموریتهای تاریخ ساز همچنان به ارتش واگذار می شد که این بار عبارت از بازگرداندن شاه به قدرت بود، همچنان که در سال ۱۹۲۵ پدر وی را به قدرت رسانیده بود!

۱. این امر در دوران پهلوی ها بود... در دوران قاجار، این امر و با این کلیت صحیح نیست. م

برچیده شدن بساط خارجیها و لغو امتیاز آنها گردید. م

مدت‌نظر قرار داده است. انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۸ اعلام نمود که بدنه ارتش ایران بی گناه است. افراد ساده ساواک بی گناهند. اعضاء عادی حزب رستاخیز مقصر نیستند. تنها گناهکار واقعی دربار است که همه این نهادها را به حرکت وامی دارد و به همین خاطر بر شعار «مرگ بر شاه» اصرار می‌ورزید.

شاه پس از کشف توطئه کودتا علیه دولت، در ۱۶/۸/۱۹۵۳ ناچار به فرار به خارج کشور شد تا شش روز بعد باز گردد... آنگاه که سرویسهای

فصل پنجم

رژیم سلطنت

- بررسی و تحلیل -

۱

وقتی که محمدرضاشاه پهلوی پس از کودتای ژنرال فضل‌الله زاهدی و به کمک سرویسهای امنیتی آمریکا بار دیگر به قدرت رسید، با تمام قوا برای کنترل اوضاع کوشید. از این رو سالهای ۶۰-۱۹۵۳ سالهای تثبیت نظام و سرکوب حرکت ملی و اسلامی بود. شاه در سیاست جدید خود بر دو عنصر مهم ارتش و ساواک تکیه کرد:

۱. ارتش: خاندان سلطنتی پهلوی وابسته به یک خانواده نظامی است. پدربزرگ شاه اخیر یعنی پدربزرگ رضاخان سربازی در ارتش ایران بوده. که در دوران فتحعلی شاه (دومین شاه قاجار) شهر هرات را محاصره کرد و در همین جنگ کشته شد.

امام خمینی راه حل اسلامی و جایگزین پدربزرگش عباسعلی باوند پهلوی^(۱) دارای درجه ستوانی و برادر پدربزرگش به نام نصرالله خان دارای درجه سروانی بود. پدر وی رضاخان، در سیزده سالگی به عنوان سرباز به ارتش پیوست و پس از مدتی اندک به درجه گروهبانی^(۲) ارتقا یافت... و به همین مسیر رفت تا کلنل شد و به کمک ارتش، اولین شاه خانواده پهلوی گردید. وقتی که رضاخان به عنوان یک مرد نظامی به قدرت رسید، اهمیت ارتش را درک کرد. از این رو مشخصاً تمام وقت به سازماندهی و تقویت آن پرداخت، شمار افراد آن را چندبرابر کرد و به مدرنترین

۱. لقب پهلوی بعدها برای خانواده رضاخان انتخاب شد و روی این اصل پدر وی نمی تواند قبلاً صاحب آن لقب باشد. مترجم

۲. درجه های سروان، ستوان، گروهبان و... در دوران فتحعلی شاه رایج نبود. م

سلاحهای وارداتی از پاریس مجهز نمود. وی همچنین افسران را به دربار نزدیک ساخت و از نظر مالی به آنها حاتم بخشیدها کرد.

وقتی محمدرضا شاه به کمک ارتش به قدرت رسید، به مأموریت‌های تاریخی که می توان به ارتش واگذار کرد پی برد. زیرا همین ارتش پدر وی را در سال ۱۹۲۵ به قدرت رسانید و طرحها و نقشه های خود را در پرتو حمایت آن به اجرا درآورد. آنکه ارتش در سال ۱۹۵۳ به طور ملموس و به دست زاهدی این مأموریتها را تحقق بخشید. به همین دلیل شاه همان خط مشی پدر را مبنی بر تقویت ارتش به عنوان یکی از مبانی اصلی نظام پیمود. وی بار دیگر شمار نیروها را چندبرابر کرد و به ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار سرباز (در حال خدمت و ذخیره) رساند. همو بیش از ۱۵ هزار کارشناس نظامی آمریکایی و شمار دیگری از کارشناسان اسرائیلی را به ایران فراخواند و قرار بود شمار کارشناسان آمریکایی در سال ۱۹۸۰ به ۵۰ هزار تن برسد. بخش عمده کمکهای آمریکا در پی سقوط مصدق که بین سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۴ به ۹۵۰ میلیون دلار بالغ گردید، نصیب ارتش شده بود.

شاه با ۲۰۰ میلیون دلار پایگاه نظامی در بندرعباس تأسیس کرد و یک پایگاه دیگر نیز با ۶۰۰ میلیون دلار در چاه بهار ایجاد نمود و در جزایر اقیانوس هند به تسهیلات دریایی دست یافت. و برضد انقلابیون ظفار و در کنار سلطان قابوس وارد عمل شد که یکی از هدفهای این مداخله، آموزش جنگی ارتش ایران بود.

ایران تا ۱۹۷۸ از نظر مخارج نظامی پس از شوروی، ایالات متحده و فرانسه و قبل از انگلستان، مقام چهارم را داراست. هزینه های نظامی به طور سرسام آوری از ۱۴۴ میلیون دلار در سال ۱۹۶۵ به ۵۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۶۸، و از ۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ به ۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۶ افزایش یافت! همچنین ارزش هزینه های نظامی در بودجه سالهای ۱۹۷۸-۷۹ چندین برابر این رقم گزارش شده است (این ارقام هزینه های ساواک را دربر نمی گیرد).

ارتش ایران با میانگین ۳۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر (چنان که گفتیم) در ۳ لشکر زرهی و ۴ لشکر پیاده، ۴ لشکر مستقل، یک لشکر هوای و یک لشکر نیروهای ویژه (کلاه سبزا) سازماندهی شده است. این ارتش دارای ۴ هزار تانک، نزدیک به ۱۵۰۰ عراده توپ و ۶۵۰ توپ پدافند هوایی است. همچنین نیروی دریایی ایران (با ۲۵ هزار سرباز) دارای سه ناوشکن موشک انداز، چهار کشتی جنگی و بیست و نه

قایق جنگی دیگر است. فهرست سفارشهای نیروی دریایی ایران که در زمان شاه قرارداد آن بسته شده، شامل چهارناوشکن غول پیکر، ۱۴ کشتی جنگی، به علاوه هواپیماهای جنگی دور پرواز و تعدادی زیردریایی (به ویژه از آلمان غربی) است. نیروهای هوایی (با ۱۰۰ هزار سرباز) نیز دارای ۱۷۷ هواپیمای فانتوم به اضافه ۱۲۵ بمب افکن F.۵ و ۱۵ هواپیمای F.۱۴ توماکت است که بهترین و پرهزینه ترین جنگنده به شمار می رود. همچنین نیروی هوایی شامل ۷۲ هواپیمای ترابری غول پیکر، ۷۱ هواپیمای سبک و ۱۵۱ هلی کوپتر است. افزون بر این، هوانیروز نیز وجود دارد که به نیروی زمینی وابسته است و با نیروی هوایی تفاوت دارد و دارای ۶۱ هواپیما و ۲۴۷ هلی کوپتر است و قرارداد خرید ۳۲۹ هلی کوپتر دیگر را بسته است.

برای اینکه حجم عظیم تسلیحات ایران روشن شود، اظهارات ایسن، این نماینده دمکرات آمریکا را در فوریه ۱۹۷۷ مرور می کنیم: «... ۴۰ درصد از کلیه مهماتی که ۶۰ کشور به ایالات متحده سفارش داده اند به تنهایی به ایران اختصاص دارد. ایران از نظر مهمات به طور سرانه برای هر سربازی، بسیار بیش از ایالات متحده هزینه می کند.»

راستی چرا تا این حد به ارتش توجه می شود. آیا برای اشغال خلیج فارس است؟ که این هدف به این همه تأسیسات نیاز ندارد. یا به خاطر تأسیس امپراتوری شاهنشاهی نیرومند در منطقه است؟ یا به منظور ایجاد یک سازمان بزرگ به جایگزینی از هر طبقه یا قشر حمایت کننده است به گونه ای که هیچ طبقه یا قشری نتواند جز به وسیله شخص شاه اظهار وجود کند؟ ولی آیا ارتش می تواند با نارضایتی توده ها (که شاه از آنها بریده است) رویارویی کند؟

۲. ساواک: ستون دومی که رژیم روی آن استوار است، «سازمان امنیت کشور» می باشد. این سازمان به وسیله ژنرال تیمور بختیار و زیر نظر سرویسهای امنیتی آمریکا (CIA) و با کمک موساد اسرائیل (طبق گزارش هرالد تریبیون ۱۴/۷/۱۹۷۸) تأسیس شد. وجود این سازمان اهمیتی استثنایی به وزارت کشور بخشید. شمار کارکنان این وزارتخانه به یکصد هزار نفر بالغ می گردد و این رقم طبق برآوردهای دیگر به نیم میلیون نفر نزدیک می شود!

سهم ساواک در بودجه ۱۹۷۶ به بیش از یک میلیارد دلار افزایش یافت. ساواک

به طور افسانه ای در همه چیز رخنه کرده و در بین ارتش، احزاب، دانشجویان و روحانیان حضور دارد. امام خمینی درباره فقهای دعاگوی شاه می گوید: «... تعدادی از اینها را ادارات سازمان امنیت و ساواک عمامه به سر کرده است.»!

حکومت بسیاری از کارخانه ها را مجبور می کند که بعضی از عناصر ساواک را استخدام نمایند، تا مأموریت نفوذ در بین کارگران آسان گردد. همچنین ساواک یک شبکه پلیسی را اداره می کند که در خارج از کشور، یعنی جایی که دانشجویان ایرانی حضور دارند، فعالیت می کند. شاید به همین دلیل تا همین اواخر می دیدیم که دانشجویان ایرانی به هنگام تظاهرات برضد شاه، نقاب به چهره می زنند.

از جمله دستاوردهای این سازمان، هزاران نفر بازداشتی در زندانهاست که شمار آنها دست کم به ده هزار نفر و طبق برآوردهای دیگر به ۳۰ هزار نفر می رسد. حال این رقم هرچه باشد، باید گفت که ایران در برخورد با زندانیان جزو خشنترین و وحشی ترین کشورهای جهان قلمداد می شود. به دلیل وجود ساواک است که نخستین مقر سرویسهای امنیتی آمریکا در منطقه در تهران قرار دارد. این مطلب از سوی ویکتور مارشینی عضو سابق سیا طی یک کنفرانس مطبوعاتی در لندن (۱۹۷۴/۹/۵) و به مناسبت انتشار کتاب وی درباره CIA عنوان شده است. وی همان جا اعلام نمود که سازمان سیا با توجه به اهمیت ایران و تغییر رژیم یونان، مقر خود را از آتن به تهران منتقل کرده است.

* * *

رویدادهای اخیر، شاه ایران را مجبور به برکنار ساختن ژنرال نعمت الله نصیری رئیس ساواک کرده است. این کار شاید برای مهار نارضایتی توده های صورت گرفته باشد و یا به این دلیل که نصیری پیشاپیش نتوانسته بود وقوع آشوبها را که از قم آغاز شد پیش بینی کند و آنها را نابود سازد. عاقبت به جای وی ژنرال ناصر مقدم، رئیس ضداطلاعات ارتش به ریاست ساواک منصوب شد.

انقلاب اسلامی ساواک را به دخالت در آتش سوزی سینما رکس آبادان در ۲۰ اوت ۱۹۷۸ متهم می نماید. شمار قربانیان این حادثه به ۴۳۰ نفر رسید. ساواک از این راه تلاش کرد حمله را از راه تاکتیک متقابل دفع کند. دانشجویان ایرانی در پاریس با صدور بیانیه ای اعلام نمودند: «رژیم شاه که کاملاً از شیوه های هیتلری پیروی می کند، این جنایت زشت را که دارای ابعاد بزرگی است مرتکب شده است.» آنان

به آتش سوزی عمدی هیتلر در «رایشتاک» آلمان اشاره می کردند که طی آن با متهم ساختن مخالفان خود، آنان را پاکسازی نمود. صادق قطب زاده یکی از مسئولان تبلیغات حرکت جزئیات حادثه را برای نشریه النهار العربی والدولی چنین بازگو کرده است: «پلیس آمد و یک ساعت قبل از وقوع حادثه سینما را محاصره کرد و تظاهر می کرد که در سالن سینما عناصر خرابکار حضور دارند. نگهبانان سینما می گویند که پلیس کلیدها را گرفت و از آنها خواست به منازل خود بروند. نیم ساعت پس از آمدن پلیس شش تن از سینما خارج شدند و پلیس جلو آنها را نگرفت. چند دقیقه بعد، پلیس صحنه را ترک گفت و ناپدید شد. سپس شعله های آتش زبانه کشید، بی آنکه کسی را یارای خروج از سینما باشد. اطلاعات ما حاکی از آن است که شمار قربانیان به ۷۰۰ نفر افزایش یافته است». او می افزاید: «اولاً مرکز پلیس در آبادان در ۲۰۰ متری سینما واقع شده است، پس چرا پلیس به محل حادثه نشتافت، به ویژه اینکه می توانست زبانه های آتش را مشاهده کنند؟ فرمانده پلیس در منطقه آبادان تیمسار رزمی شش ماه پیش در شهر مذهبی قم سرهنگ بود و در همان جا نخستین جنایت خود را مرتکب شد و بعداً با رتبه تیمساری به آبادان انتقال یافت. آتش سوزی در سینما به علت یک بمب معمولی به وجود نیامد. بمبهای آتش زایی در سالن کار گذارده شده بود که هیچ کس بجز افراد پلیس و ارتش نظیر آنها را ندارد. در آبادان مجهزترین گروههای آتش نشانی وجود دارد، زیرا پالایشگاههای نفت در آبادان است و مرکز آتش نشانی در فاصله یک کیلومتری سینما واقع شده، پس چرا ماشینهای آتش نشانی تنها سه ساعت بعد آمدند و اولین ماشینی که به محل حادثه رسید از آب خالی بود؟...»

این یکی از دستاوردهای ساواک بود، یعنی نقطه اتکای دوم شاه پس از ارتش. شاید قابل درک باشد که یک نظام در حال فروپاشی بخواهد از خود دفاع کند... ولی آیا تا این حد و با این گونه شیوه های خونین و وحشیانه؟

۲

محمدرضا شاه یک بار نوشت: «پدرم که شیفته تاریخ ایران باستان بود، می کوشید آنچه از آداب و رسوم موروثی ما که با پیشرفت تضاد ندارد، حفظ و نگهداری کند. ولی او بشدت متقاعد شده بود که استقلال (تمامیت ارضی)، حاکمیت و رفاه ملت مسائلی است که بجز از راه همگونی سریع با غرب تحقق پذیر

نیست».

رضاخان اینگونه می‌اندیشید و شاه نیز به طور گسترده تری همین مسیر را ادامه داد. از آنجا که مردم پای بند ایدئولوژی اسلامی بودند، تضاد با رژیم سکولار شاه بهوجود آمد. در همان زمان که رژیمهای لیبرال توجیه وجودی خود را از دست می‌دادند در حال سقوط بودند تا صحنه را به کودتاهای نظامی واگذارند - اغلب این رژیمها تلاش دیگری از سوی استعمار برای حفظ استمرار موجودیت خویش بودند - شاه کوشید با انقلابی ساختگی و فرمایشی از درون رژیم، خود را از خطر سقوط نجات دهد. از این رو «انقلاب سفید» را اعلام نمود. وی در ۱۹ مه ۱۹۶۱ پیامی خطاب به ملت ایران فرستاد که نخستین جرعه انقلاب او به شمار می‌آید. وی از مجلس درخواست اختیارات استثنائی کرد تا بتواند برنامه انقلابی یا اصلاحی را به اجرا بگذارد (ملاحظه می‌شود که اغلب رژیمهای نظامی نیز به منظور دستیابی به اختیارات استثنائی برپا شدند). شاه دکتر علی‌امینی وزیر دارایی مصدق (و پسرخاله وی) را که زیرکی سیاسی آشکاری داشت، برای تصدی پست نخستوزیری برگزید... و در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ توانست با تأیید پارلمان (البته مجعول) خود «انقلاب سفید» را آغاز کند. وی لغو فتوالمیسم، تصویب قانون اصلاحات ارضی، ملی کردن کلیه جنگلها و مراتع کشور، سهم کردن کارگران در سود خالص کارخانه‌ها، تعدیل قانون انتخابات به منظور اعطای حق شرکت در انتخابات به زنان، آموزش اجباری و تأسیس عدالتخانه‌ها در استانها (خانه‌های انصاف) را اعلام نمود. در ۶ اکتبر ۱۹۶۷ با صدور سه اصل جدید، استمرار انقلاب سفید خود را اعلام نمود:

۱. ملی کردن منابع آب سطحی و زیرزمینی در ایران؛
۲. نوسازی کلیه اماکن و ادارات دولتی به گونه‌ای که با زمان همگام باشد؛
۳. انقلاب اداری و آموزشی.

شاه وقتی انقلاب سفیدش را آغاز کرد، یک طرح بزرگ و بلندپروازانه ریخت تا ایران فارس و لائیک سومین قدرت جهان یا ژاپن جدید شود. در ادامه همین طرح اصل قانون اساسی مبنی بر نظارت مجتهدین بر قانون اساسی و قوانین مصوبه و عدم تصویب هیچ قانون مخالف شریعت اسلام را به حالت تعلیق درآورد. در همان حال که اموال اوقاف اسلامی برای مساجد و مدارس علمیه هزینه می‌شد، شاه آن‌ها را به

بهبانیه اصلاحات ارضی مصادره کرد.

پیش از آنکه به واقعیت این انقلاب و نتایج آن نگاهی بیفکنیم، به این نکته اشاره می‌کنیم که امام خمینی براساس این باورمندی که حکومت ایران اساساً با استعمار پیوند دارد و وابسته به آن است، برنامه‌های شاه را رد کرد، زیرا تمام عملکردهای حکومت براساس رهنمودهای استعمار است. البته امام خمینی برضد اصلاح نیست، ولی چشم پوشی از زمین به نفع دست نشانندگان رژیم و بهائیان را مردود می‌داند، و برضد سلطه‌گری آمریکا، برضد دیکتاتوری، تروریسم، محرومیت، و برضد درهم شکستن قدرت اقتصادی و هیئت اسلامی علماست.

از همان آغاز، برداشت نادرست شاه از انقلاب و پیشرفت را مشاهده می‌کنیم. زیرا ورود به عصر صنعت و دنیای قدرت تنها با اعلام تمایل، داشتن پول و تبلیغات تحقق نمی‌پذیرد. یعنی این امر تنها با فراهم آوردن شرایط مادی میسر نیست. انقلاب روند دگرگون‌سازی همه‌جانبه‌ای است که به فضای خاص سیاسی و روانی نیاز دارد تا مردم را متقاعد سازد که از راه‌های موقت صرف نظر نموده، خویشتن را برای نبرد بلندمدت بسیج کنند. ایران به عنوان یکی از کشورهای جهان سوم، مستعمره‌هایی در اختیار ندارد که آن را غارت کند و بهای تکنولوژی را بپردازد. بسیج لازم نمی‌تواند جدای از ایدئولوژی مردم و جدای از اسلام باشد. به عبارت دیگر، انقلاب راستین در کل جهان اسلام به هیچوجه نمی‌تواند جدای از اسلام باشد.

از دیگر سو، رژیم ایران با استعانت از تکنولوژی برتر غربی که کمپانیها آن را به داخل کشور آوردند، تمایل داشت به یک میانگین بالای توسعه با سرعت شدید دست یابد. ولی این استعانت از کمپانیهای سرمایه‌داری جهانی، اقتصاد ایران را به صورت یکی از اقمار حاشیه‌ای بازار سرمایه‌داری درآورد که تسلیم نوسانات آن می‌شود و در عین حال قادر نیست رودرروی انحصارطلبیهای جهانی بایستد.

از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری‌های عظیمی در پاره‌ای از طرحهای بزرگ صنعتی با سطح تکنولوژی بالا صورت گرفت بی‌آنکه برای توسعه سایر صنایع به طور موازی تلاش شود. اکنون بینیم کارشناسان اقتصادی راجع به اقتصاد ایران چه می‌گویند؟ فرد هالیدی نویسنده کتاب امپریالیسم جهانی می‌گوید: «هنگام تحلیل اقتصاد ایران پیش‌بینیها بی‌تردید تاریک به نظر می‌رسد. منظور این نیست

که فاجعه ای اتفاق خواهد افتاد، ولی این امر دست کم سخن گفتنی از «ژاپن جدید» و رسیدن به اروپا را تنها به صورت امری بی معنی درخواهد آورد.»

در گزارش انستیتوی هوستون آمریکا در اوایل سال ۱۹۷۷ آمده است: «حتی اگر این هدفها طی ده ساله اخیر قرن جاری به تحقق برسد، ایران به صورت یک ساختمان ناتمام صنعتی درخواهد آمد. ساختمانی که تزئینات حکومت و قدرت تأثیرگذاری جهانی دارد ولی از جوهره واقعی حکومت و قدرت در آن اثری نیست.»

در بولتن سالانه خاورمیانه منتشرشده از سوی مرکز مطالعات مجله انگلیسی اکونومیست، در ۱۹۷۷ آمده است:

«در سطح اقتصادی همه چیز آن گونه که در وهله اول به نظر می رسد نیست. در پشت سر شکوفایی گسترده سالهای گذشته که طی آن ایران یکی از بالاترین میانگینهای تولیدی برتر جهان را به ثبت رسانید (به دلیل افزایش عایدات نفت در سالهای پس از ۱۹۷۳) در بنیان اقتصادی کمبودهایی ریشه ای وجود دارد که در میان مدت و بلندمدت معنادار است. ارقام اخیر حاکی از آن است که رشد تولید ناخالص ملی در عمل متوقف شده است. این واقعیت که ایران کسری بودجه ای بیش از ۲۰۰۰ میلیون دلار در سالهای ۷۷-۱۹۷۶ مواجه بوده و برای استقراض دست کم ۱۰۰۰ میلیون دلار برنامه ریزی می کند، به خودی خود چندان با اهمیت نیست، ولی آنچه موجب نگرانی طراحان اقتصادی ایران شده است، این است که فاصله میان درآمدهای ارزی و پرداختهای ارزی بسرعت کم می شود و مقامات از حجم خروج سرمایه های خصوصی از کشور ناراحت اند. زیرا مازاد میزان کلی پرداختها در سال پایان یافته در تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۷۵ به ۵۰۰۰ میلیون دلار بالغ می گردید ولی یک سال بعد کل کسری به نزدیک ۱۰۰۰ میلیون دلار رسید و ناگزیر طی سال جاری کسری افزایش خواهد یافت. درواقع اگر افزایش پرداختهای جاری به همان مبلغی که در سال ۷۶-۱۹۷۵ رسید، ادامه یابد، ممکن است در حساب جاری کسری به ۳۵۰۰ میلیون دلار برسد.»

می توان به مطالب پیش گفته افزود:

۱. توسعه زمینه مصرف، به ویژه مصرف کالاهای لوکس، حجم کالاهای وارداتی به میزان ۷۷ درصد (طبق آمار رسمی وزارت خارجه ایران) افزایش یافت و در سال ۱۹۷۶، ۶۷۰ میلیون دلار شد. این افزایش سرسام آور واردات و بالارفتن

قیمت آن، به ایجاد تورم ۲۰ درصدی در سالهای اخیر کمک کرد. این امر برای ملت ایران گران تمام شد. این تورم باعث ازدیاد فاصله وحشتناک سطح معیشت میان نیازمندان و توانگران گردید.

۲. در بخش کشاورزی که ۵۳ درصد جمعیت از راه آن امرار معاش می کنند، انقلاب سفید جز شکست فاحش اقتصادی نتیجه ای نداد. کشاورزی سنتی مورد بی توجهی قرار گرفت. این بی توجهی به ناتوانی رژیم از جذب کشاورزی، در روند توسعه سرمایه داری انجامید. ایران که از نظر غذایی خودکفا بود، ناچار شد ۶۰ درصد از مواد مصرفی غذایی را وارد کند. بیکاری در روستاها در میان یک و نیم میلیون خانواری که هیچ سهمی از زمین در برنامه اصلاحات ارضی به دست نیاوردند، گسترش یافت. میانگین تولید کشاورزی از ۲ درصد فراتر نمی رود که آن نیز از میانگین رشد جمعیت کمتر است.

۳. در بخش صنعت، صنایع دچار ضعف آشکار شدند. ازدیاد کمیّت تولید صنعتی به دلیل افت سطح، نتوانست با کالاهای وارداتی رقابت کند. مجموعه صنعتگران ایران همچنان وابسته به مراکز صنعتی و مالی پیشرفته ماند و این مجموعه به رغم قدرت نسبی خود، نتوانست از اسارت شرکتهای انحصاری بزرگ چندملیتی رهایی یابد.

۴. در بخش اجتماعی، تفاوت فاحشی در سطوح معیشتی و اختلال در توزیع درآمدها را مشاهده می کنیم. شاه در مصاحبه با مجله آمریکایی تایم با تعجب می پرسد: «باید اشتباهی در کار باشد. چگونه درآمد سرانه از ۱۶۰ دلار در سال به ۲۳۰۰ دلار افزایش می یابد و نتیجه آن این مخالفتهاست؟» وی فراموش می کند که این افزایش درآمد یک رقم نظری است که تنها نمایانگر افزایش درآمد دولت است و نشان دهنده افزایش واقعی قدرت خرید مردم نیست. وی همچنین از یاد می برد که ۱۰ درصد جمعیت، ۴۰ درصد درآمد مالی را در اختیار دارند و میانگین درآمد سرانه یک روستایی سالانه از ۲۰۰ دلار تجاوز نمی کند.

۳

بدین سان شاه در آستانه پایان سال ۱۹۷۷، خود را با مشکلات داخلی متعددی رودررو دید:

۱. برنامه های توسعه به دلیل ارتباط با انحصارهای جهانی از یک سو و اعلام آن

بدون بسیج ایدئولوژیکی توده ها دچار نوسان شد. بدون این بسیج، موفقیت برنامه تقریباً محال است. به ویژه در کشورهای در حال توسعه جهان سوم، عایدات عظیم نفتی از پیدایی این افت و خیز به شکل حاد می‌کاهد.

۲. مشکل اسراف و ولخرجی که از قدرت سرمایه گذاری نظام می‌کاهد. این ولخرجیها در امور ارتش، ساواک و جشنهای دربار به اوج می‌رسد. همگان جشنهای دوهزار و پانصدساله امپراتوری ایران را به یاد دارند. در این جشن، با غذای گرانبیست رستوران «ماکسیم» پاریس، در فضایی افسانه ای که شاه دور خود ساخته بود، از میهمانان پذیرایی به عمل آمد. همچنین اسرافکاری در حواله های هنگفت به خارج به نفع شرکتهای خارجی و طبقه حاکم، از جمله شاهزادگان و افسران بلندپایه دیده می‌شود. گفته می‌شود آنان در واپسین روزها ۲۴۰۰ میلیون دلار به طور قاچاق به خارج حواله کرده اند. کافی است بدانیم که یکی از ژنرالهای حکومت نظامی سابق، ۱۷ میلیون دلار را به طور قاچاق به خارج انتقال داده است.

۳. مشکل اقلیتهای بلوچستانی، عربی و کردی. این اقلیتها وحدت نمی‌یابند مگر از طریق ایدئولوژی اسلامی که امام خمینی خواستار استحکام بخشیدن به آن است، نه از طریق نظریه های «فارسی کردن» که شاه آن را مطرح می‌سازد. به عبارت دیگر، اقلیتها تا زمانی که سیاست «فارسی کردن» برپاست، یک خطر همیشگی را تشکیل می‌دهند. شاه از تکرار تجربه بنگلادش احساس نگرانی می‌کرد.

۴. مشکل داخلی اخیری که رژیم شاه از آن رنج می‌برد، بحران دمکراسی است. شاه معتقد است که دمکراسی و گفتگوی آزاد درباره مسائل ملی از جمله مسائلی است که ایران در حال حاضر تاب تحمل آن را ندارد! وی در سال ۱۹۶۹ می‌گوید: «سرانجام ناخشنودیم به حلی رسید که تصمیم گرفتیم از دمکراسی دست بکشیم و بهوسیله فرمانها عمل کنیم.»

وقتی حزب رستاخیز تأسیس شد، تنها معیار عضویت در آن، وفاداری به قانون اساسی، سلطنت و انقلاب سفید بود و خارج از حزب رستاخیز، چنان که خود شاه می‌گوید، دیگر جایی برای بی طرفی سیاسی نیست. کسی که از حزب حمایت نکند دو انتخاب پیش رو دارد: زندان، یا برای همیشه، خروج از کشور! ساواک این مفاهیم را به شیوه خاص خود از راه عملیات خونین برضد تمام گرایشها و قشرهای ملت ایران، به اجرا می‌گذارد.

پدر بزرگ شاه اخیر یعنی پدر بزرگ رضاخان سربازی در ارتش ایران بوده
برای اینکه حجم عظیم تسلیحات ایران روشن شود، اظهارات ایسن، نماینده
دمکرات آمریکا را در فوریه ۱۹۷۷ مرور می کنیم: «... ۴۰
ساواک عمامه به سر کرده است.»!!

«سرانجام ناخشنودیم به حدی رسید که تصمیم گرفتیم از دمکراسی دست بکشیم و
به وسیله فرمانها عمل کنیم.»

فصل ششم

اپوزیسیون و اقلیتها

امام خمینی راه حل اسلامی و جایگزین در حالی که مارکسیسم اعتقاد دارد که حزب نمایش دهنده منافع یک طبقه مشخص است و موجودیت تشکیلاتی نیز همواره از فعالیت اقشار مشخص اجتماعی برمی خیزد، واقعیت جامعه ایران این نظریه را درهم شکسته و تمام مقوله ها و تحلیل ها، مارکسیستها را به مسخره می گیرد. زیرا خود حزب کمونیست ایران چیزی جز جمعی از روشنفکران بورژوا نیست، حال آنکه فرض بر این است که این حزب، نماینده کارگران و زحمتکشان است! ولی مردم انقلابی جملگی به حرکت اسلامی وابستگی دارند، حرکتی که رهبران دینی آن را رهبری می کنند و روزنامه پراودا در گذشته به آنان حمله نموده، ایشان را متهم کرد که مسبب آشوبها هستند، زیرا با اصلاحات ویژه شاه مبنی بر محدود کردن مالکیت «که به منافع روحانیون بزرگی ضربه زده است!» مخالفت می ورزند. حرکت اسلامی دربرگیرنده اغلب توده های ایران است. کارگران، کشاورزان، دانشجویان، اساتید دانشگاهها، تکنسین ها، فقرا و ثروتمندان و افراد طبقه متوسط، همگی زیرپوشش ایدئولوژی اسلامی که در عین حال بیانگر فرهنگ، اصالت و منافعشان است گرد آمدند. وقتی درباره اپوزیسیون و جناحهای آن سخن می گوئیم، باید در نظر داشته باشیم که حتی تشکیلات خارج از حرکت اسلامی، بدون دستیابی به اعتماد و موافقت رهبری دینی، اغلب قادر نیستند در داخل کشور به فعالیت پردازند.

حرکت اسلامی

۲. توده های شیعی به شماری از روحانیان و علمای مجتهد وفادارند که این عالم مجتهد «مرجع دینی» نامیده می شود و از مجتهد بزرگتر از خود، «اجازه» می گیرد تا به آموزش دینی و افتاء و تألیف «رساله» پردازد. در جهان اسلام نزدیک به ده مرجع وجود دارد از جمله آیت الله شریعتمداری، آیت الله خمینی، آیت الله سیدابوالقاسم

خوئی، آیت الله شهاب الدین نجفی مرعشی، آیت الله گلپایگانی، آیت الله محمد شیرازی (مقیم کویت) و آیت الله محمد خوانساری. ولی رهبری عالی دینی میان آیت الله خمینی که اکثر مسلمانان شیعی ایران، پاکستان، هندوستان و افغانستان در مسائشان به وی رجوع می کنند، و آیت الله سید ابوالقاسم خوئی مرجع عالی در عراق تقسیم شده است. نفوذ مرجع دینی اغلب نه تنها براساس تفقه وسیع دینی، بلکه بر پرداختن وی به مسائل مورد اهتمام اغلب توده ها استوار است. از این رو عظمت آیت الله کاشانی مرجع بزرگ به هنگام نهضت مصدق تنها به دلیل علم فزاینده وی نبود بلکه به دلیل موضعگیریهای سیاسی بود. محبوبیت امام خمینی در بین مردم به شهادت در رهبری قیام ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) و رویارویی با شاه و رهبری تشکیلات اسلامی سیاسی در داخل و خارج ایران، بازمی گردد.

نجف اشرف در عراق تا حدود زیادی به واتیکان شباهت دارد. مرجع دینی همانند کاردینال است، و گرد هر مرجع دینی یک حوزه علمیه جمع شده است. مهمترین حوزه ها در ایران حوزه های خراسان، تهران، اصفهان، یزد و تبریز می باشند. علوم اسلامی در این حوزه ها تدریس می شود و در رویارویی با هر موضوعی مربوط به قانونگذاری اسلامی، براساس اجتهاد عمل می شود. شمار وابستگان به حوزه های شش گانه مذکور نزدیک به ۱۶۰ هزار معمم است.

طلبه پس از فارغ التحصیلی از این حوزه سه گرایش را انتخاب می کند:

۱. خطیب منبر حسینی (منسوب به امام حسین بن علی)، این خطیب به یک موضوع سیاسی می پردازد و درباره آن به مدت یک یا دو ساعت سخن می گوید.
۲. امام مسجد: وی تنها به امامت نمازگزاران و انجام مراسم عبادی بسنده نمی کند، بلکه تدریس نیز می کند. او مسئول روستا یا منطقه محل سکونت خود است و از نظر دینی و دنیوی با مردم می جوشد و در کارهای مردم مشارکت دارد.
۳. مدرس: وی از نظر علمی رشد می کند تا از مجتهد بزرگ اجازه آموزش دینی و تهیه رساله را بگیرد و بعد از آن مرجع دینی شود.

دارندگان این سه گرایش در میان صفوف توده ها نفوذ می کنند و بیش از حکومت، بر زندگی مردم تأثیر می گذارند. آنان به ارائه کمکهای اقتصادی از طریق تأسیس بانکهای بدون ربا، می پردازند و به جوانان در امر ازدواج، تهیه لوازم منزل و نیز جمع آوری خمس کمک می نمایند. خمس علاوه بر عایدات اوقاف دینی یکی

از منابع انفاق به شمار می آید.

مرجعیت بزرگ در قم در دوران زعامت آیت الله بروجردی با خود شاه تماسهایی داشت. گفته می شود که شاه مخفیانه در قم به دیدار می آمد و هیچ کس نمی دانست که میان آنها چه می گذرد! اگرچه معلوم شده است که آیت الله بروجردی سه نماینده داشته اند که با شاه تماس می گرفتند. آنان عبارت اند از: شیخ فلسفی، حاج احمد و امام خمینی^(۱). شاه همواره سعی می کرد از قدرت روحانیون بکاهد ولی به رغم ضربه ای که با تصفیه خود بر آنان وارد کرد و کوشید مالکیتهای را میان زمینداران متوسط توزیع کند تا یک طبقه جدید ایجاد نماید که در جهت براندازی نفوذ روحانیان از آن بهره برداری کند، ولی این طبقه همچنان به صورت هم پیمان وفادار روحانیان تحت پوشش ایدئولوژی اسلامی که دل و جان مسلمانان ایران را لبریز کرده است باقی ماندند.

در محافل حرکت اسلامی ایران بیش از یک سازمان ظاهر شد. از جمله سازمان «فدائیان اسلام» که برنارد لوئیس در کتاب غرب و خاورمیانه درباره آن می گوید: آنان راجع به وحدت اسلامی همان اندیشه ای را دارند که تا حدود زیادی با اندیشه اخوان المسلمین همانندی دارد. یک جوان مؤمن و پرشور به نام نواب صفوی در سن بیست و نه سالگی رهبری این سازمان را برعهده گرفت. این سازمان تلاش کرد تا در جنگ فلسطین شرکت جوید. اعضای سازمان کفن پوشیدند و آماده اعزام به آنجا شدند ولی آتش بسی که عربها با یهودیان امضا کردند، آنان را متوقف ساخت.^(۲)

فدائیان اسلام علیه نفوذ انگلیس مبارزه می کرد و به هنگام بحران نفت در کنار مصدق ایستادند و در آن زمان رزم آرا نخستوزیر ایران را که با ملی کردن نفت مخالفت می ورزید، به هلاکت رساندند.

یک روزنامه نگار مصری در سال ۱۹۵۱ فدائیان اسلام را بزرگترین سازمان تروریستی مشرق می خواند! نواب صفوی شعار «عدم فرقه گرایی میان مسلمانان یعنی نه شیعی نه سنی را سر می داد، و اینکه میان اسلام و ملی گرایی تضادی وجود

۱. این اطلاعات باین کلیت صحیح و کامل نیست... امام خمینی هم طبق گفته مرحوم حجه الاسلام حاج احمد خمینی، فقط دوبار باشاه ملاقات داشته اند (مجله حضور، شماره اول، مصاحبه با احمد آقا). مراد مؤلف از حاج احمد، در متن کتاب هم حاج احمد خادم، پیشکار آیت الله بروجردی است. م
۲. پیش از آتش بس هم دولت ایران با اعزام افراد داوطلب فدائیان اسلام مخالفت ورزید...م

ندارد. نواب در مصاحبه با مجله المسلمون می گوید:

«بباید با اتحاد برای اسلام کار کنیم و هرچه را که جز جهادمان در راه عزت اسلام باشد به فراموشی بسپاریم. آیا زمان آن فرانسیده است که مسلمانان درک کنند و از دودستگی شیعی و سنی دست بردارند و همگی به کتاب خدایشان بنگرند که آن قادر است آنان را متحد سازد تا در برابر دشمنانی که در کمین نشسته اند جبهه ای یکپارچه و نیرومند باشند. دردها و مصائبی که در راه هدف مشترکشان تحمل می کنند در تمام دلها تأثیری فعال خواهد داشت.»

نواب صفوی مخالف شاه ماند تا در ۱۹۵۶/۱/۱۸ به گلوله های او به خون غلتید. از آغاز دهه شصت، سازمان دیگری به نام «سازمان فلسطین» ظاهر شد که آن نیز علیه حکومت دست به خشونت زد. انتخاب نام بر فاصله اندک میان قدس و تهران و اتحاد وقیحانه شاه و اسرائیل دلالت دارد و نشان می دهد که حرکت اسلامی نسبت به خطر اسرائیل - به عنوان یک دولت استعماری و نمایانگر چالش صلیبی و یهودی برضد اسلام در این قرن - آگاهی دارد. ساواک با خشونت و وحشیگری به تعقیب این سازمان پرداخت و گمان می رود رژیم توانسته باشد این سازمان اسلامی را که نقشی بزرگ و انعکاسی وسیع در محافل دانشجویی داشت از میان بردارد. از دیگر سازمانهای اسلامی، هیئتهای مؤتلفه اسلامی^(۱) است که عملیات مسلحانه خود را پس از حوادث ۱۹۶۳ آغاز کرد و محمد بخارایی یکی از اعضای آن، حسنعلی منصور نخستوزیر وقت را ترور کرد.

همچنین سازمان «مجاهدین خلق» نخست براساس ایدئولوژی اسلام انقلابی تأسیس یافت و حنیف نژاد، احمد رضایی، مهدی رضایی و سعید محسن از جمله رهبران آن بودند که توسط شاه اعدام شدند. ولی در توضیحی که به تاریخ ۱۹۷۸/۹/۱۰ از سوی روحانیون مبارز در بیروت منتشر شد آمده است که این سازمان پس از ترور رهبران آن از ایدئولوژی اسلامی به نفع اندیشه مارکسیستی دست کشیده است. طبق این توضیح، حمایت مردمی از این سازمانی متوقف شد. از این رو سازمان شماری از رهبران را که حاضر نشدند از ایدئولوژی اسلامی دست بکشند مانند لبافی نژاد و مجید شریف واقفی پاکسازی فیزیکی کرده است. همچنین موضع

۱. در متن عربی «حزب جاما» ذکر شده که صحیح هیئت های مؤتلفه است. م

آیت الله طالقانی را که از سازمان حمایت می کرد برای حکومت برملا ساختند.

جبهه ملی

این جبهه را دکتر محمد مصدق در سال ۱۹۵۰ تأسیس کرد^(۱). وی در آن موقع ریاست کمیسیون نفت در مجلس را برعهده داشت. این جبهه راههای مبارزه پارلمانی و مسالمت آمیز را برای رسیدن به قدرت پیمود. دکتر مصدق از طریق انتخابات به پارلمان راه یافت و در آوریل ۱۹۵۱ اولین حکومت ملی انتخابی دوران شاه را تشکیل داد. وی عملاً درگیر نبرد ملی کردن نفت برضد انحصارهای جهانی شد. در سال ۱۹۵۲ انگلیسیها را با همکاری رهبری حرکت اسلامی ایران، از کشور بیرون راند، ارتش را پاکسازی نمود، مدت خدمت سربازی را کاهش داد و کمیته های جهت تحقیق در اختلاسهای افسران بزرگ و غیره تشکیل داد. وی قصد داشت شاه را وادارد که تنها از نظر تشریفاتی در سلطنت مشروطه بماند، ولی سرانجام خود را با آشوب و به هم ریختگی اوضاع مواجه دید. حتی حزب کمونیستی توده، تأیید خود را از وی دریغ داشت و او را متهم به غرور و تکبر و تندروری نمود.

در پرتو این شرایط ژنرال زاهدی کودتای مشهورش را انجام داد و مصدق بالاخره سرنگون، دستگیر و محاکمه شد. زاهدی جبهه ملی را سرکوب کرد و پس از آن، جبهه از هم گسست تا به دست یاران مصدق بار دیگر تشکیل شود. در ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۰ حسن نزیه (وکیل) در برابر ۱۰۰۰ نفر از حاضران در منزل رهبر دینی، آیت الله فیروزآبادی بازگشت جبهه ملی به صحنه را اعلام کرد. در ۱۹۶۲ جبهه ملی - که به جبهه دوم معروف شد - منشور جدید خود را اعلام کرد و طی آن خواستار برقراری مجدد قانون اساسی، عدم دخالت شاه در امور حکومت، انحلال ساواک و تضمین آزادیهای عمومی و فردی شد.

و دیری نپایید که جبهه ملی بار دیگر از هم گسست تا نهضت آزادی ایران از آن جدا شود^(۲) و مصدقی ها برپایی جبهه ملی سوم را اعلام کنند. این جبهه مخفی ماند تا اینکه در ۲۸ اوت ۱۹۷۸، پس از اینکه دولت شریف امامی اجازه فعالیت احزاب را صادر کرد، اعلام موجودیت نمود و این بار کریم سنجابی آن را رهبری

۱. تأسیس جبهه ملی بهوسیله دوستان دکتر مصدق و به رهبری ایشان انجام پذیرفت. م.

۲. نهضت آزادی سازمان انشعاب یافته از جبهه ملی نیست بلکه اعضاء اصلی و مؤسس آن هواداران مذهبی نهضت ملی ایران و طرفدار دکتر مصدق بودند که برای فعالیت بیشتر، پس از سکوت جبهه ملی، تأسیس شد. م.

کرد. سنجابی راه حلی میانه برای بحران مطرح کرد و آن محدود کردن اختیارات شاه در چارچوب سلطنت مشروطه بود! اما پس از آنکه امام خمینی وی را به اخراج از حرکت اپوزیسیون تهدید کرد و پس از گفتگویی که میان وی و امام در پاریس (در نوامبر ۱۹۷۸) صورت گرفت، سنجابی رادیکال تر از قبل شد. هنگامی که وی از نزد امام خارج گردید، همان شعارهای ایشان را مطرح ساخت. سنجابی در ۲۱ نوامبر بازداشت، اما به زودی آزاد شد.

چپ گرایان

۱. حزب کمونیست توده: این حزب در روز ۲۰ اکتبر ۱۹۴۱ وقتی رضاشاه از ایران فرار کرد و هنگام استقرار نیروهای شوروی در منطقه شمالی ایران طی جنگ جهانی دوم تأسیس یافت. این حزب یک کمیته مرکزی با عضویت ۱۵ نفر تشکیل داد که دبیر کلی آن را سلیمان میرزا اسکندری عهده دار بود. نیروهای شوروی از حزب توده و رهبرانش حمایت و پشتیبانی می کردند. نابسامانی اوضاع اجتماعی در شمال و وجود مالکیت‌های بزرگ زراعتی به گسترش اصول حزب کمک کرد. مضافاً اینکه فساد حکومت مرکزی و رهبران سیاسی که از چشم مردم افتادند نیز به این امر کمک کرد. از سوی دیگر، حزب توده خود را به عنوان یک حزب سوسیالیست بدون وابستگی به کمونیسم، یا دولتی که از مکتب کمونیسم یا سوسیالیسم پیروی می کند اعلام می کرد. همچنین حزب توانست در سایه سازماندهی بغایت دقیق، عناصر بورژوازی صعودی را به سوی خود جذب کند.

جعفر پیشه‌پوری توانست حزب توده را در شمال رهبری کند^(۱). وی نام حزب را به حزب دمکرات آذربایجان نهاد! در دسامبر ۱۹۵۴ پیشه‌پوری استاندار انتصابی شاه در استان آذربایجان را اخراج و و یک شورای محلی وابسته به حزب برپا کرد و حکومتی به ریاست خود تشکیل داد. نیروهای شوروی از این حکومت حمایت کرده، پیشروی نیروهای حکومت مرکزی به سوی آذربایجان را سد کردند. وقتی احمد قوام السلطنه در فوریه ۱۹۴۶ عهده دار نخست‌وزیری شد، تمایل به سازش با شورویها و شرکت دادن حزب توده به عنوان وزرای کابینه خود را نشان داد. وی

۱. سیدجعفر پیشه‌پوری مدعی بود که عضو حزب توده نیست. او خود سازمان دمکرات «دمقراط فرقه سی» را با حمایت شوروی در آذربایجان تأسیس نمود و با موافقت شوروی، حزب توده شاخه آذربایجان را در فرقه خود ادغام نمود... و بهر حال در ماهیت امر فرقی نداشت... هر دو سازمان مزدور رسمی شوروی بودند. مترجم

بعضی از آنان را به کشورهای جهان اعزام می نمود تا مسئله دخالت شوروی را آشکار سازد. بدین سان وی در داخل حزب توده شکاف ایجاد کرد و آن را در برابر ملت ایران به شکل دست نشانده اتحاد شوروی نمایاند. در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵ نیروهای حکومت مرکزی توانستند با یک حرکت برق آسا جدایی طلبان را سرکوب کنند و رهبران آنها را به سوی اتحاد شوروی فراری دهند. حزب توده تا سال ۱۹۵۴ قوی ماند، ولی اختلاف نظر با مصدق و ضربه هایی که شاه پس از بازگشت به قدرت از طریق تعقیب مداوم ساواک بر پیکره آن وارد کرد به تضعیف فزاینده آن انجامید. با اینکه حزب همواره اعلام می کرد که حزب کارگران! و کشاورزان است، اما موفق نشد برای خود پایگاهی مردمی دست و پا کند و در میان محافل گوناگون مردمی مطرود ماند. اغلب اعضای حزب از روشنفکران بورژوا بودند. حزب توده با حرکت مردمی مخالفت می ورزید، زیرا این حرکت از رهبری اسلامی و شعارهای اسلامی تبعیت می کرد. ولی توده ایها سرانجام خود را ناچار به حرکت در مسیر انقلاب دیدند تا به شکل دشمنان ملت ظاهر نشوند. حرکت اسلامی حزب توده را به وابستگی به شوروی و خیانت به مسئله ملی متهم می سازد و همکاری با آن را مردود می داند.

دیگر حرکت‌های چپ گرا: علاوه بر حزب توده، یک گروه مائوئیست وجود دارد که در سال ۱۹۶۵ از حزب توده منشعب شده و «توفان» نامیده می شود. همچنین جامعه سوسیالیستها (نیروی سوم) در دوران حکومت مصدق در ۱۹۵۲ تأسیس یافت.

افزون بر اینها تشکیلات کوچکی با گرایشهای گوناگون وجود داشت از جمله گروه جزنی که در دهه شصت تشکیل شد و در سال ۱۹۶۹ به گروه مارکسیستی دیگری به رهبری احمدزاده پیوست و هر دو با اعلام اتحاد در یک سازمان واحد به نام «فدائیان خلق» مبارزه مسلحانه را تنها راه سرنگونی رژیم ایران اعلام کردند.

دیگر احزاب ملی

گروه‌های دیگری از احزاب وجود دارند که مواضع آنها میان جبهه ملی و حرکت اسلامی در نوسان است. از جمله این احزاب، نهضت آزادی ایران به رهبری مهندس مهدی بازرگان است، همچنین حزب ایران و حزب سوسیالیست ملت ایران.

با وجود اینکه ایران در طول سال گذشته مورد توجه بوده است، ولی توجهی به این اقلیتها نشده، شاید این بی توجهی عمدی باشد زیرا این اقلیتها با زیرکی و خباثت بسیار فعالیت می کنند:

(الف) بهائیگری: در اصل مکتبی منسوب به محمدعلی باب است. این فرد نخست ادعای مهدویت (امام دوازدهم) کرد و اینکه او آینه ای است که خدا در آن متجلی می شود! وی از سوی ناصرالدین شاه احضار گردید و از وی خواسته شد که برای ادعای خود دلیل و برهان بیاورد. سپس برای وی مجلس مباحثه خاصی با بعضی از علما ترتیب یافت. وقتی که باب در احتجاج با علما عاجز ماند، ناصرالدین شاه دستور قتل او را صادر کرد.

بهائیان به رغم شعارهای تقریب میان همه آدمیان و گردآوری گرایشهای سه گانه آسمانی، ولی عطف خاصی نسبت به یهود در دل نهفته دارند و اسرائیل قبله گاه آنان است. آنها بیش از هر کشور دیگر، در ایران حضور دارند. دشمنان آنان می گویند که از پنج هزار نفر تجاوز نمی کنند، ولی طرفداران آنها مدعی اند که بیش از یکصد هزار نفرند! شایع است که امیرعباس هویدا و نیز بعضی از افراد خاندان سلطنت به آنها وابستگی دارند.^(۱)

در ۱۴ نوامبر ۱۹۷۸ هیئتی از انجمن معنوی ملی بهائیان در فرانسه بیانیه ای به شورای اقتصادی و اجتماعی وابسته به سازمان ملل متحد تقدیم کرد و در آن نگرانی انجمن را در قبال رویدادهای جاری ایران ابراز داشت و اینکه انجمن بیم آن دارد که این حوادث به جان و مال بهائیان لطمه وارد سازد.

(ب) مسیحیان: شمار آنان در ایران به نیم میلیون نفر می رسد.^(۲) آنان جزو ثروتمندانی هستند که بر جایگاههای مهمی در ایران تسلط دارند.

(ج) یهودیان: شمار آنان به چندصد هزار بالغ می گردد و از ثروتمندترین طبقات جامعه ایران به شمار می روند.^(۳)

۱. علاوه بر هویدا، بسیاری از نزدیکان شاه، حتی دکتر ایادی پزشک ویژه وی، همگی عضو حزب بهائی بودند و اسناد عضویت آنها، پس از پیروزی انقلاب منتشر گردیدم.
 ۲. مجله «المعرفة» چاپ تونس، سال چهارم، شماره ۱۰.
 ۳. همان.

پدر بزرگ شاه اخیر یعنی پدر بزرگ رضاخان سربازی در ارتش ایران بوده
برای اینکه حجم عظیم تسلیحات ایران روشن شود، اظهارات ایسن، نماینده
دمکرات آمریکا را در فوریه ۱۹۷۷ مرور می کنیم: «... ۴۰
ساواک عمامه به سر کرده است.»!!

«سرانجام ناخشنودیم به حدی رسید که تصمیم گرفتیم از دمکراسی دست بکشیم و
به وسیله فرمانها عمل کنیم.»

ملی گرایی تضادی وجود ندارد.»

نواب در مصاحبه با مجله المسلمون می گوید:

نواب صفوی مخالف شاه ماند تا در ۱۹۵۶/۱/۱۸ با گلوله های او به خون غلتید.

آگاهی دارد. ساواک با خشونت و وحشیگری به تعقیب این سازمان

۱. تأسیس جبهه ملی به وسیله دوستان دکتر مصدق انجام پذیرفت. م

نام حزب را حزب دمکرات آذربایجان نهاد! در دسامبر ۱۹۵۴

فصل هفتم

موضع بین المللی

در سیاست بین المللی، ایران برای تمام طرفهای جهانی اهمیت ویژه ای دارد. این اهمیت از آنجا سرچشمه می گیرد که هر تحول داخلی در آن، همواره با انعکاسهای خارجی متعدد همراه است.

امام خمینی راه حل اسلامی و جایگزین ۱. نفت ایران: پس از اتحاد شوروی، ایالات متحده و عربستان سعودی چهارمین کشور تولید کننده نفت است. بخش عمده این تولید به ایالات متحده ژاپن، اروپای غربی، اسرائیل و آفریقای جنوبی می رود. ایران در تولید گاز طبیعی پس از اتحاد شوروی دومین کشور تولید کننده به شمار می آید. انتظار می رود که ارزش تولید گاز ایران در سال ۱۹۸۵ با ارزش تولید نفت آن برابری کند. عجیب است که اتحاد شوروی هر متر مکعب گاز ایران را دو دلار خریداری می کند و به شانزده دلار می فروشد!

۲. ایران در حیاط خلوت اتحاد شوروی واقع شده است. مرزهای آن با شوروی به بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر بالغ می گردد. این عامل عنصر مهمی را در سیاست غرب مبنی بر منزوی کردن اتحاد شوروی و جلوگیری از گسترش قدرت آن به سمت جنوب تشکیل می دهد. همچنین از همین جا امکان ایجاد یک قدرت جدید جنگی به منظور پاسداری از منافع غرب در منطق نشئت گرفته است تا رویاروی تهدید کمونیستی بایستد، مضافاً اینکه جمهوریهای جنوب اتحاد شوروی از راههای متعددی با ایران ارتباط دارند.

۳. ایران بیش از هزار کیلومتر مرز پُراهمیت در خلیج فارس دارد که می تواند بر آن اشراف و کنترل داشته باشد. این منطقه محل عبور نفت خام به غرب، ژاپن، آفریقای جنوبی و اسرائیل است.

۴. موقعیت ایران در کمربند اسلامی آسیائی، نقش مهمی به آن در رهبری این

کمر بند و تأثیر گذاری بر کشور هایش بخشیده است. به همین دلیل ایران از مناطق حساس جهان به شمار می آید. این مناطق معمولاً در مفهوم موازنه های روابط بین الملل، رفتار ویژه ای را می طلبد. این منطقه چون در چارچوب منافع حیاتی و امنیت ملی طرفهای بزرگ جهانی قرار دارد، آنها همواره می کوشند برای دستیابی به منافع مستقیم و غیرمستقیم خود، با احتیاط و درک حساسیت اوضاع و واکنشهای احتمالی پیشدستی کنند. از این رو جریان ایجاد اختلال در تفاهم بین المللی نه تنها برای امنیت ابر قدرتها بلکه برای سرنوشت تمام جهان یک خطر است. به همین دلیل این بازی آمیخته با احتیاط و درک متقابل است که هنگام بررسی مشروح وضعیت تمام نیروهای جهانی، این مطلب را روشن خواهیم کرد.

پیش از تشریح مواضع ابر قدرتها، یک نکته باقی می ماند و آن اینکه به دلیل اهمیت استراتژیک کشورهایمانند ایران، به نظر می رسد که سیاستمداران آنها در تصمیم گیریهای سیاسی که با منافع قدرتها بزرگ تضاد دارد، آزادی فراوانی برای تصمیم گیری ندارند. همچنین این مسئولان پیشاپیش خطر این گونه تصمیمات بر آینده سیاسی خود را درک می کنند!

اکنون به طور مشروح به مواضع بین المللی نگاهی می اندازیم:

۱. ایالات متحده آمریکا

برای درک نقش آمریکا در ایران، باید ابتدا چهارچوب کلی هدفهای جهانی از جمله منافع آمریکا را دریابیم. نخستین هدف حفظ ثبات عمومی در سطح جهانی است به گونه ای که سرانجام به منافع استعماری ایالات متحده خدمت کند. خطر از دیدگاه آمریکا، در بی ثباتی نهفته است که تشنج و منازعات داخلی و خارجی را می آفریند. این به نوبه خود به تلاشهای رادیکال برای دگرگون سازی منتهی می شود که عاقبت عرصه ای اغواگر برای فعالیت کمونیستی یا هر فعالیت برضد ایالات متحده را فراهم می آورد. این هدف به طور مستقیم ما را به هدف دوم راهبری می کند، یعنی به روند مهار گسترش نفوذ شوروی، زیرا اتحاد شوروی و طرفدارانش نمایانگر مرکز اصلی رقابت با قدرت جهانی است که ممکن است گاهی جاه طلبی های ایالات متحده را با تهدید مواجه سازد.

دعوت به ثبات به سبک آمریکایی همواره به معنای آن است که ایالات متحده بر عملیات خنثی سازی آتش منازعات و حل تضادها نظارت داشته باشد تا معادله

مکانیکی حل شود: «قربانی کردن دوست به خاطر در نطفه خفه کردن دشمن آینده!». آنچه برای ایالات متحده همواره اهمیت دارد حفظ جوهره نظام است، حال شکل نهایی هرچه می خواهد باشد. مهم این نیست که دولت برسر قدرت باقی بماند، مهم این است که وفاداری نظام در چارچوب شرایط عینی بماند که ایالات متحده به طور مستمر مراقب آن باشد. نظارت سرویسهای امنیتی آمریکا بر بسیاری از رژیمهای منطقه، امروزه بر هیچ فرد آگاهی پوشیده نیست، آیا می توانیم از این، چنین برداشت کنیم که ایالات متحده در قبال شاه موضع منفی اتخاذ کرده است؟... و از کی... و چرا؟

قبل از پاسخ دادن به این پرسش، ناگزیر ماهیت و اهمیت نقش ایران از نظر ایالات متحده را یادآور می شویم که چندی پیش در گزارشی از سوی کمیسیون روابط بین المللی وابسته به کنگره آمریکا اشاراتی به آن رفته است. علاوه بر اینکه ایران یک پایگاه منطقه ای استراتژیک است و در کنار اسرائیل و نخستین خط دفاع از منافع غرب را تشکیل می دهد، چنان که معلوم است مقر CIA به تهران انتقال یافته است. همچنین ایران یک حلقه اصلی در زنجیره نقشه های نظامی آمریکا و شریک ایالات متحده در پیمان سنتو است. ایالات متحده قراردادهای دوجانبه ای با ایران دارد که کلیه زمینه های نظامی، اقتصادی، تکنولوژیکی و امور انرژی را شامل می شود. افزون بر این، ایران بازار مهمی برای صادرات آمریکا را تشکیل می دهد. آمریکا در بازارهای ایران دارای مقام اول است و ۲۰ درصد واردات ایران، بغیر از سلاح، از آمریکاست. انتظار می رود که میانگین فروش کالاهای آمریکایی به ایران در سالهای ۸۰-۱۹۷۵، به نزدیک ۵۲۲ میلیارد دلار بالغ گردد. این نزدیکی در آغاز دهه هفتاد، بنا به دلایل متعدد افزایش یافته است:

۱. متقاعد شدن آمریکا پس از شکست در جنوب شرق آسیا نسبت به ضرورت ایجاد یک قدرت منطقه ای که همان نقش آمریکا را ایفا کند.
۲. پیامدهای جنگ اکتبر، اهمیت شریک دوم ایران در خط اول دفاع از منافع غرب را کاهش داده است، به ویژه که وجود اسرائیل در محیطی خصمانه از قدرت کنش آن می کاهد، بلکه شاید به عنوان راهی برای فروپاشی رژیمهای متحد غرب تلقی گردد!

۳. افزایش نقش شوروی در اقیانوس هند و نزدیکی آن به دریای سرخ در حالی

که آمریکا سعی دارد به تنهایی به ایفای این نقش پردازد.

۴. ترس شاه از تکرار تجربه بنگلادش به ویژه اینکه میان بافت (اجتماعی) پاکستان و ایران همانندی وجود دارد!

۵. افزایش عایدات نفت که ایران را به صورت متحد استراتژیک و نیرومند در می آورد که در بهبود میزان پرداخت های آمریکا شرکت می جوید.

مایکل کلیر نویسنده آمریکایی استراتژی آمریکا را در قبال ایران در نقاط اصلی زیر خلاصه می نماید:

۱. تبدیل ایران به ابرقدرت منطقه ای که توان رویارویی با هر تهدید علیه وضعیت موجود و ثبات در خلیج فارس را دارد، به گونه ای که تسلط ایالات متحده بر منابع، عبور و راههای انتقال نفت و سلطه آمریکا بر منطقه به وسیله قدرت نظامی تضمین شود.

۲. بهبود بخشیدن به تواناییهای حکومت ایران، تا بتواند امنیت داخلی را به دست گیرد و تقویت مناسبات آمریکا با ارتش ایران.

۳. ثبات سیاسی ایران به معنای پایه اصلی امنیت در سراسر منطقه خلیج فارس تلقی می گردد. در گزارش کنگره امریکایی این امر تأکید شده است:

«ایالات متحده دارای منافع مستقیم در ایران با ثبات (از نظر سیاسی) است و می توان از آن دفاع کرد، زیرا این ملت همچنان می تواند مانع بروز روحیه ماجراجویی شود. ایران قوی و با ثبات می تواند مانعی را بر سر راه گروههای رادیکال در خلیج فارس تشکیل دهد.»

عبارت نخست گزارش، ما را به یاد مصاحبه شاه با مجله آمریکایی نیوزویک (۱۹۷۷/۱/۲۴) می اندازد:

«اگر شما ایران قوی و قادر به تضمین امنیت خود و امنیت منطقه (خلیج فارس) و در صورت لزوم امنیت تمام اقیانوس (هند) را نداشته باشید چه خواهید کرد؟ آیا آمادگی آن را دارید که یک میلیون سرباز آمریکایی را به مکانی در این منطقه گسیل بدارید؟ آیا شما برای ویتنام دیگری تمایل دارید؟»

همچنین عبارت اخیر گزارش، ما را به یاد مصاحبه شاه با سلزبرگر خبرنگار هرالد تریبون در سال ۱۹۷۵ می اندازد: «تصور کنید که آن اوباش (انقلابیون ظفار)

بر کرانه دوم تنگه هرمز تسلط یافته و زندگیمان در گرو خواست آنها قرار گیرد؟...»
 اگر منافع آمریکا تا این اندازه با ایران در ارتباط است، پس چرا شایعاتی در
 خصوص موضع منفی آمریکا مطرح می شود و چرا از سوی کارتر اشاره ای عمدی
 و زود هنگام بر ضد شاه در خصوص مسئله حقوق بشر به عمل آمده است؟
 پاسخ به پرسش اخیر تنها از طریق خبرهای تأیید شده مبنی بر وجود دو گرایش
 در حکومت آمریکا میسر می شود:

گرایش نخست که به تثبیت شخص شاه در حکومت دعوت می کند. رهبر این
 گرایش، جناح آمریکایی متحد اسرائیل در داخل کنگره و وزارت دفاع است و در
 رأس آن سناتور آمریکایی هنری جاکسون است که نه تنها خواستار مقید
 ساختن شاه نیست، بلکه خواستار تقویت نقش وی و افزایش ابزارهای نظامی است.
 وی یکی از کتابهای امام خمینی را «نسخه ای جدید از کتاب نبرد من هیتلر» نامیده
 است! به هنگام بحث درباره اسرائیل راجع به دیگر توجیحات این گرایش صحبت
 خواهیم کرد.

گرایش دوم معتقد به آن است که ثبات لزوماً به ماندگاری شخص شاه ربطی
 ندارد، بلکه به وجود یک حکومت قوی مشروعتر و قادر به ایجاد اصلاحات
 اجتماعی و اقتصادی وابسته است و در نتیجه محاصره هرگونه دگرگونی رادیکال
 احتمالی. برخی از نظریه پردازان این گرایش، اعتقاد دارند که شاه یک شخصیت
 متعصب ملی است و او همانند هم پیمان دیگر آمریکا عربستان سعودی، نرم و
 انعطاف پذیر نیست. وی می کوشد یک هم پیمان قوی باشد و بازی موازنه را
 به گونه ای انجام می دهد که همواره ایالات متحده را خشنود نمی سازد. برای مثال
 او به نحو وسیع و ناراحت کننده ای از اروپا سلاح می خرد. در روزهای تظاهرات
 خشونت آمیز در تهران تایم خبری منتشر کرد که بر طبق آن، انگلیس درصدد
 امضای بزرگترین قرارداد نظامی تاریخ خود، برای تأسیس مجتمع صنعتی عظیم
 مهمات سازی در اصفهان است. هزینه این مجتمع به بیش از ۷۵۰ میلیون پوند
 استرلینگ بالغ می گردد.

علاوه بر این، ایران در مسئله افزایش قیمت نفت موضع سرسختانه ای اتخاذ کرده
 است. در واپسین دیدار شاه از ایالات متحده، او از کارتر خواست که از مسئله
 حقوق بشر که اعصابش را تحریک می کند، دست بردارد. کارتر نیز متقابلاً از او

می خواست که ایران موضع نفتی نزدیک به موضع عربستان سعودی (یعنی مخالفت با افزایش قیمت نفت) اتخاذ کند. در عمل، وقتی کنفرانس اوپک در کاراکاس برگزار شد، همگان از مشاهده موضع ایران که در میانه روی با موضع عربستان رقابت می کند، غافلگیر شدند.

پس از تمام اینها در ایالات متحده این اعتقاد وجود دارد که آمریکا که خود در سال ۱۹۵۳ شاه را به قدرت رسانید، امروز مایل است تحت این شرایط متغیر، به رغم خطری که این کار دربردارد، وی را تنها بگذارد.

ولی آیا راه حل اسلامی، جایگزین شاه است؟ پناه بر خدا! ایالات متحده سردمدار نفاق در جهان است و در کمین هر حرکت اسلامی نشسته است. آمریکا می داند که معنای برپایی دولت اسلامی مستقل چیست و خطر آن بر منافع خود کدام است. ایالات متحده آگاهی دارد که رسیدن امام خمینی به اوج قدرت تا چه حد خطرناک است. امام در یکی از نامه هایش در سال ۱۹۶۴ به لیندن جانسون گفته بود: «رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا امروز بداند که نزد ملت ایران منفورترین انسان روی زمین به شمار می آید».

آنچه اکنون آمریکا به آن می اندیشد این است که چگونه انقلاب اسلامی را در منطقه خفه کند، و اینکه آیا مناسب است در این مرحله جلو تندباد خم شود یا خیر؟ در محاسبات آمریکا همواره چندین احتمال و چندین راه حل برای بحرانهای وجود دارد. پس به ناگزیر مردی نرمتر با کلیه طرفها باید به قدرت برسد تا نارضایتی مردم را مهار کند. از این رو گفته می شود که استعفای عباس هویدا بنا به نصیحت یکی از دوستان بوده است که در قبال رویدادهای کشور موضع احتیاط آمیزی نشان می داد و خود را آماده می کرد تا در مرحله آینده نقش سرنوشت ساز ایفا کند. اگر بازی فعلی تاب تحمل هویدا را ندارد، علی امینی (سیاستمدار زیرک و وزیر سابق حکومت ملی مصدق) که هست...!

آمریکا همچنان بر گهای دیگری را در دست دارد، مانند شاپور بختیار عضو جبهه ملی که با گذشته اش برضد شاه شناخته شده و شش بار بدون محاکمه بازداشت شده است. بدین ترتیب اگر شاه با وجود هویدا، امینی، بختیار یا هر جایگزین دیگری، به نفع فرزندش شاهزاده رضا از قدرت کنار رود، همچنان یکی از برگهای آمریکا باقی می ماند. تمام اینها در سایه حمایت ارتش لبریز از کارشناسان،

دست نشانندگان و دوستان آمریکا میسر است. ولی آیا ممکن است ترفندهای آمریکا، امام خمینی و حرکت اسلامی و توده های ملت ایران را بفریید؟! آگاهی و سرسختی امام خمینی حاکی از آن است که اکثر برگها همچنان در دست اوست.

اتحاد شوروی

اتحاد شوروی در تلاش است تا از دیوار امنیت پیرامونی خود بگذرد و پس از کودتای افغانستان که طرفدارانش را به قدرت رساند، توانست این کار را انجام دهد. پس بی تردید به ایران بادید لقمه ای لذید و اشتها آور می نگردد و این به رغم موانع و خطرهایی است که این ولع را دربر گرفته است. شوروی پس از آن در رؤیای دوزدن پاکستان است و در نتیجه می تواند کمربند امنیتی غرب را تکان دهد و امنیت منطقه خلیج فارس و راههای عبور نفت در اقیانوس هند و دریای سرخ را تهدید نماید. چنانکه روشن است، ایران از دوران تزارها تاکنون درچارچوب طرحهای روسیه قرار دارد. روسیه تزاری گاهی با تفاهم و زمانی با اعمال فشار تلاش کرده است تا از طریق ایران، دریچه ای رو به خلیج فارس باز کند!

به رغم این حقایق، روابط تنگاتنگی میان نظام شاه و اتحاد شوروی وجود دارد. ۱۳۴ طرح صنعتی در ایران با کمک شوروی به اجرا درمی آید که ۹۰ درصد تولید زغال سنگ، ۹۰ درصد آهن و ۷۰ درصد فولاد را تولید می کند. شاه همچنین حجم زیادی گاز به اتحاد شوروی می فروشد که شوروی هر مترمکعب آن را ۲ دلار می خرد و ۱۶ دلار به کشورهای اروپایی می فروشد. صادرات ایران به اتحادشوروی در سال ۷۶-۷۵ به میزان ۶-۱۸ درصد از مجموع صادرات ایران رسید. ایران همچنین در همان سال کالاهایی به ارزش ۱۶۹ میلیون دلار از اتحاد شوروی خریداری کرده است. بدین سان شوروی در بین کشورهای صادرکننده کالا به ایران مقام دوازدهم را اشغال نمود. دو کشور در ژوئن ۱۹۷۵ توافقنامه احداث طولانی ترین خط لوله گاز در جهان را امضا کردند که از جنوب ایران تا شوروی به طول هزار کیلومتر امتداد می یابد. در اوت ۱۹۷۷ یک قرارداد نفتی به امضا رسید که به موجب آن اتحاد شوروی برای نخستین بار در تاریخ خود در ازای کالاهای مصرفی یک میلیون تن نفت خام را از خارج خریداری می کند.

اتحاد شوروی همواره از این مناسبات حمایت کرده و بنابه دلایلی از جمله

تضعیف نقش چین در ایران، آن را حفظ کرده است.

وقتی که قیام مردم شروع شد، شورویها نه تنها از اتخاذ موضع خصمانه در قبال شاه پرهیز کردند، بلکه پراودا روحانیون را متهم کرد که با مخالفت با اصلاحات ویژه شاه مبنی بر محدود کردن مالکیت زمین که به منافع فئودالی روحانیون بزرگ لطمه زده است، مسبب آشوبها شده اند. برژنف همچنین در روز ۳۰ اکتبر تلگرافی به مناسبت سالروز تولد شاه یا روز ملی ایران! برای او فرستاد. شورویها سپس مسئولیت آشوبها را به گردن دستگاههای سرکوب پلیسی انداختند و گاهی دستگاههای امنیتی آمریکا را متهم به سازماندهی آنها می کردند. ولی در برهه اخیر نشانه هایی از جنگ سرد میان اتحاد شوروی و ایالات متحده پدیدار گردید. رئیس سیاسی آمریکا طی اظهارات اعلام می نماید که وی اطمینان دارد که شوروی در بحران نفوذ دارد و پاسخ «تاس» از زبان شخص برژنف این است که «این یک دروغ بزرگ است». سپس اتهامات علیه آمریکاییها و موقعیت آنان در داخل ارتش ایران و نقش آنان در کودتای احتمالی بی وقفه سرازیر می گردد. به طور خلاصه اگر ایالات متحده به طور مستقیم دخالت نکرده، اتحاد شوروی نیز بروی کار آوردن منگیستو هایله ماریام دیگری را در ایران احساس نکرده (که این احتمال تقریباً محال است) و در نتیجه بنابه دلایل متعددی مایل است نظام شاه ماندگار شود:

۱. شورویها ماهیت بازی آمریکا و نمایش جایگزینی را که هرازگاه طراحی می کند کاملاً درک می کند و به خوبی می داند که شاه توانسته است بین دو قدرت توازن معقولی ایجاد کند. توازنی که در صورت رسیدن جایگزین آمریکایی، به نفع آمریکا مختل خواهد شد.

۲. مناسبات خوب شوروی با رژیم شاه که در بحث توافقنامه های اقتصادی میان طرفین بدان اشاره نمودیم و نیز روابط خوب آنان با شخص شاه قابل توجه است. دو سال پیش شاه یک خلبان شوروی را که به ایران پناهنده شد، به شورویهای بازگردانید. وقتی هواکوفنگ رهبر چین در حال دیدار سه روزه از ایران - آن هم به هنگام بروز بحران و به منظور حمایت از شاه - بود، شاه خواهرش اشرف را برای یک دیدار محرمانه راهی مسکو کرد تا به شورویها نسبت به روابط جدید میان تهران و پکن اطمینان خاطر دهد که این روابط هیچ تأثیری بر روابط خوب با مسکو، بر معاهده عدم تجاوز امضا شده میان شوروی و ایران (معاهده ۱۹۲۱) نخواهد داشت.

معاهده مذکور به شورویها حق می دهد که در صورتی که مرزهایشان در معرض خطر قرار گیرد، وارد خاک ایران شوند.

۳. ترس اتحاد شوروی از پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی حکومت اسلامی نیرومند، بر مشکلات لاینحل مسکو با جمهوریهای جنوبی آن می افزاید. این جمهوریها بیش از اتحاد شوروی با ایران مسلمان ارتباط تنگاتنگی دارند.

۴. اتحاد شوروی درک می کرد که شرکت کمونیستها در حکومت (ایران) دشوار است. ولی این مانع از آن نمی شود که شورویها برحسب تحولات مسئله، مواضع تاکتیکی اتخاذ کنند.

اسرائیل و فلسطینی ها

مسلمانان شیعی کینه ای قدیمی برضدیهودیان که متهم به توطئه قتل امام علی هستند، در سینه دارند. مسلمانان و به طور اخص شیعیان داستان قهرمانی امام علی و حمل درب یکی از دژهای خیبر و استفاده از آن به عنوان سپر در جنگ برضد یهودیان را سینه به سینه نقل می کنند. ملت مسلمان ایران مدتها زیربار سنگینی روابط با اسرائیل به سربرد و کینه شدیدی نسبت به آن پیدا کرد تا آنجا که حرکت اسلامی اعلام کرده که سربازانی که روز جمعه سیاه ۱۹۷۸/۹/۱۸ به مردم تیراندازی کردند، از یهودیان بودند و این اتهام در بین مردم ایران رواج یافته است.

اما خمینی از مبارزه مسلحانه ملت فلسطین حمایت کرد و فتوا داد که باید اسرائیل از بین برود و برای این کار از محل وجوه زکات خرج شود. به هنگام جنگ اکتبر، امام با صدور دو بیانیه ملتها و دولتهای اسلامی را تشویق به حمایت از ملت های عرب در رویارویی بادشمن غاصب صهیونیستی نمود. نامه های مبادله شده ای میان امام خمینی و یاسر عرفات در دست است (در فصل دوم به آنها اشاره کردیم). وقتی شاه ساف را به حمایت از انقلاب اسلامی در ایران متهم کرد، اپوزسیون ایران در بیانیه ای که در ۱۹۷۸/۸/۱۷ پخش شد، چنین پاسخ داد:

«روابط میان ملت های ایران و فلسطین، روابط مبارزاتی در رویارویی با یک دشمن است که هردو را هدف قرار داده است.»

«آیا همکاری میان دو انقلاب مردمی ایران و فلسطین جنایت و اتهام است؟ این امر موجب اعتبار و افتخار بزرگ برای هردو ملت مبارز است.»

از اینجا روشن می شود که اسرائیل تا چه اندازه از سقوط شاه که روابط ویژه ای با او دارد هراسان است. شاه شخصاً شیفته دستاوردهای اسرائیل است. مضافاً اینکه برای صدور نفت و وارد کردن کالاهای ویژه ای به بازارهای آن نیاز دارد. افزون بر اینها هر دو طرف موضع خصمانه یکسانی در قبال وحدت امت عرب دارند.

ایران زمان شاه به هواپیماهای اسرائیلی حق فرود در فرودگاههای ایران می دهد. بلکه نشریه فرانسوی پاری ماچ به نقل از شاهدان عینی (در شماره ژوئن ۱۹۶۷) آورده است که هواپیماهای جنگی آمریکا در فرودگاههای ایران فرود می آمدند و آنجا ستاره داود روی آنها نقش می بست و سپس به اسرائیل انتقال می یافتند. همچنین در بین بسیاری از محافل آگاه تلویحاً گفته می شود که میان اسرائیل، ایران و آفریقای جنوبی همکاری هسته ای وجود دارد. از این روست که می بینیم چگونه موساد اسرائیل به هنگام تأسیس ساواک و پس از آن، به شاه کمک کرده است (چنان که هرالده تریبیون در ۱۹۷۸/۷/۱۴ منتشر ساخته است).

همچنین شایعات مبنی بر تیراندازی سربازان اسرائیلی ملبس به لباس سربازان ایرانی به سمت تظاهرکنندگان موجب گردید تا ایگال یادین طی اظهارات این مطلب را تکذیب نماید: «سربازان اسرائیلی به سوی تظاهرکنندگان در تهران تیراندازی نکرده اند.» اولی اکنون فاش شده است که ۳۰۰ کارشناس اسرائیلی پس از اعلام حکومت نظامی در ایران به تهران سفر کرده اند. از این رو موضع اسرائیل و طرفداران آن در وزارت دفاع و کنگره آمریکا چون هنری جکسون در قبال شاه و تلاش جهت تأیید وی روشن به نظر می رسد. زیرا سقوط وی و دگرگون شدن رژیم، برای اسرائیل خطراتی دربر دارد چرا که این سقوط بدین معناست:

۱. قطع صدور نفت: ۷۰ درصد نفت اسرائیل از ایران می آید که این امر خطرهایی برای اقتصاد آن دربر دارد و آن را از ورود به هر جنگ جدید ناتوان می سازد.

۲. اسرائیل یک هم پیمان نظامی نیرومند را از دست می دهد و بدین سان در منطقه منزوی می شود. مضافاً اینکه سقوط رژیم تأثیری مستقیم بر موضع اسرائیل در مذاکرات صلح! می گذارد.

تمام اینها می تواند تفسیری برای حمله تبلیغاتی اسرائیل بر ضد انقلاب اسلامی باشد. نشریه مذهبی (هاتسوفیه) می گوید: «هر نظامی جانشین نظام شاه شود جز بدتر

نخواهد بود» و ژورنالم پست می نویسد: «سرنگونی شاه نه تنها بر وضعیت جغرافیایی و سیاسی خلیج فارس تأثیر خواهد داشت بلکه بر موازنه نیروها به طور اعم تأثیر می گذارد.» بدین ترتیب یکی از مهمترین محورهای انقلاب اسلامی، نبرد میان امام خمینی و اسرائیل است.

جهان عرب

احتمال برخورد میان ایران و کشورهای عرب چه در روزگار ناصر یا هنگام بحران کردها در مرزهای عراق یا به اشکال اعلام نشده، برقرار بوده است. طرفهای بین المللی به کشمکش اعلام نشده توجه داشته اند. در کنفرانس سالانه انستیتوی خاورمیانه (۱ و ۲ اکتبر ۱۹۷۱) کنفرانس به بررسی عوامل تضاد میان عربستان سعودی و ایران پرداخت. همچنین مؤسسه آمریکایی راند، بحثی درباره احتمالاتی ممکن در صورت بروز جنگ میان عربستان و ایران و به سبب کشمکش در خلیج فارس به سرویسهای امنیتی امریکا ارائه داد.

ایران نقشه خود را از هنگام تسلط بر جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی آغاز کرد. این تمهیدات از سوی ایران برای امضای توافقنامه میان شاه و ملک فیصل در خصوص جزایر مورد منازعه بود. شاه اولی را گرفت و دومی برای عربستان ماند. به رغم این کشمکش اعلام شده و نشده، موضع عربستان در قبال حوادث ایران، گاه طبق معمول محتاطانه نبود. شاهزاده سلطان عبدالعزیز در ۲۰ نوامبر، با صدور بیانیه ای از انقلاب اسلامی انتقاد کرد و مسئولیت را بر گردن کمونیسم جهانی انداخت. این انتقاد آشکار با واکنش شدید حرکت اسلامی روبه رو شد و روحانیون مبارز در بیروت بیانیه ای صادر کرده و به عربستان سعودی حمله کردند و مسئولیت وجود اسرائیل را بر عهده آن و سایر نظامهای سلطنتی گذاردند و این انتقاد را ناشی از ترس عربستان از امتداد یافتن انقلاب اسلامی به آن دانستند. کویت موضعی همانند عربستان اتخاذ کرد. عراق نیز با اعلام حسن نیت به شاه، از امام خمینی خواست تا آن کشور را ترک گوید. شاید این امر به دلیل توافق عراق و ایران در خصوص افراد تبعیدی بود، ولی از اینها مهمتر، ترس عراق از انقلاب اسلامی به طور اخص را نشان می داد، زیرا قیام های کربلا و نجف اشرف در سال ۱۹۷۷ همچنان در یادها مانده است. لیبی که به طور سنتی با شاه اختلاف داشت، تأیید خود را نسبت به

انقلاب ایران اعلام نمود و سوریه نیز چنین کرد.

* * *

شاید واقعاً جای تعجب باشد که برخی از کشورهای عرب درقبال انقلابی که پشتیبانی و حمایت خود را از مسائل اعراب اعلام می کند، اینگونه موضع گیری منفی داشته باشند. مگر آنکه ترس این کشورها از گسترش انقلاب اسلامی به درون آنها، علت اصلی این نوع برخورد باشد.

والسلام

منابع کتاب - ۱

- ۱- مجله «پاری ماچ» - پاریس، مورخ ۷۹/۱/۱۲ م.
- ۲- اسرار الثورة العربیه و مأساة الشریف حسین، تألیف: امین سعید.
- ۳- روزنامه «الاهرام» چاپ قاهره مورخ آوریل ۷۸ م.
- ۴- مابعدالنکبتین، توفیق الطیب، چاپ آخن، آلمان.
- ۵- مشکلاتنا فی ضوء النظام الاسلامی، حسن البناء، قاهره.
- ۶- حسن البناء، رفعت السعید، قاهره، مکتبه مدبولی.
- ۷- الحکومه الاسلامیه، الامام الخمنی، بیروت.
- ۸- اصل الشیعه و اصولها، الامام کاشف الغطاء، قاهره.
- ۹- التشیع والاسلام، شهید محمدباقر صدر، بیروت، دارالزهراء.
- ۱۰- ضحی الاسلام، احمد امین، قاهره.
- ۱۱- «رسالة الاسلام» ارگان دارالتقريب بين المذاهب الاسلامیه، قاهره سال ۱۱ شماره ۳.
- ۱۲- مجله «المعرفة» چاپ تونس، سال چهارم، شماره ۱۰.

۳. ایران بیش از هزار کیلومتر مرز پر اهمیت در خلیج فارس دارد که نظر ایالات متحده را یادآور می‌شویم که چند پیش در وقتی که قیام مردم شروع شد، شوریها نه تنها از اتخاذ موضع خصمانه است) و در نتیجه بنا به دلایل متعددی مایل است نظام شاه ماندگار شود: حمایت از انقلاب اسلامی در ایران متهم کرد، اپوزیسیون ایران در بیانیه ای بدین ترتیب یکی از مهمترین محورهای انقلاب اسلامی، نبرد میان امام خمینی و اسرائیل است.

شیعه و سنی غوغای ساختگی

این کتاب از روی چاپ چهارم آن، منتشره از سوی: مرکز
فرهنگی اسلامی اروپا - رم ترجمه شده است

مقدمه

استمرار توطئه

سیدهادی خسروشاهی

بسم الله الرحمن الرحيم
پیشگفتار

شیعه و سنی غوغای ساختگی در زمانی که هجوم نظامی و اقتصادی و تبلیغاتی از جانب امپریالیسم غرب و شرق و صهیونیسم جهانی و مزدوران آنها در منطقه بر ضد جمهوری اسلامی ایران استمرار دارد، می بینیم که موج جدیدی برای ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی، در کشورهای اسلامی به وجود آمده است و این در واقع توطئه پلیدی علیه تمامی امت واحد اسلامی است.

در همین رابطه مقالات فراوانی در روزنامه ها و مجله های ارتجاعی عرب منتشر شده و برخی رساله ها و کتابهای قدیمی، تجدید چاپ و کتابهای جدیدی تألیف و منتشر گشته است که هدف آنها چیزی جز خدمت به دشمنان اسلام و مسلمانان نیست.

ما در جمهوری اسلامی ایران از زمان پیروزی انقلاب پربار اسلامی، منتظر انواع واقسام این توطئه ها بوده ایم و می دانستیم که هزینه سنگین این هجوم را وهابیها و دیگر حکام مرتجع و سرمایه دار عرب که می ترسند حکومتهای فاسدشان به دست گروههای اسلامی از بین برود، می پردازند. ولی چیزی که جداً مایه تأسف ما گردید، این بود که برخی از کسانی که خود را به برادران عزیز ما - یعنی «اخوان المسلمین» - منسوب می دارند، به ویژه در بعضی از کشورهای اروپایی، به توزیع این نشریات مشغولند و در مقابل، از انتشار کتب و مجلات اسلامی چاپ ایران در سمینارها و اجتماعات خود جلوگیری می کنند و شاید این برادران فراموش کرده اند یا خود را به فراموشی زده اند که شهید حسن البنا بنیانگذار حرکت اخوان، خود از مؤسسان دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه در قاهره بود. ما در حالی که این اعمال را که با آیات شریفه قرآن کریم: «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا»: به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق و پراکنده نشوید و: «انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم»: همانا مؤمنان برادر یکدیگرند، پس بین برادرانتان را اصلاح کنید. منافات و تضاد دارد محکوم می کنیم، اشاره می کنیم به اینکه این

جنگال‌ها در برخی از کشورهای اسلامی اخیراً پس از انتشار کتب و نشریات زیر بیشتر شده آمده است:

۱. الخطوط العریضه، نوشته محب‌الدین خطیب
 ۲. اکنون نوبت به مجوس رسیده است، نوشته دکتر عبدالله غریب
 ۳. سراب در ایران، نوشته دکتر احمد افغانی
 ۴. شیعه در گذشته و حال، نوشته جابرین نعمان خضری
 ۵. بازگشت پیامبر، اسلام از خدا تا خمینی، نوشته پاولو غراترتو
 ۶. خمینی و برتردانستن امامان از پیامبران، نوشته محمد مال‌الله
 ۷. موضع خمینی در مقابل اهل سنت، نوشته محمد مال‌الله^(۱)
- و دیگر کتب و مطبوعات به زبانهای عربی و انگلیسی که هدفی جز ایجاد فتنه و تفرقه میان برادران مسلمان ندارند.

به رغم اینکه این دور جدید از مجموعه توطئه‌های ارتجاعی - استعماری، به همان سرنوشتی دچار خواهد شد که تلاشهای شکست‌خورده قبلی برای متوقف کردن موج فزاینده اسلامی دچار آن شد، ولی این بار توطئه‌گران برخلاف گذشته، با صبغه دینی خاصی که در پیش گرفته‌اند، به دنبال آن هستند که اختلافات قدیمی را احیا و آنها را به روشی جدید و جنگال‌برانگیز، مطرح سازند تا خواننده مجالی برای رد یا دقت در آن نیابد. در این نوشته‌ها سعی شده است دهها مسئله فرعی و جزئیات گوناگون فقهی به شیوه‌ای فریبنده مطرح گردد، به گونه‌ای که بتواند در بین شمار فراوانی از مسلمانان جستجوگر حقیقت و مشتاق به آشنایی با تاریخ و میراث گذشته اسلام، جا باز کند.

شکست طرحهای مبتنی بر مخدوش کردن هویت اسلامی انقلاب ایران که تلاشهای بی‌نتیجه، جهت منحرف کردن سمت‌گیری اسلامی انقلاب در پی داشت، موجب شد تا نیروهای کفر و ارتجاع عرب، محدود کردن انقلاب را به مرزهای جغرافیایی به عنوان هدف مقطعی جدید خود منظور کنند. از این رو با تفرقه‌اندازی و برانگیختن روحیه منفور نژادگرایی و فرقه‌گرایی به عنوان ابزاری جهت تحریک عواطف راستین اسلامی و با ادعاهای جعلی و دروغین، آن را به

۱. این چند کتاب مربوط به تاریخی است که این مقدمه نوشته می‌شد... تعداد این قبیل کتابهای تفرقه‌انگیز بعدها به ۲۵۰ نوع رسید. که بخش عمده آنها در کتابخانه اینجانب موجود است.

سوی موضع دشمنی با انقلاب و مبانی اسلامی آن منحرف سازند. این سازمانهای تفرقه افکن، روحانیان درباری و نویسندگان و روزنامه نگاران مزدور - به جای احیای میراث فرهنگی اسلام که مسلمانان به انتساب به آن افتخار می کنند و به جای پرتوافکنی بیشتر بر گنجینه های فرهنگ اسلامی که حاوی راه حل های مطلوب برای مشکلات معاصر است - به گزینش حوادث و مثال های پراکنده از تاریخ مسلمانان و تراوش های فرهنگی آنان در برهه های زمانی متفاوت پرداخته اند و آنها را از زمینه اصلی و سیاق تاریخی خود برکنده و به عنوان نمونه هائی بر ستیزه جویی فرقه ای در گذشته و دلایلی بر کفرورزی این یا آن فرقه از فرقه های مسلمانان، عرضه می کنند.

ما منکر آن نیستیم که پاره ای از این وقایع دردآور به صورت پراکنده و گاه و بیگاه در گذشته اتفاق افتاده است، ولی این وقایع زائیده شرایط تاریخی کاملاً متفاوت و در مدت زمان نسبتاً کوتاهی از تاریخ مسلمانان بوده است و با اینکه براساس اختلافات فکری یا فقهی به وجود آمده، ولی به عنوان یک اقدام منفی، از هر کسی که سر زده باشد از وصف اسلامی بودن خارج و وارد مسائل حرام و ممنوع شده است، بنابراین نمی تواند مبنایی برای تحمیل گونه های مشابهی از عملکردها و قید و بندهای فکری و فرهنگی باشد، و برانگیختن مجدد آنها، بخشی از زمینه سازی جهت دامن زدن به کشمکش و خصومتورزی فرقه ای در زمان ما تلقی می شود.

ولی سازمانهای تفرقه افکن و عوامل تاریکی و ناآگاهی، که خیرخواه هیچ یک از مسلمانان شیعی و سنی نیستند، از ترویج و گسترش آن وقایع تاریخی غم انگیز ابایی ندارند تا مسلمانان ساده اندیش را به سوی رفتارهای غیرمسئولانه ای بکشانند، بی آنکه برای سعه صدر اسلام و والایی اخلاقی آن یا تحولاتی که در ساختار امت اسلام و شرایط جهانی مسلمانان پدید آمده است وقعی بگذارند. بدین سان مسلمانان سرگرم منازعات درون گروهی می شوند و بر ضد یکدیگر تلاش می کنند و برای رسانیدن پیام اسلام به جامعه بشری بیانی خیزند و همانند سلف صالح برای تأثیرگذاری بر مسیر بشریت سهم نمی شوند. آنها سعی دارند تاریخ سلف صالح را مخدوش کرده، به جای تأکید بر علائق برادران الهی که مسلمانان را به یکدیگر پیوند می دهد، از دستاوردهای فکری و میراث فرهنگی آن برای تثبیت جدایی در

پیکره امت، سوءاستفاده کنند.

براساس این درک، این کارها به صورت خدمت مستقیم به طرحهای غرب کافر درمی آید - به طور مستقیم یا بهوسیله دست نشانندگان غرب، از شرق شناسان گرفته تا مزدورانی که خود را مسلمان می نامند! - غربی که سعی می کند به سیاستهای استثمارگرانه خود نسبت به غارت ثروتهای کشورهاییمان ادامه دهد و به زور سلاح، جلو هرگونه تحولی را در اوضاع بین المللی که با منافع نامشروع اقتصادی همگام نباشد، بگیرد.

این سازمانهای مخرب ضمن پیروی از سیاست گام به گام در اجرای طرحهای خود، به مناطق جغرافیایی مشخصی از جهان اسلام، مانند منطقه خلیج فارس روی آوردند و با هدف بهره جویی از شرایط استثنایی محلی متمایز این مناطق، سعی در به کارگیری آنها جهت خدمت به طرح مبنایی مهار انقلاب و تفرقه اندازی دارند. اسلام دین برادری اقوام است و به رغم اینکه از نظر تاریخی بر دوش مسلمانان عرب و عجم و سفید و سیاه استوار گردید و در کشورهای زردپوست و سرخپوست و غیره گسترش یافت، این سازمانهای تفرقه افکن و وابسته تلاش دارند گرد جهل و کینه توزی بر آن گذشته تابناک بپاشند و ادعا می کنند که اسلام فقط دین اعراب است و براین اساس در تلاشی مذبحخانه، مجموعه ای از ارزشها و معیارهای بیگانه با روح اسلام را مطرح می سازند تا نور خدا را که در حال فراگیری در تمام جهان است، خاموش سازند و از اتحاد و همبستگی مسلمانان بر مبنای وحدت عقیده و سرنوشت و مشترکات فرهنگی و تاریخی جلوگیری کنند.

از این رو، در آن مناطق اسلامی انجمنها، باشگاهها و ارگانههای مطبوعاتی تأسیس شد و شروع به پخش کینه توزیها سیاه خود در مجله ها و نشریه ها کرد و زهر خود را در درون کتابهای مزین به جلد برآق می پاشید. دشمن برای خدمت به طرحهای پلید خود به برگزاری جشنها و شب نشینیهای ادبی! و انجام فعالیتهای اجتماعی می پرداخت و می کوشید پدیده های عادی چون مهاجرت برخی نیروهای انسانی به دلیل شرایط سیاسی یا اقتصادی را به عنوان هجوم حساب شده به منظور تسلط بر آن کشورها قلمداد کند. پاره ای از این انتشارات به طور ناباورانه ای جسارت ورزیده و به جمع آوری آمار اماکن عبادت چون مساجد و غیره در یکی از کشورهای خلیج فارس اقدام کرده است و با پیگیری اسامی بانیان تأسیس آنها سعی در اثبات

پاره ای از نشانه های آن هجوم نمود! (رجوع کنید به کتاب اکنون نوبت به مجوس «زرتشتیان» رسید!) این کتاب با هزینه وهابها چاپ شده و به طور رایگان توزیع گردید!

این سازمانهای مشکوک، چنان که گفتیم در تلاش برای مخدوش کردن نگرش به واقعیت های اسلامی به استفاده از تمام شیوه های امروزی تبلیغات و شایعه پراکنی بسنده نکرده، بلکه در متهم ساختن مردان و سران انقلاب اسلامی کوشیدند و سرانجام به بنیانگذار و رهبر انقلاب اسلامی حملهور شدند. این چنین نزدیک به دویست صفحه از افتراها و مغالطه ها را قلمی کردند که حتی در قدیمی ترین و کینه توزانه ترین نشریات دنیای کفر بر ضد اسلام و مسلمانان نظیر ندارد. این شبهه ها نه به منظور خدمت به هدف تفاهم و تقریب القا شده و نه آنگونه که اسلام به مدعیان غیرتمندی اسلامی سفارش کرده، با زبان نصیحت و ارشاد نگارش یافته است. بلکه به زبان دشنام و توهین آمده است تا طرحهای تفرقه افکنی و تحریک احساسات و فتنه انگیزی جهت خوش خدمتی به اربابان آزمند و یاری رسانی به صلیبی های کینه توز و صهیونیسم نیرنگ باز استمرار یابد. کاش آنان وقتی به مخالفت با رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی روی آوردند، خود در زندگی واقعی کاری برای خدمت به اسلام و مسلمانان یا اعتلا و بهبود تصویر مسلمانان و تحقق منافع آنان انجام داده بودند. آنها با این تلاش کوتاه بینانه، خود را «لو» داده اند و ناخودآگاه با افشای دشمنان و معاندان با انقلاب، در افزایش تأیید و درک انقلاب اسلامی و رهبر آن سهیم شدند.

ولی آن هجوم وحشیانه و آن سازمانهای مشکوک می خواهند چنین وانمود کنند که همه اهل سنت، چنین دیدگاه منفی نسبت به شیعه و انقلاب اسلامی ایران دارند تا بدین سان طرح استکباری مهار انقلاب به تحقق برسد. از این رو اکنون این نیاز احساس می شود که علما و کارگزاران با اخلاص مسلمان مواضع خود را مشخص نمایند و برای دفع آن شبهه و شرکت در انجام وظیفه اسلامی، دیدگاهشان را نسبت به شیعه و انقلاب اسلامی توضیح دهند.

* * *

ما ضمن نکوهش این اعمال تبهکارانه بر ضد تعالیم اسلام، این رساله کوچک را در مورد مواضع مسلمانان سنی در قبال انقلاب و جنجالی که اخیراً به راه افتاده است،

منتشر می کنیم تا از دیدگاه های علمای بزرگ برادران اهل سنت درباره شیعه و انقلاب اسلامی آگاه شوید.

پیش از مطالعه این رساله، مایلیم به پاره ای از اظهارات استاد شیخ عمر تلمسانی (مرشد کل اخوان المسلمین مصر) در مصاحبه با مجله الدعوة منتشره از سوی مرکز فرهنگی اسلامی اتریش اشاره کنیم^(۱). این مصاحبه، پس از آنکه نامه سرگشاده ما به شیخ تلمسانی در بعضی از نشریات اسلامی منتشر شد، در مورد موضوع مذکور به عمل آمده است. ما ضمن استقبال از موضع آن استاد بزرگوار، بخشهایی از مصاحبه ایشان را در زیر می آوریم، به امید آنکه برای همگان مفید باشد:

«این جنگ کام هر مسلمانی را که می داند مسلمانان با یکدیگر برادرند، تلخ می سازد عراق نمی بایست این جنگ را شروع می کرد و من مایل بودم حکومتهای جهان اسلام برای توقف فوری این جنگ بلافاصله پس از شروع آن، تلاشهای جدی به عمل بیاورند. ولی با تأسف شدید هیچ تلاش جدی در این راه انجام نشد، و جنگ به حداکثر تخریب و ویرانگری رسید که جز مسلمانان کسی از آن زیان نمی بیند. حکومتهای مسلمانان در جلوگیری از این جنگ و استمرار آن تا به این حد سستی ورزیده اند.

اما اینکه چه چیز باعث شد تا آن حکومتها چنین راهی را بپیمایند، امری است که باید در پیشگاه خداوند متعال و در برابر تاریخ حساب دشوار آن را بازپس دهند. فرزندان ما به نشانه اتهام و نارضایتی به این حکومتها اشاره می نمایند. منازعه موجود به تنهایی به عراق و ایران زیان نرسانده است بلکه به تمام جهان اسلام ضرر زده است. من یقین دارم که حاکمان جهان اسلام کاملاً آگاهی دارند که این جنگ جز برای دشمنان اسلام به سود هیچ کس نیست و کلیه خسارتهای آن متوجه اسلام است، با این همه وضعیت به همین صورت است که می بینید، والامر لله من قبل و من بعد.

● شاید شما از تحلیلی که چندی پیش از سوی نشریه الاهرام منتشر شد، اطلاع یافته اید که می گوید: «جهان اسلام بیش از شکاف سیاسی موجود، از درون شکاف برخوردار است، یعنی بین شیعه و سنی. بین اخوان المسلمین و پاسداران انقلاب اسلامی، یعنی میان تندروهای اسلامی دوطرف ... آیا وقوع این نوع کشمکش را محتمل می دانید؟

– لطف خدا نسبت به مسلمانان بیشتر از آن است که مسلمانان به آنچه نویسنده

۱. الدعوة، چاپ اتریش، شماره ۷۳، سال ۳۲، مورخ شعبان ۱۴۰۳ هـ، ص ۱۳ و ۱۴.

مقاله گفته است دچار شوند. اگرچه دشمنان اسلام و نیروهای بدخواه از گذشته دور برای این کار نقشه می کشند اما به خواست خدا به هدفشان نخواهند رسید و اخوان المسلمین هیچ گاه به روی مسلمانان اسلحه نخواهند کشید و اگر می خواستند چنین کاری بکنند، مدت‌ها قبل این کار را انجام می دادند ولی آنها به خواست خدا این کار را انجام نداده و نخواهند داد. آنها می کوشند دعوتشان در بین جهانیان گسترش یابد و به فضل الهی این مهم انجام یافته و می یابد. روش آنها دعوت به سوی خدا به وسیله حکمت و موعظه حسنه است. اما کسانی که این مطالب را ترویج می کنند به دنبال شر هستند و دیگران را به آن تشویق می نمایند، ولی پای ما به این راه کشیده نمی شود. به رغم ابرهای تیره ای که در منطقه دیده می شود و با وجود اتفاقات غیرمنتظره، ولی با حکمت و تفکر، با آرامش و عاقبت اندیشی می توان آنچه را نویسنده این مقاله نسبت به آن ابراز نگرانی کرده، دور نگه داشت. شیعه و سنی صدها سال در همسایگی یکدیگر در صلح و صفا زندگی کرده اند مگر در مواردی که اشتباهاتی پیش آمده است و امیدواریم که این همزیستی در آینده نیز ادامه یابد و خداوند امت اسلامی را از لغزشها و بدیها دور نگاه دارد.

● آیا به یاد دارید که روابطی میان جنبش اخوان المسلمین و سران حرکت اسلامی شیعه در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران برقرار بوده باشد؟ موضع جنبش اخوان المسلمین در قبال مسلمانان شیعی و کشمکشهای مذهبی به طور اعم چیست؟!

– اخوان المسلمین برای تصحیح، تشویق و تأیید با حرکت‌های اسلامی در تماس بوده و هستند. روابط ما با ایران دیرینه است. آیت الله قمی یکی از علمای مسلمانان، به دفتر مرکزی اخوان المسلمین بسیار رفت‌وآمد می کرد. میان وی و امام شهید حسن البناء گفتگوهای طولانی و در جلسات متعدد درباره فکر تقویت بین مذاهب رد و بدل شد.

همچنین نواب صفوی یکی از رهبران حرکت فدائیان اسلام که پس از یک محاکمه نمایشی از سوی شاه اعدام شد از دفتر مرکزی اخوان دیدن کرد. بدین سان روابط ما با ایران به گذشته های دور بازمی گردد. ولی جنبش اخوان المسلمین هیچ روزی و به هیچوجه در کشمکشهای مذهبی وارد نشده است، زیرا یکی از ستونهای دعوت این است که با وسایل گوناگون میان مسلمانان تفاهم برقرار کرد. اگر خداوند در مسئله آزاداندیشی تا سرحد ایمان یا عدم ایمان به او، به بندگانش آزادی مطلق داده است و به منکران دین و شریعت وی روزی داده همه چیز بخشیده است، سپس رسیدگی به حساب آنان را در روز قیامت به خود اختصاص داده است. پس هنگام اختلاف نظر، مسلمانان بیش از سایر مردم به پیروی از اخلاق قرآنی شایسته ترند، زیرا آنان نشانه هایی دارند که به وسیله آن راه خود را می یابند و

هر کس در سایه آنها زندگی کند، هرگز گمراه نمی شود.
 شرعاً جایز نیست به خاطر اختلاف نظر، مسلمانی با مسلمان دیگر یا غیرمسلمان به جنگ برخیزد مگر اینکه تجاوزی را دفع نماید یا حق خود را از متجاوز بازستاند. آن آمادگی که خداوند در قرآن کریم به آن دستور داده است برای ترساندن غیرمسلمانان و برحذر داشتن آنان بوده تا مردم به سلامت زندگی کنند. پس از آن، داوری به تنهایی به ذات متعال او اختصاص دارد، همان گونه که او در قرآن کریم فرموده است، زیرا ما سرانجام به سوی پروردگار بازمی گردیم.
 اخوان المسلمین مبلغان همزیستی و صلح میان تمام بشریت اند. آنها منکر هر کشمکش هستند که از چارچوب حجت و عرصه استدلال و برهان خارج است.»

برادران!

پس از اینکه این مقدمه کوتاه را خواندید، از شما دعوت می کنیم تا رساله «شیعه و سنی، غوغای ساختگی» نوشته دکتر عزالدین ابراهیم را مطالعه نمایید. وی اکنون در زندانهای اشغالگران صهیونیست در سرزمین اشغالی فلسطین، رنج می کشد. ولی پاداش او با خداوند سبحان خواهد بود.^(۱)

همچنین از شما انتظار داریم هیچوقت فراموش نکنید که خداوند نزدیک و بیناست و از آنچه در دلها می گذرد آگاه است و از هر آنچه آشکار یا پنهان می سازیم، اطلاع دارد و او ناظر بر همه چیز است.

والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی

رم - ایتالیا

سیدهادی خسروشاهی

چاپ چهارم - ذی الحجه ۱۴۰۴ هـ (۲)

۱. به هنگام چاپ عربی این کتاب در ایتالیا، شهید، دکتر فتحی شقاقی در زندان صهیونیستها در فلسطین اشغالی اسیر بود...

* در چاپ چهارم متن عربی این کتاب، چند سند ارزنده از بزرگان علمای سنی، درباره مذهب تشیع در آخر کتاب آورده بودیم که اینک متن آنها را بدون ترجمه، در آخر همین مقدمه می آوریم.

تراوشهای فرهنگی آنان در برهه های زمانی متفاوت پرداخته اند و آنها را
و کینه توزی بر آن گذشته تابناک پباشند و ادعا می کنند که اسلام فقط دین
ریخت. دشمن برای خدمت به طرحهای پلید خود به برگزاری جشنها و
تأسیس آنها سعی در اثبات پاره ای از نشانه های آن هجوم مینماید! (رجوع
انقلاب اسلامی ایران دارند تا بدین سان طرح استکباری مهار انقلاب به
اخیراً به راه افتاده است، منتشر می کنیم تا از دیدگاه های علمای بزرگ



شیعه و سنی غوغای ساختگی

دکتر عزالدین ابراهیم
(فتوحی شقاقی)

سنی و شیعی، غوغای ساختگی

از ابتدای قرن نوزدهم، جهان اسلام با چالش معاصر غرب روبه روست. چالشی که زائیده انقلاب صنعتی بورژوا و کینه توزی قدیمی صلیبی است که حمله فرانسه، شروع اولیه آن بود. این چالش، نظام سیاسی ما را که در خلافت تجلی یافته بود سرنگون کرد. سرزمین ما را اشغال نمود و از نظر اخلاقی و فکری با مطرح کردن جایگزینهای سست پایه لائیک خود، به حملات علیه ما ادامه داد. در بیش از سی سال پیش، این چالش خطرناکترین مأموریت‌های خود را به تحقق رساند و دولت یهودی را در قلب میهن اسلامی کاشت، و در آن سو دست نشانده‌گان و شاگردان خود را به قدرتی که غصب کرده بود، رساند.

شیعه و سنی غوغای ساختگی این امر به وسیله منظومه ای جدلی و پلید شکل گرفت: تثبیت چالش جز با برپایی اسرائیل انجام نمی پذیرد، برپایی اسرائیل مستلزم سرنگونی خلافت است، و استمرار موجودیت آن اقتضا می کند که نظامهای حکومتی در میهن اسلامی دست نشانده و وابسته به استعار باشند. بنابراین، این نظامها زائیده طبیعی و منطقی استعمارند، و در واقع روی دیگر سکه اسرائیل اند. مسائل تا چند سال گذشته اینگونه به نظر می رسید، و چالش غرب گمان می کرد که واپسین ضربه های خود را بر تمدن فروپاشیده اسلامی وارد! می سازد که انقلاب اسلامی ایران نخستین تیرهای خود را به سوی غرب رها کرد و اولین پیروزی اسلام را در دوران معاصر تحقق بخشید. زندگی به این پیکر که گمان می کردند مرده است بازگشته و اکنون دوباره بیدار می شود و شاداب و سرزنده پیا می خیزد. از کجا؟ از آنجا که تأثیر شیطانی دشمن به شدیدترین و قوی ترین و وحشیانه ترین وجه بود. مرحله جدیدی فرا رسیده است. ما به خویشتن خویش، پی برده ایم و می خواهیم پس از تحمل دو قرن اهانت و خواری و پس از قرن‌ها عقب ماندگی و ناآگاهی، بپاخیزیم.

انقلاب اسلامی به پیش می رود تا مفاهیم متعددی را پی ریزی کند. برخی از این مفاهیم چنین است:

۱. انقلاب اسلامی وحشت از ابرقدرتها را از اذهان همگان - به ویژه مسلمانان و مستضعفان جهان - زدود.
 ۲. انقلاب اسلامی پس از اینکه الگوی غربی را در قفس اتهام قرار داد، الگوی تمدنی جدیدی به بشریت عرضه کرد. روزه گارودی متفکر مشهور فرانسوی می گوید: «امام خمینی الگوی توسعه غرب را در قفس اتهام قرار داد» سپس می گوید: «امام خمینی به زندگی ایرانیان معنا بخشیده است».
 ۳. بدنال بیش از یک قرن تلاش جهت کنار زدن اسلام از قدرت و تأثیر، انقلاب اسلامی بر نقش تاریخی اسلام انقلابی در زندگی ملتهای منطقه تأکید ورزید. ولی آیا غرب و دست نشاندهانش انقلاب را به حال خود رها می کنند تا در راه خود به پیش رود و با آن مقابله کند و شوکت آن را درهم بشکند؟ آیا در برابر شور و نشاطی که در امت اسلامی بپا شده - که همچون شادمانی از بارش باران بر زمین خشک پس از انتظاری طولانی است، ساکت می نشینند؟ آیا اجازه می دهند این شور و شوق اسلامی که انقلاب برپا کرده به بار بنشیند؟ قیام این ملت مسلمان و انقلاب آن که محال می نمود، آنان را به وحشت انداخت. پس تا آنجا که در توان داشتند کوشیدند تا از به قدرت رسیدن اسلام گرایان انقلابی جلوگیری کنند. وقتی که شکست خوردند، در چند محور گوناگون و به هم پیوسته حرکت کردند:
 ۱. با سوءاستفاده از مرحله به اصطلاح آشفته‌گی پس از انقلاب، شروع به تحریک اقلیتهای گوناگون نمودند.
 ۲. حمایت از گروههای ایرانی مخالف، چه گروهکهای سلطنت طلب و ساواکی یا بعضی از تشکیلات لائیک که برای ستیز علیه انقلاب سلاح به دست گرفتند.
 ۳. محاصره اقتصادی و سیاسی که آمریکا و اروپای غربی آن را رهبری کردند و به هنگام بحران گروگانهای جاسوس، آشکارا ظاهر شد.
 ۴. انجام تجاوز خارجی از راه استخدام صدام حسین و ارتش بی اختیار عراق.
 ۵. فتنه انگیزی میان دو جناح امت اسلامی - سنی و شیعی - به عنوان آخرین تلاش برای محاصره موج انقلاب و جلوگیری از رسیدن آن به مناطق سنی نشین... خواه مناطق نفت خیز یا آنها که با اسرائیل رودررویند.
- وقتی شورش اقلیتهای قاطعانه سرکوب شد و گروهکهای سلطنت طلب و

پس مانده های اپوزیسیون لائیک نابود شدند، و آنگاه که انقلاب با چونان محاصره ای روبه رو گردید که امام از آن نوید خیر می دهد و به دانشجویان پیرو خط خود می گوید: ما انقلاب نکرده ایم که شکم خود را پر کنیم. لذا وقتی آنها ما را از گرسنگی می ترسانند، باید بدانند که هیچ کاری نمی تواند انجام دهند. ما برای اسلام قیام کرده ایم، همانطور که حضرت محمد(ص) قیام فرمود و با مشکلاتی که آنحضرت مواجه شد، روبرو نشده ایم. تا شما تحت فشار قرار نگیرید، مغز شما به کار نمی افتد.

عاملان تجاوز خارجی نیز با درد، حسرت و شکست کمرشکن در چاهی که خود کنده بودند فرو غلتیدند، اعتراف کردند که با وجود تمام اینها، محور پنجم توطئه - فتنه انگیزی میان شیعه و سنی - به مقداری موفقیت دست یافت. و البته امت به زودی درخواهد یافت که این کدام شیطان است که در آتش فتنه می دمد، و درک خواهد کرد که این فتنه ساختگی است و استعمار می خواهد ملت‌های مسلمان را منزوی کند تا در پایان به تنهایی با دژخیمان خود روبه رو گردند.

از آنجا که استعمار و دست نشانده گانش، شاهزادگان نفتی و خودکامگان - عروسک‌های خیمه شب بازی - می دانند که این جبهه به سلاح و قشون نیاز ندارد بلکه به کسی که فتوا بدهد احتیاج دارد، پس بگذار نقش موردنظر به وسیله عمامه به سرها و ریش دارها اجرا شود، خواه آنها در دستگاه‌های رسمی رژیمها باشند یا در خارج از این دستگاهها.

بعضی از آنها، حملات شبهه انگیز و غافلگیرکننده ای را بر ضد انقلاب اسلامی شروع کردند. گویی آنان سرانجام کشف کردند! که این انقلاب شیعی است و شیعه یک فرقه گمراه است یا کافر و آیت الله خمینی هم که بانثستن در روی سجاده اش تاج و تخت‌ها را به لرزه درآورد، گمراه و کافر(!) گشته است. صحنه آن جوان مسلمان که یک کتاب سعودی سرشار از مغالطه‌ها و افتراها را در دست دارد در پیش چشمان ما تکرار می شود. کتاب را از این مسجد به آن مسجد می برد و برای مردم توضیح می دهد و به گمراهیها! اشاره می کند. این نکته قابل درک است که بعضی از آن جوانان از روی حسن نیت و به گمان اینکه این کار کاملاً برای خداست، آن را انجام می دهند. ولی باید توجه کرد که راه به سوی جهنم مالا مال از این قبیل نیت‌های پاک است. این جوان چه وقت درمی یابد که از روی نیت پاک

یک طرح استعماری را اجرا می کند؟ و چگونه باید پیش از آنکه دیر شود خود را نجات دهد؟!

امت اسلامی لازم است در قبال موضع خصمانه علیه انقلاب، از سوی برخی اسلام گرایان و نسبت به خاستگاهها، انگیزه ها و هدفهای آنان با دیده شک و تردید بنگرد.

این موضع شگفت انگیز آنها، حرکت اسلامی را در برابر یک بن بست خطرناک و بی سابقه قرار می دهد، زیرا حضور دشمنان انقلاب در صفوف حرکت اسلامی توجیه پذیر نیست، و حرکت راستین اسلامی چاره ای جز این ندارد که دیر یا زود آنان را از خود طرد نماید.

کسانی که می خواهند الگوی متعالی ایرانی را درون شخصیت اسلامی و بخصوص در این میهن اشغالی متلاشی کنند، تنها خود را متلاشی می سازند زیرا آنها در برابر حرکت پیشرفته تاریخ می ایستند و با یک انقلاب اسلامی رویارویی می کنند که به گفته یکی از بیانیه های تشکیلات جهانی اخوان المسلمین رهبر آن امامی است که «مایه افتخار اسلام و مسلمانان» است.

نمی دانم آیا سخنانی که یک جوان مسلمان به من گفت عجیب است یا خیر؟ وی به بیش از یک کشور اسلامی سفر کرده، اما زشت تر از این حمله ای که برخی (اسلام گرایان) در این میهن اشغالی بر ضد انقلاب به راه انداخته اند، نیافته است، در حالی که وی ملتی را نیز ندیده است که بیش از ملت فلسطین نسبت به انقلاب شور و شوق از خود نشان دهد.

پس از این مقدمه، در این بحث کوتاه می کوشم در برابر مسلمانان به طور اعم و سران حرکت اسلامی به طور اخص، پاره ای از حقایق مهم را قرار دهم. نمی خواهم از سر اجتهاد خود بگویم که شیعه و سنی در اسلام برادرنند و فقط برداشت ها و اجتهادهایی در فهم کتاب و سنت میان آنان جدایی انداخته است که نه بر اخوت آنها خدشه وارد می کند و نه یکی را از نگاه دیگری، از امت اسلام خارج می سازد. نمی خواهم دلایل شرعی بیاورم که بر درستی این مقوله روشن و قطعی منتهی نشود، زیرا این موضوع بحث دیگری است که در این زمانه، که ناآگاهی و تعصب ناپسند گروهی فراگیر گشته است، ناچاریم به آن پردازیم. ولی من از زاویه ای دیگر و تکمیلی به موضوع می پردازم و سعی می کنم مواضع و نظرهای

سران، اندیشمندان و رهبران مسلمانی را بیان کنم که حرکت‌های اسلامی درباره امامت و رهبری بسیاری از آنان اتفاق نظر دارند.

من به خوبی درمی‌یابم که موضع ضدانقلابی و جنجال برانگیز برخی توده‌های حرکت اسلامی پیرامون سنی و شیعی موضعی ریشه‌دار و راستین نیست، بلکه موضعی ناگهانی است که از سوی دیگران (!) بر این جوانان با اخلاص و پاک‌تحمیل گشته است. آنها پس از اینکه مدت‌ها در گردونه شک و نومیدی قرار داده شدند، سرانجام کشف! می‌کنند که آن انقلابی که امیدهایشان را زنده و بارور کرده است، یک انقلاب اسلامی نیست، بلکه انقلابی شیعی است و شیعیان کافرند. محب‌الدین خطیب نویسنده آن کتاب بدنام سعودی که یک بار دیگر در این میهن تجدیدچاپ شده است (در ۵۰۰۰ نسخه!) دلیل پشت دلیل می‌آورد بر کفر و گمراهی و خروج شیعه از اسلام و اینکه آنها قرآنی غیر از قرآن ما دارند و اباطیل و موهوماتی از این قبیل.... بعضیها که اندیشه‌های نادرست و گمراه‌کننده آقای خطیب را منتشر می‌کنند، نسبت به اندیشه‌های دیگر اسلام‌گرایان سرشناس در حرکت‌هایشان تغافل می‌ورزند.

آقای خطیب کسی است که با دولت خلافت اسلامی جنگید و به یکی از حرکت‌های قومی - طلایه‌داران جوانان عرب - پیوست و وقتی به هنگام تحصیل در باب عالی رازش برملا شد، در سال ۱۹۰۵م به یمن فرار کرد. وقتی شریف حسین انقلاب عربی را اعلام کرد، وی بدان پیوست. سپس دولت خلافت وی را به اعدام محکوم کرد. و او به دمشق بازنگشت، مگر پس از شکست ترکها و ورود ارتش عربی (!) به دمشق. و از آن پس مدیریت نخستین روزنامه عربی در آن را - العاصمه - برعهده گرفت.^(۱) اکنون بازمی‌گردیم به بررسی مواضع و نظریات حرکت‌های اسلامی و اندیشمندان مسلمان نسبت به این فتنه حرام و جنجال‌ساختگی و تأسف بار.

امام شهید حسن البنا... پرچمدار حرکت اسلامی معاصر و یکی از پیشگامان اندیشه نزدیکی میان شیعه و سنی و از شرکت‌کنندگان در فعالیتهای «جماعت تقریب بین مذاهب اسلامی» بود که بعضیها به نتیجه رسیدن آن را محال می‌دانستند. ولی البنا و گروهی از مردان و مشایخ بزرگ اسلام آن را امکان‌پذیر و نزدیک

۱. مراجعه کنید به کتاب اسس التقديم عند مفکر الاسلام فی العالم العربی الحدیث - بنیان‌های پیشرفت از نظر اندیشمندان در جهان معاصر عرب - تألیف: دکتر فهمی جدعان، چاپ اول، ژانویه ۷۹، صص ۲-۵۶۱.

می دانستند و توافق کردند که مسلمانان همگی (سنی و شیعی) در اعتقادات و اصول مورد توافق گردهم جمع شوند و در اموری که یکی از شرطهای ایمان و جزو ستونهای دین نیست و لزوماً انکار مطالب آشکار دین محسوب نمی شود، همدیگر را معذور بدانند.

عبدالکریم شیرازی در کتاب وحدت اسلامی که شامل مقالات علمای شیعی و سنی منتشر شده در مجله رساله الاسلام است و از سوی دارالتقریب منتشر می شد، درباره جماعت تقریب می گوید:

«آنها توافق کردند که مسلمان کسی است که به «الله» پروردگار جهان، و به محمد پیامبر که پس از او پیامبری نخواهد آمد، و به قرآن کریم آسمانی، و به کعبه قبله و خانه خدا، و به ارکان پنجگانه شناخته شده، و به روز رستاخیز و انجام آنچه در دین ضروری است ایمان و اعتقاد دارد. این ارکان - که به عنوان نمونه ذکر شد - مورد توافق شرکت کنندگان در جلسه، نمایندگان مذاهب چهارگانه شناخته شده اهل سنت و نمایندگان تشیع از دو مذهب امامیه و زیدیه است.»^(۱)

در این جمعیت، شیخ الازهر، مرجع اعلاى وقت افتاء، امام اکبر عبدالمجید سلیم و امام مصطفی عبدالرازق و شیخ شلتوت شرکت داشتند. نگارنده اطلاعات دقیق راجع به نقش خاص امام شهید در این باره در دسترس ندارد. ولی یکی از اندیشمندان اخوان المسلمین استاد سالم بهنساوی در کتاب خود می گوید:

«از زمانی که جماعت تقریب بین مذاهب اسلامی تأسیس شد و امام البناء و آیت الله قمی در تأسیس آن سهم بودند همکاری میان اخوان المسلمین و شیعیان برقرار است، این امر به دیدار شهید نواب صفوی از قاهره در سال ۱۹۵۴ انجامید.»^(۲)

وی در همان کتاب می افزاید: «جای شگفتی ندارد که خط مشی هر دو گروه به این همکاری می انجامد». همچنین چنان که می دانیم، امام البناء هنگام مراسم حج در سال ۱۹۴۸ با آیت الله کاشانی مرجع شیعیان دیدار کرد و میان آن دو تفاهم

۱. الوحدة الاسلامیه، چاپ بیروت، ص ۷.

۲. لماذا اغتیل حسن البناء، چاپ اول، دارالاعتصام، ص ۳۲. بنقل از کتاب: السنه المقتری علیها، چاپ قاهره، صفحه ۵۷.

برقرار شد. یکی از شخصیت‌های کنونی و مهم اخوان المسلمین و یکی از شاگردان امام شهید یعنی استاد عبدالمتعال جبری به نقل از روبر جاکسون در کتاب خود می‌گوید:

«اگر عمر این مرد طولانی می‌شد (منظور حسن البنا) ممکن بود بسیاری از موارد مهم برای این دو کشور تحقق یابد، به ویژه اگر حسن البنا و آیت الله کاشانی رهبر ایران بر سر از میان بردن اختلاف میان شیعه و سنی توافق می‌کردند. آن دو در حجاز به سال ۱۹۴۸ دیدار کردند و ظاهراً پس از تفاهم به نقطه اصلی رسیدند، ولی حسن البنا نابهنگام ترور شد.»^۲

استاد جبری در توضیح می‌گوید: روبر «راست گفته است» و «با شمّ سیاسی خود تلاش امام در تقریب بین مذاهب اسلامی را حس کرده است. پس اگر وی از نقش بزرگ امام البنا در این زمینه آگاه می‌شد (که اکنون، جای پرداختن به چگونگی آن نیست) چه می‌گفت؟»

از این مطالب، حقایق مهمی را نتیجه می‌گیریم از جمله:

۱. هر شیعه و هر سنی به چشم مسلمان به یکدیگر می‌نگرند.
۲. دیدار و تفاهم این دو و کنار گذاشتن اختلافات لازم و امکان‌پذیر است و این مسئولیت بر عهده حرکت اسلامی آگاه و متعهد است.

۳. امام شهید حسن البنا به کوشش پر دامنه‌ای در این زمینه، پرداخت.

دکتر اسحاق موسی حسینی در کتاب *الاخوان المسلمون.. کبری الحركات الاسلامیه الحدیثه*^(۱) می‌گوید که برخی دانشجویان (شیعی) که در مصر تحصیل می‌کردند به جنبش اخوان پیوستند. از سوی دیگر، معروف است که بسیاری از شیعیان در عراق به صفوف اخوان المسلمین پیوسته بودند. وقتی نواب صفوی از سوریه دیدن کرد و با *مصطفی سباعی* دبیر کل اخوان المسلمین در آن کشور ملاقات نمود، سباعی از وی گله کرد که بعضی از جوانان شیعه به حرکتهای لائیک و ملی می‌پیوندند. نواب بالای منبر رفت و در برابر جمعی از شیعیان و سنیان گفت: «هر کس می‌خواهد شیعه جعفری واقعی باشد به صفوف اخوان المسلمین ملحق شود». ولی نواب صفوی کیست؟ او رهبر سازمان «فدائیان اسلام» شیعی است. استاد محمدعلی ضناوی از برنارد لوئیس نقل می‌کند: «به رغم اینکه آنها پیرو مذهب

۱. این کتاب تاریخی، توسط ما به فارسی ترجمه شده و هم اکنون زیر چاپ است.

تشیع اند، ولی اندیشه ای که درباره وحدت اسلامی دارند تا حدود زیادی با اندیشه اخوان مصر همانندی دارد و میان آنها تماسهایی برقرار بوده است^(۱). استاد ضناوی وقتی پاره ای از اصول فدائیان اسلام را بررسی می نماید در آن ها می یابد: «اولاً: اسلام یک نظام فراگیر برای زندگی است. ثانیاً: فرقه گرایی میان مسلمانان یعنی میان سنی و شیعه مردود است». سپس از نواب نقل قول می کند: «بیاید با اتحاد برای اسلام تلاش کنیم و هر آنچه جز جهادمان در راه عزت اسلام است، به فراموشی بسپاریم. آیا زمان آن فرا نرسیده است که مسلمانان حقایق را درک کنند و شکاف میان شیعه و سنی را رها سازند؟».

استاد فتحی یکن ماجرای دیدار نواب صفوی از قاهره و شور و شوق اخوان المسلمین هنگام استقبال از وی را بیان می کند. سپس راجع به صدور حکم اعدام وی از سوی شاه، چنین سخن می گوید:

«این حکم ظالمانه بازتاب شدیدی در کشورهای اسلامی داشت، توده های مسلمان که به دلاوریها و مجاهدتهای نواب صفوی ارج می گذارند از این حکم تکان خوردند و بر آن شوریدند و با مخابره هزاران تلگرام از سراسر جهان اسلام، حکم بر ضد آن مجاهد مؤمن و قهرمان را محکوم نمودند. اعدام وی در دوران معاصر خسارت بزرگی به شمار می آید.»^(۲)

این چنین نه تنها یک مسلمان شیعی از نظر استاد فتحی یکن یکی از بزرگترین شهدای اخوان به حساب می آید، بلکه وی معتقد است نواب و یارانش با شهادت خود

«به کاروان شهیدان پیوستند، شهیدان جاویدان که خون پاکشان چراغی خواهد بود که راه آزادی و فداکاری را برای نسلهای آینده روشن می کند. همین طور هم بود، دیری نگذشت که انقلاب اسلامی ایران برپا شد و تاج و تخت «شاه» خودکامه را درهم کوبید. شاهی که آواره و سرگردان شد و فرموده خدای متعال تحقق یافت: «ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون»^(۳): همانا عهد ما درباره بندگانمانی که به رسالت فرستادیم، پیشی گرفته است. که البته آنها پیروزمندان خواهند بود. و همواره سپاه ما غلبه خواهند یافت.

۱. کبری الحركات الإسلامية فی العصر الحديث، تألیف: دکتر محمدعلی الضناوی، چاپ قاهره. ص ۱۵۰.

۲. الموسوعة الحریکة، چاپ بیروت، ص ۱۶۳.

۳. قرآن مجید - سوره صافات، آیه ۱۷۳-۱۷۱.

استاد فتحی یکن پس از اعلام شناسایی اسرائیل از سوی ایران در دوران شاه می گوید:

«عربها باید در ایران در جستجوی نواب و برادران نواب باشند... ولی کشورهای عربی تاکنون این را درک نکرده اند و ندانسته اند که حرکت اسلامی به تنهایی پشتیبان مسائل مسلمانان در خارج جهان عرب است. آیا در ایران نواب دیگری ظاهر می شود؟»^(۱)

بنابراین، استاد یکن در انتظار نواب دیگری است. پس - شما را به خدا - چرا وقتی نواب و آن کس که بزرگتر از نواب است آمد، گروهی چهره برافروختند و عده ای دیگر تب کردند؟!

مجله المسلمون که از سوی اخوان المسلمین منتشر می شد، در یکی از شماره های خود تحت عنوان «با نواب صفوی» می نویسد: «شهید عزیز - زنده یاد - روابط تنگاتنگی با المسلمون داشت و در ژانویه ۱۹۵۴ به عنوان مهمان در دفتر مجله در مصر اقامت کرد»^(۲).

این مجله سپس دیدگاه نواب صفوی را درباره بازداشت اخوان چنین نقل می کند:

«وقتی مردان اسلام در همه جا مورد سرکوب طاغوتیان واقع می شوند، مسلمانان از اختلافات مذهبی چشم پوشیده و شریک درد و اندوه برادران ستمدیده شان می شوند. بی تردید ما با مبارزه اسلامی مان می توانیم نقشه دشمنان به منظور تفرقه اندازی میان مسلمانان را خنثی کنیم. وجود مذاهب اسلامی ضرری ندارد و ما نمی توانیم آن را ملغی کنیم، آنچه باید برای توقف و منع آن بکوشیم، سوءاستفاده از این وضع به سود غرضورزان است»^(۳).

در پایان مقاله، مجله به نقل از نواب صفوی می نویسد:

«ما اطمینان داریم که عاقبت کشته خواهیم شد. امروز نباشد فردا خواهد بود، ولی خونها و فداکاریهای ما اسلام را زنده خواهد کرد و آن را به خیزش و خواهد داشت.

۱. الاسلام فکرة و حرکت و انقلاب، چاپ بیروت، صفحه ۵۶.

۲. المسلمون، سال پنجم، شماره اول چاپ دمشق، مورخ آوریل ۱۹۵۶، صفحه ۷۳.

۳. همان، صفحه ۷۶.

اسلام امروز به این خونها و فداکاریها نیاز دارد و بی آن، هرگز بپا نخواهد خواست».

پیش از آنکه این بخش از روابط اخوان المسلمین با شیعیان را به پایان ببریم، اشاره می‌کنیم که استاد عبدالمجید الزندانی، دبیرکل اخوان المسلمین تا دو سال گذشته در یمن شمالی (که اکنون در زندان است^(۱)) شیعی بود. و شمار فراوانی از اخوان یمن شمالی از شیعیان هستند. اکنون بار دیگر بازمی‌گردیم به موضوع جماعت تقریب تا به سخن عضو برجسته جماعت، رهبر بزرگ، محمود شلتوت شیخ الازهر گوش فرا دهیم. وی می‌گوید:

«من به فکر تقریب به عنوان یک خط مشی صحیح ایمان آوردم و از روز اول در جماعت آن سهیم شدم.»^(۲)

سپس می‌گوید:

«الازهر شریف اکنون به حکم اصل (اصل تقریب میان اعضای مذاهب گوناگون) گردن می‌نهد و مقرر می‌دارد که فقه مذاهب اسلامی از سنی گرفته تا شیعی را بررسی کند؛ بررسی که بر دلیل و برهان استوار است و از تعصب به این و آن خالی است.»^(۳)

وی سپس چنین ادامه می‌دهد:

«کاش می‌توانستم درباره جلسات دارالتقریب سخن بگویم. آنگاه که مصری در کنار ایرانی یا لبنانی یا عراقی یا پاکستانی یا دیگران از سایر ملل اسلامی می‌نشینند، حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی در کنار امامی و زیدی گرد یک میز می‌نشینند و صداهایی به گوش می‌رسد که در آن علم، تصوف و فقه است و افزون بر این در آن روحیه اخوت، طعم مودت، محبت و همکاری در عرصه علم و عرفان است.»^(۴)

شیخ شلتوت اشاره می‌نماید که بعضیها به گمان اینکه هدف از فکر تقریب، لغو مذاهب یا ادغام آنها در یکدیگر است، با این فکر به ستیز برخاستند:

* در تاریخ کتابت این بحث وی در زندان بود و اکنون رهبری حرکت اسلامی یمن را بعهده دارد.

۲- الوحدة الإسلامية، صفحات: ۲۰.

۳- همان، ص ۲۳.

۴- همان، ص ۲۴.

«افراد تنگ نظر با این فکر ستیز ورزیدند، همچنان که گروه دیگری از غرضورزان بدخواه با آن جنگیدند. هیچ امتی از این گونه افراد خالی نیست. آنان که تضمین بقا و معیشت خود را در تفرقه می یابند با آن جنگیدند، و آدمهای بددل و دارندگان هوا و هوسها و گرایشهای خاص با آن مبارزه کردند؛ اینها و آنها کسانی هستند که برای سیاستهای تفرقه افکن قلم خود را می فروشند! سیاستهایی که با شیوه های مستقیم و غیرمستقیم با هر حرکت اصلاحی مبارزه می کند و بر سر راه هر کاری که باعث اتحاد مسلمانان است می ایستد».

قبل از اینکه الازهر را ترک بگوییم، بیایید به فتوایی شیخ شلتوت که در خصوص مذهب تشیع صادر کرده است گوش فرا دهیم. در بخشی از این فتوا آمده است:

«مذهب جعفری مشهور به مذهب شیعه اثنی عشری، مذهبی است که همچون سایر مذاهب اهل سنت، تعبد به آن شرعاً جایز است و مسلمانان باید این را بدانند و از تعصب ناحق نسبت به مذاهب خاص رهایی یابند، زیرا دین خدا و شریعت او وابسته به مذهبی خاص یا محدود به یک مذهب نیست. پس همه آنها اجتهاد دارند و نزد خدای متعال پذیرفته شده اند».

از جماعت تقریب که بگذریم به شمار بی پایانی از اندیشمندان مسلمان می رسیم که نخست از شیخ محمد غزالی شروع می کنیم که می گوید:

«اعتقادات از گزند آشفستگی که سیاست حکومت دچار آن شد در امان نماند، زیرا شهوتهای برتری جویی و انحصارطلبی بزور چیزیهایی وارد آن کرد که در آن نیست و از آن پس مسلمانان به دو بخش بزرگ شیعه و سنی تقسیم شدند، با اینکه هر دو گروه به خدای یکتا و به رسالت محمد(ص) ایمان دارند و در جمع کردن عناصر اعتقادی که باعث استواری دین و موجب رهایی است، هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد».^(۱)

وی در همان صفحه می افزاید:

«با اینکه من در بسیاری از احکام خود نسبت به امور، نظری برخلاف شیعه دارم، ولی

۱. کیف نفهم الاسلام، ص ۱۴۲.

معتقد نیستیم که هر کس با نظرم مخالفت کند گناهکار است، موضع من در قبال پاره ای از بعضی آرای فقهی رایج در میان اهل سنت نیز همین است.»

وی در جای دیگر از کتاب خود می گوید:

«سرانجام شکاف میان شیعه و سنی را به اصول عقیده مربوط نمودند! تا دین یکپارچه، دو پاره شود و امت واحد به دو شعبه منشعب شوند که هر یک در کمین دیگری نشسته، بلکه در انتظار مرگ او باشد! هر کس حتی اگر با یک کلمه به این دو دستگی کمک کند، آیه زیر شامل حال او می شود: «ان الذین فرّقوا دینهم و كانوا شیعاً لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما كانوا یفعلون»^(۱) - آنان که دین را پراکندند و در آن فرقه فرقه شدند، آنان به کار تو نیایند. کار آنها همانا به خدا است و سپس خداوند به کیفر آنچه انجام دادند آگاهشان خواهد ساخت - بدان که پیشی جستن در تکفیر به هنگام مجادله آسان است و اثبات کفر حریف از طریق نتیجه گیری از سخن خود وی در گرما گرم بحث امکان پذیر!»^(۲)

سپس شیخ محمد غزالی می گوید:

«هر دو گروه ارتباط خود را با اسلام براساس ایمان به کتاب خدا و سنت پیامبرش استوار می سازند و بر سر اصول فراگیر این دین به طور مطلق اتفاق نظر دارند، پس اگر در فروع فقهی و تشریحی شاخه شاخه می شوند، همه مذاهب اسلامی در اینکه مجتهد اجر می برد چه خطا کند و چه به حق برسد، با هم برابرند... وقتی وارد عرصه فقه تطبیقی (مقایسه ای) می شویم و اشکال و اختلاف فقهی را که بین این یا آن نظر و بین صحیح یا ضعیف شمردن یک حدیث پیش می آید، بررسی می کنیم، می بینیم که فاصله میان شیعه و سنی به همان مقدار است که بین مذهب فقهی ابوحنیفه، مذهب فقهی مالکی یا شافعی وجود دارد... ما همه را در جستجوی حقیقت یکسان می بینیم، هر چند شیوه ها متفاوت است.»^(۳)

در کتاب نظرات فی القرآن شیخ غزالی نیز می بینیم که وی گفته های یکی از علمای شیعه را می آورد و در حاشیه ص ۷۹ آن کتاب درباره وی می گوید:

«او از فقها و ادبای بزرگ شیعه است. به بیان تمام سخنان وی می پردازیم زیرا بعضی از ناپخته ها گمان می کنند که شیعیان از اسلام بیگانه اند و از راه آن منحرف

۱. قرآن مجید، سوره انعام، آیه ۱۵۹.

۲. کیف نفهم الاسلام، صفحه ۱۴۳.

۳. همان، صفحه ۱۴۵ و ۱۴۴.

شده اند. در باب اعجاز مطالبی بازگو خواهد شد که موجب آشنایی بیشتر با شیعیان می گردد.»

وی در حاشیه یکی از صفحات همان کتاب هنگام معرفی یک عالم دیگر (هبة الدین حسینی) می گوید:

«از علمای گرانقدر شیعه است و ما به عمد خلاصه سخن او را می آوریم تا برای خواننده مسلمان بلندای علم این عالم نسبت به ماهیت اعجاز و در نتیجه میزان تقدیس کتاب خدا از سوی شیعیان روشن شود.»^(۱)

بنابراین شیخ غزالی یکی از مهمترین متفکران اخوان المسلمین اینگونه درباره شیعیان سخن می گوید و تمام توهمات ساده لوحانه را کار می زند تا با نور حقیقت، تاریکی جهل و کینه توزی و منافع تنگ نظرانه را از میان بردارد.

دکتر صبحی الصالح می گوید: «در احادیث امامان شیعه نیز جز آنچه موافق سنت پیامبر است، روایت نشده است.»^(۲) سپس می افزاید: «دومین منبع شریعت، سنت پیامبر پس از کتاب خدا جایگاه بزرگی نزد آنان دارد.»

استاد سعید حوی درباره بخشهای اداری دارالاسلام هنگام گسترش آن سخن می گوید:

«از نظر علمی وضعیت جهان اسلام این است که اسلام یا از مذاهب فقهی تشکیل یافته و یا مذاهب اعتقادی، و هر مذهب بر منطقه ای چیره است. آیا مانعی شرعی وجود دارد که سد راه در نظر گرفتن این مطالب در تقسیم بندیهای اداری باشد؟ پس منطقه ای که زبان واحدی دارد باید یک ایالت داشته باشد. منطقه شیعی نشین باید یک ایالت باشد و منطقه دارای مذهب فقهی یکسان باید یک ایالت داشته باشد. هر ایالت حکمران خود را انتخاب کند و در عین حال زیر نظر حکومت مرکزی قرار گیرد.»^(۳)

این اعتراف روشن و آشکار یکی از سران اخوان المسلمین امروز است به اینکه تعدد مذاهب از جمله شیعه، بر اسلام مردم و دینشان خدشه وارد نمی سازد و نیز اینکه شیعیان در سایه دارالاسلام باید از خود امیری داشته باشند.

۱. نظرات فی القرآن، چاپ قاهره، حاشیه صفحه ۱۵۸.

۲. معالم الشریعة الاسلامیة، چاپ بیروت، ص ۵۲.

۳. الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۵.

پژوهشگر مسلمان دکتر مصطفی شکعه می گوید:

«امامیه اثنی عشری همین جمهور شیعیان هستند که این روزها در بین ما زندگی می کنند و ما اهل سنت با آنان روابط محبت آمیز داریم و در جهت تقریب مذاهب تلاش می شود زیرا جوهره دین یکی است و اساس آن اصیل است و اجازه دوری از یکدیگر را نمی دهد»^(۱).

وی سپس درباره این گروه که امروز اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می دهد و راجع به اعتدال آنها می گوید:

«آنها از سخنانی که بر زبان فرقه ها جاری شده است بیزارند و آن را کفر و گمراهی می شمارند»^(۲).

شیخ بزرگوار امام محمد ابوزهره در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می گوید: «بی تردید شیعه یک فرقه اسلامی است. البته فرقه هایی چون سبئیه که قائل به الوهیت علی هستند و امثال آنان را باید از شیعه جدا بدانیم (البته معلوم است که سبئیه در نظر شیعه کافرند) و شکی وجود ندارد که تمام اعتقادات شیعه براساس نص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر است». وی همچنین می گوید: «آنها به همسایگان سنی خود مهر می ورزند و از آنها دوری نمی کنند»^(۳).

دکتر عبدالکریم زیدان یکی از مهمترین رهبران اخوان المسلمین عراق می نویسد:

«مذهب جعفری در ایران، عراق، هندوستان و پاکستان و لبنان وجود دارد و در شام و دیگر کشورها نیز دارای پیروانی است. میان فقه جعفری و مذاهب دیگر، بیش از اختلاف بین هر مذهب با مذهبی دیگر، چیز دیگری وجود ندارد»^(۴).

استاد سالم بهنساوی که یکی از اندیشمندان اخوان است و در کتاب با اهمیت خود السنه المفتری علیها به تفصیل به این موضوع پرداخته است، در پاسخ به

۱. اسلام بلا مذاهب، ص ۱۸۲.

۲. همان، ص ۱۸۷.

۳. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۵۲.

۴. المدخل لدراسة الشریعة الاسلامیه ص ۱۲۸.

کسانی که ادعا می‌کنند شیعیان قرآنی غیر از قرآن ما دارند می‌گویند: «قرآن موجود در بین اهل سنت همان است که در مساجد و خانه‌های شیعیان موجود است.»^(۱) و نیز می‌گویند: «... شیعه جعفری (اثنی عشری) اعتقاد دارد هر کس قرآن را که امت از صدر اسلام بر سر آن اتفاق نظر دارند تحریف کند کافر است»^(۲). وی به پاسخ گوئی خود بر محب الدین خطیب و احسان ظهیر در موضوع تحریف قرآن! ادامه می‌دهد و رساله‌ای در صفحات ۶۸ تا ۷۵ کتاب خود می‌آورد که حاوی نظرات و آراء بسیاری از علما و مجتهدان شیعه در مورد این ادعاهاست و به نقل از آیت الله خوئی می‌آورد: «آنچه میان مسلمانان شناخته شده است این است که تحریفی در قرآن واقع نشده است و آنچه در دست داریم تمامی قرآن است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردید»^(۳). و از شیخ محمدرضا مظفر نقل می‌کند: «آنچه اکنون در دست داریم و تلاوت می‌کنیم همان قرآنی است که بر پیامبر نازل شد و هر کس جز این ادعا کند دروغگو، مغلطه گو یا مشکوک است و جملگی این مدعیان در مورد کلام خدا از راه صواب خارج شده‌اند. (لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه)». سپس از امام کاشف الغطاء نقل می‌کند: «... و اینکه همگی اجماع و اتفاق نظر دارند که در قرآن، نقص، اضافه یا تحریف وجود ندارد».

البته نظرهای فراوانی وجود دارد که در صفحات مذکور می‌توان بدانها رجوع کرد. در مورد بعضی روایتهای نادرست که ممکن است بعضی‌ها بدان استناد کنند، باید گفت که این روایتهای محکوم و مردود است. نظیر آنها نزد اهل سنت هم موجود است و آنها نیز محکوم به شمار می‌رود^(۴). استاد بهنساوی درباره مسئله عصمت می‌گوید:

«عصمت که اهل سنت منکر آن می‌شوند، اگر هر دو گروه آن را به گونه‌ای که نزد امامان دوازده گانه وجود داشته، بفهمند دیگر مطلبی میان دو گروه پیش نمی‌آید که منجر به این شود که هر یک دیگری را تکفیر کند. چون آن معنایی که امامان قبول دارند در اعتقادات اهل سنت خروج از دین محسوب نمی‌شود. انکار عصمت امری نظری است زیرا در نصوصی که اهل سنت به صحت آن اعتقاد دارند

۱. السننه المفتری علیها، ص ۶۰.

۲. همان، ص ۲۶۳.

۳. همان، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۷۴.

وارد نشده است. و همانطور که روشن است، کفر تنها بر انکار امور ثابت در قرآن و سنت مترتب می شود و اینکه انکارکننده نسبت به این مطلب آگاهی داشته باشد. پس اگر ناآگاه باشد یا به عدم صحت روایت معتقد شود کافر نیست، اگر حجت شرعی را بر او اقامه نکنیم.^(۱)

از استاد بهنساوی نزد استاد انور جندی و کتابش *الاسلام و حركة التاريخ* می رویم. وی می گوید:

«تاریخ اسلام سرشار از اختلافات و مناقشات فکری و کشمکش سیاسی میان اهل سنت و شیعه است. تجاوزگران بیگانه از جنگهای صلیبی تا به امروز کوشیده اند تا به این اختلاف دامن بزنند و تأثیرات آن را عمق ببخشند تا وحدت جهان اسلام کامل نشود. به همین دلیل حرکت غرب گرایی در پی تفرقه اندازی میان اهل سنت و شیعه و برانگیختن دشمنی میان آنها بود. اهل تسنن و تشیع همگی متوجه این توطئه ها بوده و برای تنگتر کردن محدوده اختلاف تلاش کردند.»^(۲)

اکنون آیا دریافته ایم چه کسی این فتنه حرام را برانگیخته است؟ چه کسی از آن سود می برد؟ آیا فهمیده ایم که این شیطان است که به تفرقه و تکفیر یکدیگر دعوت می کند در حالی که اختلاف بسیار کمتر از آن است که فریب خوردگان این شیطان تصور می کنند؟ استاد جندی می گوید:

«واقعیت این است که اختلاف میان سنی و شیعی چیزی بیش از اختلاف میان مذاهب^(۳) چهارگانه نیست.»

برای اینکه دچار این توهم نشویم که تسنن و تشیع یک چیزند و در تاریخ آنان غلوکنندگان نبوده اند از استاد جندی می خوانیم:

«جا دارد پژوهشگر در تشخیص شیعیان از غلات هشیار باشد. امامان شیعه خود به اینان حمله کرده اند و نسبت به دسیسه های آنان هشدار داده اند.»^(۴)

استاد سمیع عاطف الزین (مؤلف کتاب *الاسلام و ثقافة الانسان*) کتابی نوشته

۱. الاسلام و حركة التاريخ، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. ن، امه. ۱۲۴، ص

۴. همان، ص ۴۲۱.

است به نام المسلمون... من هم؟ که در آن موضع سنی و شیعه را بررسی می کند. وی در مقدمه کتاب خود می گوید:

«خواننده گرامی از شما چه پنهان! آنچه موجب تألیف این کتاب گردید، دو دستگی کورکورانه ای است که امروزه در جامعه ما پدید آمده است؛ به ویژه دودستگی میان مسلمان شیعی و مسلمان سنی که می بایست با محو جهل، آن نیز محو می شد، ولی متأسفانه همچنان در دل‌های بیمار ریشه هایی دارد زیرا منشأ این دو دستگی آن قشری است که براساس ایجاد نفاق بر جهان اسلام حکومت رانده است. آن گروه از دشمنان این دین اند که گویی جز همانند زالوهای خون آشام، نمی توانند زندگی کنند. برادر مسلمان شیعی و برادر مسلمان سنی! مهمترین حقایق این اختلاف بر سر فهم قرآن و تسنن و تشیع را برایتان بازگو خواهم کرد که اینها هیچ گاه اختلاف بر سر اصل قرآن و سنت نبوده، بلکه اختلاف بر سر فهم قرآن و سنت بوده است.»^(۱)

استاد سمیح عاطف الزین در پایان کتاب خود می گوید:

«پس از اینکه از مهمترین دلایلی که امت را عرصه گاه توفان ساخته است مطلع شدیم، این کتاب را با این سخن به پایان می بریم که ما به عنوان مسلمانان، به ویژه در این دوران، وظیفه داریم به انحرافات کسانی که مذاهب اسلامی را وسیله ای برای گمراه سازی و بازی با اندیشه ها و افزایش تردیدها قرار داده اند پاسخ بدهیم.» «و باید روحیه منفور فرقه گرایی را محو کنیم و راه را بر کسانی که خصومت در دین را ترویج می کنند ببندیم تا مسلمانان همانند گذشته به صورت یک گروه واحد، همکار و دوستدار هم بازگردند نه گروههای متعدد، متخاصم و دور از یکدیگر.» «آنها باید به سعه صدر و همکاری خلفای راشدین اقتدا کنند.»^(۲)

ابوالحسن ندوی آرزو می کرد که میان شیعه و سنی نزدیکی ایجاد کند. وی به مجله اسلامی مصری الاعتصام (محرم ۱۳۹۸ هـ) می گوید:

«اگر این کار انجام شود - منظور نزدیکی و تقریب است - انقلابی بی نظیر در تاریخ تجدید اندیشه اسلامی ایجاد خواهد شد.»

استاد صابر طعیمه می گوید:

۱. المسلمون... من هم؟، مقدمه، صفحه ۹.

۲. همان، ص ۹۹ - ۹۸.

«جا دارد گفته شود که میان شیعه و سنی در اصول کلی اختلافی وجود ندارد و آنها همگی یکتاپرستند. اختلاف تنها بر سر فروع است که به اختلاف میان خود مذاهب اهل تسنن (شافعی، حنبلی و...) همانندی دارد. آنان به اصول دین آنگونه که در قرآن کریم و سنت پیامبر آمده است، ایمان دارند. همچنین به تمام آنچه باید بدان ایمان آورد، ایمان دارند و اینکه کسی که از احکام ضروری دین خارج شود اسلام او باطل است. حق این است که تسنن و تشیع دو مذهب از مذاهب اسلام هستند که از کتاب خدا و سنت پیامبر الهام می گیرند.»^(۱)

علمای اصول فقه اعتقاد دارند که اگر مجتهدان شیعه کاملاً موافق نباشند، اتفاق نظر حاصل نمی شود، همچنان که اگر مجتهدان اهل تسنن موافق نباشند اتفاق نظر به دست نمی آید. استاد عبدالوهاب خلاف می گوید:

«برای اجماع چهار رکن وجود دارد و شرعاً منعقد نمی شود مگر به تحقق ارکان چهارگانه. دومین رکن این است که همه مجتهدان در خصوص واقعه و در زمان وقوع آن، صرف نظر از کشور، نژاد یا فرقه شان، بر سر حکم شرعی توافق کنند. اگر در مورد واقعه تنها مجتهدان حرمین یا تنها مجتهدان عراق یا مجتهدان حجاز یا مجتهدان اهل بیت یا مجتهدان اهل سنت، بدون مجتهدان شیعه، توافق کنند، با این توافق خاص شرعاً اجماع منعقد نمی شود، زیرا اجماع منعقد نخواهد شد مگر با اتفاق عمومی میان همه مجتهدان جهان اسلام در وقت حادثه و اعتباری به غیر مجتهدان نیست.»^(۲)

اگر موافقت شیعه برای حصول اجماع مسلمانان ضروری باشد، پس آیا بعد از این یک فرقه گمراه! و در آتش! محسوب خواهد بود؟!
استاد احمد ابراهیم بیک، استاد شلتوت و ابوزهره و خلاف، در کتابش علم اصول الفقه و بلیه تاریخ التشريع الاسلامی در بخش ویژه تاریخ تشريع، می گوید:

«شیعه امامیه مسلمان اند و به خدا و پیامبر و قرآن و به تمام آنچه محمد صلی الله علیه و آله وسلم آورده است ایمان دارند. مذهب آنها بر سرزمین ایران حکمفرماست.»^(۳)

۱. تحدیات امام العروبة و الاسلام، ص ۲۰۸.

۲. علم اصول الفقه، چاپ ۱۴، ص ۴۶.

۳. علم اصول الفقه و بلیه تاریخ التشريع الاسلامی، چاپ دارالانصار، بخش ویژه «تشريع»، ص ۲۱.

سپس می گوید:

«شیعه امامیه مسلمانانی هستند که به خدا و پیامبر و قرآن و هر آنچه حضرت محمد(ص) آورده است ایمان دارند و مذهب آن در سرزمین ایران حاکم است». و نیز: «از میان شیعیان در دورانهای قدیم و معاصر، فقهای بسیار بزرگ و علمایی در هر علم و هنر برخاسته اند. آنان ژرف اندیش و دارای اطلاعات وسیعی هستند و تألیفات آنان سر به صدها هزار می زند و من به بسیاری از آنها مطلع شده ام»^(۱).

وی در حاشیه همان صفحه از کتاب خود می گوید: «در میان شیعه «غلات» وجود دارند که با اعتقادات خود از دایره اسلام خارج شده اند، و آنها از سوی عموم شیعه امامیه مورد اعتناء نیستند».

پس از این گواهیهای فراوان و بی پایان علمای امت مایلم اشاره کنم به آنهایی که می کوشند فتوای ابن تیمیه را بر ضد رافضه! - در برگیرنده بسیاری از فرقه های شیعی - تکرار کنند و سعی می کنند این فتوا را به رخ شیعه امامیه اثنی عشری بکشند و در نتیجه از آن، بر ضد انقلاب اسلامی ایران سوءاستفاده نمایند... آنها دچار چند اشتباه مهم شده اند:

۱. آنها نپرسیدند که چرا در تاریخ اسلام قبل از این تیمیه چنین فتوایی یافت نمی شود؟ به رغم اینکه ابن تیمیه در قرن هفتم هجری زندگی می کرد (یعنی پس از گذشت بیش از ۶ قرن از موجودیت شیعه).

۲. از درک دوران ابن تیمیه و ناهنجاریهایی که جامعه اسلامی به هنگام تجاوز خارجی با آن روبه رو شد عاجز ماندند.

۳. در گرماگرم کینه تیزی علیه انقلاب اسلامی ایران - و موضع گیری منفی سیاسی علیه آن - به خود زحمت ندادند که بررسی کنند آیا واژه «رافضه» که ابن تیمیه ذکر کرده، بر شیعه امامیه اثنی عشری منطبق است یا خیر؟

استاد انورالجنیدی در کتاب می گوید: «رافضه غیرسنی و شیعه است».^(۲) امام محمد ابوزهره در کتاب خود درباره، ابن تیمیه به بررسی برخی فرقه های شیعه چون زیدیه و اثنی عشریه می پردازد، بی آنکه به هیچ گونه موضع منفی ابن تیمیه درقبال آنها اشاره نماید. ولی به هنگام ذکر اسماعیلیه، می گوید: «این همان فرقه ای

۱. همان، ص ۲۲.

۲. الاسلام و حركة التاريخ، ص ۲۴۲.

است که ابن تیمیه موضعی برضد بعضی وابستگان به آن داشته است. وی با قلم، زبان و شمشیر خود با آنان جنگید.^(۱) از این رو، امام ابوزهره در بررسی این فرقه، به قول خودش، به دلیل موضع ابن تیمیه درقبال آن، به طور مفصل سخن می گوید.

* * *

این بود موضع پاره ای از حرکتهای و رهبریهای اسلامی درقبال این جنجال ساختگی درباره مسئله شیعی و سنی. انقلاب اسلامی ایران که در آغاز ۱۹۷۸ شعله‌ور شد، روح امت اسلام در طول یک محور ممتد از طنجه تا جاکارتا را بیدار کرده است. توده های مسلمان به یاد پیروزیهای درخشان صدر اسلام به تهران و قم چشم دوختند. با پیشرفت انقلاب، توده های پیش از پیش به سوی آن روی آوردند، توده هایی که شادی و سرور خود را در خیابانهای قاهره، دمشق، کراچی، خارطوم، استانبول و بیت المقدس و در هر جا که مسلمانان حضور دارند، به نمایش می گذاشتند.

در آلمان غربی استاد عصام عطار یکی از رهبران تاریخی جنبش اخوان المسلمین که به اخلاص، جهاد طولانی و پاکدامنی انقلابی شناخته شده است، مردی که در برابر هیچ حکمرانی کرنش نکرد و به کاخ هیچ امیری نزدیک نشد، یک کتاب کامل راجع به تاریخ و ریشه های انقلاب ایران نوشت. وی در کنار انقلاب ایستاد و به منظور تبریک و تهنیت گفتن و حمایت، بارها برای امام خمینی تلگراف فرستاد. سخنان ضبط شده وی بر روی نوار که از انقلاب حمایت می کرد، در بین جوانان مسلمان دست به دست می شد. وی همچنین در مجله الرائد که آنرا منتشر می سازد، به تأیید و تشریح مواضع انقلاب پرداخت.

در سودان موضع جنبش اخوان المسلمین و موضع جوانان مسلمان دانشگاه خارطوم از جالبترین مواضعی بود که پایتختهای کشورهای اسلامی شاهد آن بود؛ جایی که آنان برای تظاهرات تأیید بیرون آمدند. دکتر حسن ترابی - رهبر حرکت در سودان که به فرهنگ گسترده و پختگی سیاسی مشهور است - به ایران سفر کرد و با امام خمینی دیدار نمود و تأیید خود را نسبت به انقلاب و رهبری آن اعلام داشت.

۱. ابن تیمیه، تألیف: محمد ابوزهره، ص ۱۷۰.

در تونس مجله المعرفه (ارگان گرایش اسلامی) در کنار انقلاب ایستاد. پیروزی آن را تبریک گفت و همه مسلمانان را به یاری آن خواند. موضوع تا آنجا بالا گرفت که استاد راشد غنوشی رهبر حرکت اسلامی تونس در همان مجله طی مقاله ای امام خمینی را برای امامت مسلمانان نامزد کرد که بعداً به تعطیل مجله و بازداشت رهبران حرکت به دست حکومت بورقیبه انجامید.

استاد غنوشی معتقد است که گرایش اسلامی معاصر «به دست امام البنا، مودودی، قطب و امام خمینی نمایندگان مهمترین گرایشهای اسلامی در حرکت اسلامی معاصر تبلور یافته و شکل روشنی به خود گرفت.»^(۱)

وی همچنین اظهار می دارد: «با پیروزی انقلاب در ایران، اسلام دوران ارگانیک تازه ای را شروع کرد.»^(۲) وی در کتاب خود، تحت عنوان «منظور ما از اصطلاح حرکت اسلامی چیست؟» چنین می گوید:

«... منظور ما گرایشی است که از مفهوم اسلام جامع برمی خیزد تا جامعه مسلمان و دولت اسلامی را براساس آن بینش جامع برپا دارد. این مفهوم بر سه گرایش بزرگ انطباق می یابد: اخوان المسلمین، جماعت اسلامی در پاکستان و حرکت امام خمینی در ایران.»^(۳)

همچنین می گوید:

«در ایران روندی آغاز شده که چه بسا از مهمترین تحولات ممکن در مسیر جنبشهای رهایی بخش در تمام منطقه باشد و آن رهایی اسلام از تسلط حکومتهایی است که می کوشند آن را در برابر موج انقلاب در منطقه به کار گیرند.»^(۴)

در لبنان تأیید حرکت اسلامی نسبت به انقلاب روشنتر و ژرفتر بود. استاد فتحی یکن رهبر حرکت و مجله معتبر وی الامان موضع اسلامی انقلابی و آبرومندانه ای درقبال انقلاب اتخاذ کرد. استاد یکن بارها از ایران دیدن کرد. در جشنهای آن

۱. الحركة الإسلامية والتحديث، راشد الغنوشي - حسن الترابي، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۱۷.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۴.

شرکت و در تأیید آن سخنرانیها نمود.

در اردن استاد محمد عبدالرحمن خلیفه دبیرکل اخوان المسلمین، در قبل و بعد از دیدار از ایران، تأیید خود را نسبت به انقلاب اعلام کرد. همچنین ابراهیم زیدکیلانی از ملک حسین خواست که از سر راه کنار برود (!). استاد یوسف العظم قصیده مشهور خود را سرود که در چند مجله، از جمله الامان منتشر شد و در آن مسلمانان را به بیعت با امام خمینی دعوت نمود. وی در پایان آن می گوید:

دروود بر خمینی رهبر و پیشوای ما... کاخ ستم را برانداخت و از آتش نهراسید.
ما از خون خود به وی نشان داده ایم... و به پیش تاخته ایم
کفر را شکست می دهیم و تاریکی را پشت سر می نهیم... تا جهان بار دیگر در
روشنایی و صلح باشد^(۱)

در مصر، نشریات الدعوة، الاعتصام و المختار الاسلامی در کنار انقلاب ایستادند و بر اسلامیت آن تأکید کردند و از انقلاب و رهبر آن حمایت نمودند. وقتی تجاوز صدام به ایران آغاز شد، الاعتصام در روی جلد خود نوشت: «رفیق تکریتی... شاگرد میشل عفلق که می خواهد قادسیه جدیدی در ایران اسلامی بسازد»^(۲)

باز الاعتصام و در همان شماره، با عنوان علل فاجعه نوشت:^(۳)

۱. «ترس از گسترش انقلاب اسلامی در عراق» و سپس افزود: «صدام حسین اعتقاد داشت که دوران انتقالی که ارتش ایران می گذراند، یعنی تبدیل آن از ارتش شاهنشاهی به ارتش اسلامی، یک فرصت طلایی و تکرارناشدنی برای نابودسازی این ارتش است؛ پیش از آنکه در پرتو ایدئولوژی اسلامی، افسران و سربازان به یک قدرت شکست ناپذیر تبدیل شوند.»

استاد جابر رزق یکی از برجسته ترین روزنامه نگاران اخوان المسلمین در الاعتصام در تبیین علل جنگ می نویسد: «درست در همان زمان که این جنگ

۱. بالخمینی زعیماً و اماماً هَذَا صرح الظلم لا یخشی الحمام
قد منحناه و شاحاً و وساماً من دماننا و مضیننا للأمام
نهزم الشرك و نجتاج الظلام لیعود الی کون نوراً و سلاماً
۲. الاعتصام، شماره مورخ ذی الحجة ۱۴۰۰، اکتبر ۱۹۸۰.
۳. همان، صفحه ۱۰.

شعله‌ور شد، تمام نقشه‌های توطئه‌گرانه آمریکا علیه ملت مسلمان ایران همزمان شکست خورد.^(۱) وی همچنین می‌گوید: «صدام حسین فراموش کرد که با ملتی خواهد جنگید که شمار نفوس آن چهار برابر ملت عراق است و این ملت تنها ملت مسلمانی است که توانست علیه امپریالیسم صلیبی - یهودی انقلاب کند.»^(۲) وی ادامه می‌دهد:

«ملت ایران با تمام گروه‌ها و سازمان‌های آن مصمم به ادامه جنگ تا پیروزی و سرنگونی رژیم خون آشام بعث است... چنین بسیج معنوی و روانی میان افراد ملت ایران سابقه نداشته است. میل به شهادت صورت مسابقه و پیشتازی به خود گرفته است. ملت ایران کاملاً اطمینان دارد که سرانجام پیروزی از آن انقلاب اسلامی ایران خواهد بود.»

استاد جابر رزق شرح می‌دهد که هدف استعمار از جنگ، تلاش برای سرنگونی انقلاب است. وی می‌گوید: «... با سرنگونی نظام انقلابی ایران خطری که این نوع طاغوتها را تهدید می‌کند از بین می‌رود. آنها از تصور احتمال انقلاب ملت‌ها برضد آنها و سرنگون شدن به همان نحو که ملت مسلمان ایران شاه را سرنگون ساخت، به خود می‌لرزند». در پایان مقاله می‌گوید: «ولی حزب الله پیروز است و از جهاد و شهادت گریزی نیست و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز».

پس جوهره جنگ این است نه آنچه دار و دسته سعودیها و بعضی ساده اندیشان که چیزی از این جهان نمی‌دانند، تکرار کرده می‌گویند: ایران شیعی می‌خواهد نظام سنی در عراق را سرنگون کند. این ناینایی چقدر غم انگیز است! چقدر جنایتکار است آن کس که این جهل و کینه را در دل‌های مردم می‌کارد!

الاعتصام بر روی جلد خود تیتراژ: «انقلابی که محاسبات را تجدید و موازنه‌ها را دگرگون ساخت»^(۳) در همان شماره این پرسش را مطرح می‌کند: «چرا انقلاب ایران بزرگترین انقلاب در دوران معاصر به شمار می‌آید؟»^(۴) و در پایان مقاله که به مناسبت دومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی نگارش یافته است، نویسنده پس

۱. الاعتصام، شماره محرم ۱۴۰۱ هـ، دسامبر ۱۹۸۰، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۳۷.

۳. الاعتصام، شماره صفر، مورخ ۱۴۰۱ هـ، ۱۹۸۱ م.

۴. همان، صفحه ۳۹.

از اینکه درباره قدرت ارتش شاهنشاهی و ابزارهای سرکوبگری آن سخن می‌گوید، می‌افزاید: «با این همه انقلاب ایران پس از به خون غلتیدن هزاران شهید پیروز شد و بدین سان با فعالیت و نتایج مثبت خود و تأثیرات آنکه محاسبات را تجدید و موازنه‌ها را دگرگون ساخت، بزرگترین انقلاب در تاریخ معاصر گردید.»

از مصر به موضع تشکیلات جهانی اخوان المسلمین می‌پردازیم که به هنگام بحران گروگانهای جاسوس، بیانیه‌ای خطاب به «مسئولان حرکتهای اسلامی در تمام نقاط جهان» فرستاد که در آن آمده است:

«اگر موضوع تنها به ایران مربوط می‌شد، می‌توانست پس از درک شرایط پیرامونی، راه حل میانه‌ای را بپذیرد، ولی این اسلام و ملت‌های اسلامی در همه جا هستند که به صورت امانت به گردن تنها حکومت اسلامی جهان افتاده‌اند؛ حکومتی که با خون ملت خویش، در قرن بیستم و برای تثبیت حکومت الهی بر حکومت حاکمان و بر استعمار و صهیونیسم جهانی خود را جا انداخت.»

بیانیه به نگرش انقلاب ایران نسبت به کسی که می‌کوشد آن را تضعیف کند اشاره می‌کند و می‌گوید که چنین فردی از چهار حالت خارج نیست:

«یا مسلمانی است که نتوانسته عصر توفان اسلامی را درک کند و همچنان در دوران تسلیم به سر می‌برد. او باید از خدا طلب مغفرت کند و بکوشد با معانی جهاد و عزت در اسلام، کمبود درک خود را تکمیل کند. یا دست‌نشانده‌ای است که برای تأمین منافع دشمنان اسلام به زیان اسلام واسطه می‌شود و دم از برادری و حفظ آن می‌زند. یا یک مسلمان سست‌عنصری است که بدون داشتن نظر یا اراده‌ای، دیگران او را حرکت می‌دهند و یا یک منافق است که بندبازی می‌کند!»

وقتی تجاوز صدام به ایران اسلامی آغاز شد، سازمان بین‌المللی اخوان المسلمین بیانیه دیگری خطاب به ملت عراق صادر کرد و در آن به حزب بعث کافر (طبق تعبیر بیانیه) حمله کرد:

«این جنگ نیز جنگ آزادسازی مستضعفان، زنان و مردان و کودکان مستضعف نیست که وسیله‌ای برای دفاع و راه به جایی ندارند. ملت مسلمان ایران طی جهاد قهرمانانه و انقلاب اسلامی بنیان‌کن خود که در تاریخ بشریت منحصر بفرد است و تحت رهبری یک امام مسلمان که بی‌تردید مایه افتخار اسلام و مسلمانان است،

خود را از ستم و استعمار آمریکا و صهیونیسم رهایی بخشید».

بیانیه سپس در مورد هدفهای تجاوز صدام می گوید: «هدف صدام) ضربه زدن به حرکت اسلامی و خاموش ساختن شعله آزادسازی اسلامی است که از ایران برخاسته است». در پایان بیانیه خطاب به ملت عراق می گوید: «دژخیمان خود را بکشید. فرصتی از این بهتر به دست نخواهد آمد. سلاحتان را بر زمین بگذارید و به اردوی انقلاب بپیوندید، انقلاب اسلامی انقلاب شماست».

موضع جماعت اسلامی پاکستان در فتوای مولانا ابوالاعلی مودودی تجلی یافت که در مجله الدعوة - و در پاسخ به سؤال مجله درباره انقلاب اسلامی ایران - منتشر شد. آن عالم مجتهد که حرکت های اسلامی اتفاق نظر دارند که وی یکی از برجسته ترین پیشتازان آن در این قرن است، پاسخ داد:

«انقلاب امام خمینی یک انقلاب اسلامی است و دست اندرکاران آن جماعت اسلامی و جوانانی اند که در حرکت های اسلامی تربیت یافته اند و بر عموم مسلمانان و حرکت های اسلامی به طور اخص واجب است که این انقلاب را تأیید و در تمام زمینه ها با آن همکاری کنند».^(۱)

بنابراین، این یک موضع شرعی درقبال انقلاب است و آنچنان که مودودی مطرح می کند، اگر بخواهیم به اسلام پای بند باشیم، تأیید آن و همکاری با آن واجب است. دشمنی با انقلاب و به راه انداختن جنگ صلیبی برضد آن، آن هم از سوی چه کسی؟ از سوی گروههایی که جزو حرکت اسلامی قلمداد می شوند! از نظر شرعی این خلافکاری است و مخالفت با فتوای مجتهد بزرگ است.

پیش از آنکه مودودی را ترک کنیم، اشاره می نمایم که یک بار جوانی درباره عقب نشینی ابوالاعلی از فتوای خود با من سخن گفت و من از سخن این جوان خوش قلب! تعجب کردم که از دیگری نقل می کند و آن دیگری نیز به نوبه خود از «شخص مورد اعتماد»ی! نقل می کند! ولی به زودی تعجب من از بین رفت وقتی که دیدم دستهای پلیدی در پشت این شوخی بی مزه قرار دارند. راستی کیست شخصی که عقب نشینی آن عالم مجتهد را منتشر کرد؟ آیا سزاوارتر نبود که الدعوة

۱. مجله الدعوة، قاهره، ش ۲۹، اوت ۱۹۷۹.

فتوا را منتشر می کرد؟ ولی نه الدعوة و نه دیگری این کار را نکرده یا نخواهد کرد. اولین کسی که این مطلب را می داند، همان کسی است که این شوخی را آفرید، طبق معمول «ثقات» حرکت اسلامی امروز! ولی نکته جالب در این موضوع که حتی این «ثقه» نیز از آن بی خبر است، اینست که ابوالاعلی مودودی یک ماه پس از آن فتوا به رحمت ایزدی پیوست.

* * *

... موضع الازهر از سوی شیخ سابق الازهر در مصاحبه با نشریه الشرق الاوسط اعلام شد که می گوید: «امام خمینی برادری است مسلمان و یک مسلمان راستگو است.» سپس می افزاید: «مسلمانان با وجود مذاهب متفاوت در اسلام، برادر یکدیگرند و امام خمینی در زیر پرچم اسلام ایستاده است، همان گونه که من ایستاده ام».^(۱)

استاد فتحی یکن در آخرین کتاب خود که در بین جوانان حرکت اسلامی دست به دست می شود، در بررسی توطئه های استعمار و نیروهای بین المللی برضد اسلام می گوید:

«تاریخ نزدیک گواه گفته های ماست و آن تجربه انقلاب اسلامی ایران است که تمام نیروهای کافر جهان برای در نطفه خفه کردن آن پیاخته اند، به این دلیل که این انقلاب اسلامی و نه شرقی و نه غربی است».^(۲)

راستی جوان مسلمان امروز به چه کسی گوش فرا دهد؟ به ابوالاعلی مودودی و استاد فتحی یکن، یا نیمچه سواددارها و مدعیان اسلام و احیاناً غرضورزان مشکوک؟ آخرین مدرکی که در دسترس ماست سخنان مندرج در الدعوة است که اکنون از اتریش منتشر می گردد: «در جهان امروز بیداری فراگیر اسلامی مشاهده می شود که یکی از آثار آن انقلاب اسلامی ایران است که توانسته است - به رغم افت و خیزها - بزرگترین و قدیمی ترین و وحشیانه ترین و دشمنترین امپراتوریا با اسلام و مسلمانان را براندازد».^(۳)

۱. الشرق الاوسط، (چاپ لندن - جده)، شماره ۷۶۲، صفحه ۳.

۲. ابجدیات التصور الحرکی للعمل الاسلامی، ص ۴۸.

۳. مجله ماهانه الدعوة، چاپ وین، شماره ۷۲، ص ۲۰، مورخ رجب ۱۴۰۲ هـ، ۱۹۸۲ م.

به همین ترتیب مجله الدعوة در شماره دیگری انقلاب ایران را انقلابی اسلامی می‌داند و اینکه از آثار بیداری اسلامی فراگیر است که در آغاز این بحث به آن اشاره کردیم. در مورد افت و خیزهای انقلاب باید بگوییم که به نظر من اینها دشواریهایی است که استعمار تلاش دارد بر سر راه انقلاب قرار داده و بر مسیر حرکت آن تأثیر بگذارد و مسلمانان وظیفه دارند آن را از سر راه بردارند.

* * *

این موضع علما و متفکران حرکت‌های اسلامی سنی است. در آن سو به سخنان امام خمینی پس از ورود به پاریس و در پاسخ به سؤالی درباره اصول انقلاب بسنده می‌کنیم. ایشان می‌گوید:

«عاملی که در گذشته مسلمانان را به شیعه و سنی تقسیم کرده بود، الآن وجود ندارد... همه ما مسلمان هستیم و این یک انقلاب اسلامی است. همه ما برادران اسلامی هستیم.»

در کتاب الحركة الاسلامیة والتحدیث، استاد غنوشی به نقل از امام خمینی می‌گوید: «ما می‌خواهیم اسلام را حاکمیت ببخشیم، همان طور که بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردید. بین شیعه و سنی فرق نیست، چرا که مذاهب در عهد رسول الله وجود نداشت.»^(۱)

در چهاردهمین گردهمایی اندیشه اسلامی که در الجزایر برگزار شد، سیدهادی خسروشاهی نماینده امام خمینی می‌گوید:

«برادران!، دشمنان ما فرقی بین شیعه و سنی نمی‌گذارند. آنها می‌خواهند اسلام را به مثابه یک ایدئولوژی جهانی، از بین ببرند، و به همین دلیل هرگونه کار و اقدامی برای ایجاد اختلاف بین مسلمانان تحت عنوان شیعه و سنی، به معنی همکاری با کفر و دشمنی با اسلام و مسلمانان است و روی همین اصل، به فتوای امام خمینی، این اختلافات حرام است و باید با آن مبارزه کرد.»

آیا پس از تمام اینها، می‌توانیم جوهره انقلاب و مأموریت‌های تاریخی و وظیفه الهی را بفهمیم؟ اسلام بار دیگر در رویارویی با چالش معاصر غرب تجدیدحیات می‌کند. اسلام‌گرایان ایران امروز - در کنار همه مسلمانان آگاه و متعهد - پرچم

۱. الحركة الاسلامیة والتحدیث، ص ۲۱.

تجدید حیات را برای تحقق پیروزی اسلام در جهان و به خاطر تحقق هدف غایی زندگی (رضای خدای عزوجل) به دست گرفته اند. بیاید به غالی شگری متفکر مصری، مسیحی و مارکسیست گوش فرادهیم که در حمله به انقلاب اسلامی بخشی از مأموریت الهی آن را توضیح می دهد. وی در مقاله ای که از سوی «دراسات عربیه» منتشر شده و مجله البیدر السیاسی چاپ قدس آن را نقل کرده، می گوید: «از عجایب روزگار ما که بر همه روشن است اینکه متفکرانی که به تاریخ مارکسیستی شان شناخته شده اند در یک چشم به هم زدن مبدل به اسلام گرایان تمام عیار می شوند. متفکرانی که براساس گواهی تولد به مسیحیت وابستگی دارند، در یک لحظه به مسلمانانی تندرو مبدل می گردند. متفکرانی که به حکم فرهنگ غربی شان به غرب وابسته اند، بدون قید و شرط به شرقیان متعصب مبدل می شوند. این چنین زیر پرچم امام خمینی گروهی از روشنفکران عرب به نام تجدیدنظر در امور مسلم و به نام بازگشت به اصالت پس از غربت طولانی، غرب گرایی و غرب زدگی و به نام شکست مفتضحانه مارکسیسم، لائسیسم، لیبرالیسم و ملی گرایی جمع شده اند.»^(۱)

سخن غالی شگری به پایان رسید. وی در ضمن حمله و تمسخر به موج خمینی گرایی، توانسته است بیش از مبلغان مسلمان جوهره انقلاب را درک نماید! در پایان گفتار، همراه با امام خمینی همان سخنانی را تکرار می کنیم که ایشان از هفده سال پیش در خطبه ای (در جمادی الاولی ۱۳۸۴ هـ) بیان داشته اند:

دستهای ناپاکی که در جهان اسلام بین شیعه و سنی اختلاف می اندازند، نه سنی هستند و نه شیعه. اینها ایادی استعمارند که می خواهند بر کشورهای اسلامی مسلط گردند. دولتهایی که با نیرنگهای مختلف و وسایل گوناگون می خواهند ثروتهای مردم ما را غارت کنند، به نام شیعه و سنی، اختلاف ایجاد می کنند.^(۲)

قاهره

دکتر عزالدین ابراهیم

۱. البیدر السیاسی، ش ۱۱، ۱/۲/۱۹۸۲. ص ۳۶.

۲. این جمله از روی متن عربی ترجمه شد.

منابع كتاب: ٢

- ١- قرآن مجيد.
- ٢- اسس التقدم عند مفكرى الاسلام فى العالم العربى الحديث، دكتور فهمى جدعان، چاپ قاهره ١٩٧٩ م.
- ٣- السنه المفترى عليها، سالم بهنساوى، قاهره.
- ٤- لماذا اغتيل حسن البناء، دار الاعتصام، قاهره.
- ٥- الوحدۃ الاسلاميه، بيروت.
- ٦- كبرى الحركات الاسلاميه فى العصر الحديث، دكتور محمد على ضناوى، قاهره.
- ٧- الموسوعه الحرقيه، فتحى يكن، بيروت.
- ٨- الاسلام فكره و حركه و انقلاب، فتحى يكن، بيروت.
- ٩- مجله «المسلمون» سال ٥ شماره ١، چاپ دمشق.
- ١٠- كيف نفهم الاسلام، شيخ محمد غزالى، قاهره.
- ١١- نظرات فى القرآن، شيخ محمد غزالى، قاهره.
- ١٢- الاسلام، سعيد حوى، بيروت.
- ١٣- اسلام بلامذاهب، دكتور مصطفى شكعه.
- ١٤- معالم الشريعه الاسلاميه، دكتور صبحى الصالح، بيروت.
- ١٥- تاريخ المذاهب الاسلاميه، شيخ محمد ابوزهره، قاهره.
- ١٦- المدخل لدراسه الشريعه الاسلاميه، دكتور عبدالكريم زيدان.
- ١٧- الاسلام و حركه التاريخ، انور الجندى، قاهره.
- ١٨- المسلمون، من هم؟ سميع عاطف الزين.
- ١٩- تحديات امام العروبه و الاسلام، صابر طعيمة.
- ٢٠- علم اصول الفقه، عبدالوهاب خلاف، قاهره.
- ٢١- علم اصول الفقه و تاريخ التشريع الاسلامى، احمد ابراهيم بيك.
- ٢٢- ابن تيمينه، محمد ابوزهره، قاهره.
- ٢٣- الحركه الاسلاميه و التحديث، راشد الفنوشى.
- ٢٤- مجله «الاعتصام»، قاهره مورخ دسامبر ١٩٨٠ م.
- ٢٥- مجله «الدعوه»، ارگان اخوان المسلمين، قاهره مورخ ١٩٧٩ م.
- ٢٦- الشرق الاوسط، لندن.
- ٢٧- ابجديات التصور الحركى للعمل الاسلامى، فتحى يكن، بيروت.

٢٨- الدعوة، چاپ وين - اتریش شماره ٧٢، ١٩٨٢ م.

٢٩- مجله البيدرالسياسى، شماره ١١ - مورخ ٨٢ م.

۳

طرح اسلامی معاصر
و
مرکزیت مسئله فلسطین

شهید دکتر فتحی شقاقی

سپاس

طرح اسلامی معاصر و مرکزیت مسئله فلسطین سپاس خداوندی را که با اسلام ما را هدایت کرد، و با جهاد در راه اعتلای کلمه خود، ما را عزت بخشید، و با قرآن به ما مرتبه ای والا ارزانی داشت.

گواهی می دهیم خدائی جز خدای یگانه نیست، پروردگار مستضعفان، در هم شکننده کافران و مستکبران، خنثی کننده توطئه خائنان.

و گواهی می دهیم که محمد بنده خدا و پیامبر اوست. پرچمدار «حق»، که به «یقین» واصل گردید.

اهداء

به مجاهدان در زندانهای بنی اسرائیل، به پاس خاطره شکنجه ها و شور و شوق هایی که در کنار یکدیگر داشتیم، و به پاس خاطره «میهن آزاد شده از رود (اردن) تا دریا (ی مدیترانه)» که هرگز از یاد آنان نخواهد رفت.

یادداشتی پیش از مقدمه

شاید این اشاره بی مناسبت نباشد که این تحلیل و بررسی، در اواخر سال ۱۹۸۶م در یکی از زندانهای اشغالگران اسرائیلی در اتاقی که نزدیک به بیست و پنج تن از جوانان مسلمان و مجاهد در آن حضور داشتند، تهیه شده است. اصل بحث را به شکل درسها و سخنرانیهای هفتگی در چارچوب یک برنامه تربیتی فراگیر برای جوانان مسلمان بازداشتی در زندانهای اشغالی، ایراد می نمودم و شامل درسهایی در ایدئولوژی، تفسیر، سیره پیامبر، فقه، تاریخ، سیاست، مسئله فلسطین و امنیت، به

علاوه شبهای شعر، مسابقه ها و جلسات تشکیلاتی و اداری بود. شاید برخی تعجب کنند که چگونه ما اسیران موجود در زندانهای اشغالگران، توانستیم چنین کاری را انجام دهیم؟! اینجا مجال پاسخ به این سؤال نیست، ولی همینقدر می توان اشاره کرد چرا که مجاهدان با گرسنگی و شکنجه و شهادت، بهای آن را پرداخته اند.

من پیش از ایراد سخنرانی در محضر برادران - خداوند برادران دربند مانده یا به بند افتاده را آزاد سازد - بحث را تهیه می کردم، سپس آن را از یک سو برای نگهداری ثبت می نمودم و هم به دیگر گروههای جوانان مسلمان و مجاهد در بخشهای دیگر زندان ارسال می کردم.

به یاد دارم که در یکی از بازرسی های غیرمنتظره، مأموران زندان به هنگام جستجوی اتاق ما، این تحلیل را پیدا کردند و آن را از دست من که مدتهای زیادی را صرف یادداشت و ثبت آن کرده بودم، ربودند. احساس کردم که در آن روز عزیزترین دارائی مرا با خود بردند، به ویژه اینکه فکر تهیه آن از سال ۸۱ - ۸۰ در ذهن من بود و زندان با شرایط خاص خود، فرصتی برای ثبت آن بود. شاید خشم یا کینه در آن شب و شب بعد مرا برانگیخت و خداوند قدرت عجیبی به من داد و تنها در مدت دو شب، تمام آنچه را که برده بودند بازنویسی کردم و بعد ثبت آن روی برگه های مخصوص را شروع کردیم و به طور قاچاق به خارج از زندان فرستادیم تا دوباره به دست دشمن نیفتد.

همچنین باید اشاره کنم که این تحلیل بخش اول از یک طرح بحث وسیعتر و بزرگتری است که امیدوارم شامل سه قسمت گردد و در مجموع نگرش اسلامی فراگیر در رابطه با مسئله فلسطین باشد. بخش اول - خط مشی - که به اهمیت مسئله فلسطین و مرکزیت آن و دلایل قرآنی، تاریخی و واقعی این مرکزیت می پردازد. سپس ارائه راه حل اسلامی جهادی که معنای «مرکزیت» را به فعل و کنش جهادی برمی گرداند و به همراه آن دیدگاههای ملی و اسلامی سنتی را بررسی می کند. بخش دوم - تاریخ - به تاریخ فلسطین از پایان قرن نوزدهم تاکنون از دیدگاه اسلامی می پردازد.

بخش سوم - ضد تاریخ - تاریخ بنی اسرائیل، جنبش صهیونیسم، برپایی موجودیت صهیونیستی تاکنون را بررسی می نماید.

بیش از دو سال از زمان یادداشت این بحث و چاپ امروزی آن می گذرد... بیش

از دو سال است که فلسطین طی آن شاهد اوجگیری فعالیت‌های اسلامی جهادی بر ضد نیروهای اشغالگر بوده و انتفاضه / انقلاب / با خون اسلامی آن را آبیاری کرده است. روند حوادث بر صحت افکار مندرج در این بحث تأکید داشته است. امیدوارم خداوند نتیجه این بحث را به مسلمانان برساند و ثواب آن را اندوخته من نماید و با پیروزی و عزت اسلام به ما عزت ببخشد.

ذی القعدة ۱۴۰۹

ژوئن ۱۹۸۵

فتوحی ابراهیم

مقدمه

مسئله فلسطین بی تردید مهمترین مسئله جهان اسلام در این مرحله از تاریخ است. طی چهار قرن تمام - تا امروز - تأثیر آن تمام صحنه های عربی و اسلامی دور و نزدیک را در بر گرفته است و در طول چهار دهه تمام، آنچه در فلسطین گذشته منبع درد عمیق همه مسلمانان جهان و سرچشمه جوشش عاطفی بی حد و حصر همگان بوده است. «آزادسازی قدس» علیرغم تفاوت موقعیتهای جغرافیائی و فکری و به رغم تفاوت زبانها و نژادها، همواره رؤیای مشترک یک میلیارد مسلمان بوده است. طی چهار دهه برخورد با مسئله فلسطین، بسیاری از مامداران یا بالا رفته و یا سرنگون شده اند! رژیمهایی دگرگون شده و گرایشهای فکری و حزبی خاصی، مسلط گشته یا کم رنگ شده اند. همچنین صدها هزار شهید بخون خود غلتیده اند و بنام فلسطین ثروت‌های امت بر باد رفته یا گاهی در چنگ غرب کمونیست و گاهی دیگر غرب سرمایه دار افتاده است. بخشهایی از جهان اسلام به این پیمان یا آن محور ملحق شده اند در حالی که بهترین فرزندان این امت یا روانه زندانها، بازداشتگاهها گردیده و یا بر چوبه های دار آویخته شده اند!

مسئله فلسطین امروز مهمترین مسئله مسلمانان است، پس چگونه باید با آن رفتار کنند یا دیدگاههای خود را نسبت به آن مطرح نمایند؟ چگونه می توانند آن را به شکل یک مشکل واقعی خود در آورند؟ چگونه می توانند آن را درک کنند و با ابعاد آن آگاه شوند و به پرسشهای داغ در صحنه آن، پاسخ دهند؟ آیا - به عنوان مثال - بیهوده بود که غرب درست در زمانی وعده بالفور را مطرح سازد که خود دست به کار براندازی بنیان دولت عثمانی بود و بدنبال جنگ جهانی اول و در پی بیش از یک قرن غربی کردن مداوم و چپاول استعماری، از راه نظامی منطقه را زیرچنگال خود داشت؟ آیا بیهوده بود که همان کسانی که از پشت به دولت خلافت خنجر زدند و برای خدمت به انگلستان و فرانسه در راه سرنگونی آن کوشیدند، آنهایی که با منطقی تجزیه پذیری داخل مرزهای سایکس پیکو به سلطه بر جهان اسلام ادامه دادند همانهایی بودند که اسرائیل بر روی دوش و در برابر چشمان آنها

برپا شد و جز فرار در برابر چند هزار یهودی در سال ۱۹۴۸، هیچ کاری انجام ندادند؟ آیا بی سبب بود که رژیمهای ترقیخواه و انقلابی! که در فاصله دو شکست (۱۹۴۸، ۱۹۶۷) سعی در نابودی ایدئولوژی امت و جداسازی پیوندهای وابستگی اعتقادی، تمدنی و تاریخی آن داشتند، همین رژیمها، «قدس» را تسلیم نمودند و اسرائیل را به کرانه اردن و ساحل سوئز و به مکانی نه چندان دور از دمشق رساندند؟ همچنین از میان همین رژیمها رهبر بزرگترین پایتخت عربی سربرآورد تا با سوداگری با اعتقادات، تاریخ و زمین، در برابر اسرائیل زانو بزنند.

در طول دهه های گذشته مسئله فلسطین عرصه گاه بحث و تحقیق همه ایدئولوژیهای غیراسلامی در منطقه بود، در حالی که تلاشهای اسلامی برای آگاهی نسبت به مسئله و درک ابعاد آن، بصورت احساساتی و ساده اندیشانه باقی ماند که از روی پیوند والا و در عین حال فاجعه آمیز میان فلسطین و مسجدالاقصی به حرکت درمی آمد، بی آنکه به ابعاد الهی این پیوند، که ویژگی منحصر بفردی به فلسطین بخشیده است، پی برده باشد. در تألیفات اسلامی کمتر می یابیم - بلکه به طور مشخص نمی یابیم - که یک بحث تاریخی جدی و جامع نسبت به فلسطین از دیدگاه اسلامی انجام شده باشد. تمام آنچه که در دست داریم، از مرز موعظه و خطبه های منبری پیرامون حق مان در فلسطین (وقف مسلمانان و سرزمین غصب شده آنان) و ضرورت آزادسازی آن فراتر نمی رود. علیرغم نویدی که اخیراً با پیدایش پژوهشهای اسلامی آغاز شده، باید گفت که این کار همچنان کامل نیست و ما را به هدف مطلوب نمی رساند و باید در این راه تلاشها و امکانات اسلامی بسیج شود.

سرآغاز و شاید مهمترین تلاشها این است که موضوع فلسطین به یک مسئله اساسی برای حرکت اسلامی معاصر تبدیل شود که واقعاً به آن می پردازد، با آن زندگی می کند و به شکل روزمره، با آن همگام می شود، نه اینکه مسلمانان تماشاچی بمانند در حالی که زمین و زمان و تاریخ در گردش باشند!

تبدیل موضوع فلسطین به یک مسئله اساسی اسلامی - داخلی، امری بس خطیر و حائز اهمیت است، خواه برای آینده فلسطین یا آینده حرکت اسلامی. ما بر این باوریم که این مهم تنها به یک تصمیم سیاسی نیاز دارد!! تا به جای میدانهای موهوم که تلاش و امکانات را بر باد می دهد، توجه کادرهای حرکت اسلامی و پایگاههای

آن را به میدان جنگ واقعی معطوف سازد. باور ما این است که شرایط عینی به اندازه کافی آماده شده است تا با چنین تصمیمی بیامیزد و یک گام بلند و مهمی در تاریخ حرکت اسلامی معاصر برداشته شود. تحلیل و بحثی که در پیش روی ماست تلاشی است برای قرار دادن فاجعه فلسطین در جایگاه طبیعی آن، در مسیر حرکت اسلامی، از خلال تبدیل آن به مسئله واقعی که قرآن و تاریخ و واقعیت موجود آن را به حرکت وامیدارد.

بی تردید این مشارکت اندک، ما را از بررسی و تحلیل بیشتر بی نیاز نمی سازد.

مرکزیت مسئله فلسطین

نیروهای امپریالیسم غرب هنگامی به سوی سرزمینهای اسلامی هجوم آوردند که در اروپا انقلاب صنعتی به پیشرفتهای علمی قابل توجهی رسیده بود. از طرف دیگر کینه توزیهای قدیمی صلیبی ها هرگز از قلب زمامداران غرب مسیحی بیرون نرفته بود. بر این اساس، غرب متجاوز برای تحقق اهداف خود از راه اقدامات نظامی و توسل به خشونت تا اعماق سرزمینهای اسلامی پیش رفت، ولی اشغال نظامی و سلطه سیاسی و دست گرفتن امور اقتصادی به تنهایی قادر نبود نتیجه نهائی این نبرد را تعیین کند. در این نبرد علل و عوامل فرهنگی - فکری نیز در تحکیم پایه های سلطه استعماری نقش عمده ای داشتند و در واقع نتیجه نهایی را این دو عامل تعیین می کردند. روی همین اصل رهایی عوامل فکر، فرهنگ، تمدن از قید و بند و نفوذ فرهنگی و فکری نیروهای سلطه گر استعماری این امکان را به ما می دهد تا مبارزات خود را آغاز و سرزمین های اسلامی را از شرایط تحمیلی بیگانگان در ابعاد مختلف نظامی، سیاسی و اقتصادی رها سازیم و نقشه ها و برنامه های امپریالیسم را ناکام و با شکست روبرو کنیم. بر این اساس بود که غرب متجاوز، نبرد و تهاجم همه جانبه خود را بر ضد میهن اسلامی آغاز کرد و زمینه پذیرش استعمار را در دلهای مردم بوجود آورد و منابع قدرت درونی ما را نابود کرد تا از خلال آن بتواند هستی و امکانات اعتقادی، فکری، اجتماعی و روشهای زندگی و شیوه های تولیدی جامعه اسلامی را بر طبق طرح ها و منافع خود دگرگون سازد، و سرانجام، وابستگی همه جانبه و تبعیت کامل مسلمانان را از غرب، تحقق بخشد.

غرب در تهاجم به میهن اسلامی دو محور سه مرحله ای داشت.

محور نخست:

۱. سرنگونی نظام سیاسی اسلام و انهدام دولت خلافت: پس از گذشت یک قرن از حضور امپریالیسم غرب در منطقه که طلیعه آن، حمله بزرگ نیروهای فرانسه به مصر بود، غرب متجاوز توانست حکومت عثمانی، یعنی آخرین دولت اسلامی را -

که در طول چندین قرن نماد وحدت اسلامی بود - سرنگون کند.

۲. ویران سازی یا منحل نمودن مراکز و نهادهای اسلامی موجود در سرزمینهای اسلامی، چه آنها که از سازمانهای وابسته به دولت عثمانی برجای مانده بود و چه انجمنها و مؤسسات فرهنگی اسلامی که بقا و استمرار آنها امکان داشت از نو سازمانها و تشکیلاتی را به وجود آورد و به تأسیس مجدد خلافت اسلامی دعوت نماید. غرب و پیروان آن، در تهاجم خود به این حد اکتفا نکردند، بلکه کوشیدند مراکز و نهادهای موازی و متضاد نیز تأسیس کنند.

۳. تلاش برای شستشوی مغزی افراد و تهی ساختن تفکرهای سالم و جایگزین نمودن مفاهیم و اندیشه های غربی، در راستای بستن تمامی راهها و اندیشه هایی که امکان داشت به احیا خلافت اسلامی کمک کند. یعنی از نظر غربیها تنها ویرانی و انحلال مؤسسات فرهنگی اسلامی کافی نبود، بلکه اندیشه ها و تفکرات اسلامی آگاهانه و اصیل نیز می بایست از بین برود و یا از خود بیگانه شود، تا اندیشه تأسیس تشکیلات اسلامی جدید، از مغز اندیشمندان بیرون رود.

محور دوم:

این محور نیز شامل حرکتی سه مرحله ای بود و در واقع تکمیل کننده مراحل

پیشین است:

۱. تجزیه و جداسازی وطن واحد بزرگ اسلامی به دهها کشور کوچک و ملیتهای مختلف و قانونی شمردن مرزهای «سایکس بیکو» و اختصاص پرچم و سرود ملی جدید، برای هر یک از کشورهای تازه تأسیس! با وجودی که امیدها و آرزوهای وحدت طلبانه گسترش و رواج داشت، اما باز مشاهده می شد که جنگ ها و درگیریهای قومی نژادی و مرزی میان ملتها و کشورها، به صورت یک پدیده بسیار عادی در آمده است. هنوز یک ربع قرن از پیدایش پاکستان نگذشته بود که عوامل استکبار یک جنگ خانمانسوز میان شرق و غرب این کشور بوجود آوردند. کشور پاکستان را به دو قسمت جداگانه تقسیم نمود. الجزایر نیز پس از استقلال درگیر مسایل مرزی با مغرب گردید. لیبی با چاد، شمال سودان با جنوب درگیر شد! همچنین یمن شمالی با جنوبی. و در یک شهر عربی همچون بیروت، سالها جنگ خونین میان شرق و غرب این پایتخت جریان یافت و یا در هر بخش بیروت، جنگهای مذهبی و قومی رخ داد... و موارد دیگر.

۲. غربگرایی و بیگانه ساختن ملل اسلامی: این حرکت از نخستین روز حمله فرانسوی ها به مصر به روشنی دیده می شد. ناپلئون بناپارت با فرستادن پیام فریبکارانه ای به مردم مصر، اهداف حمله خود را بازگو کرد. وی آن گروه از روشنفکران و سیاستمداران مصری را که برای حفظ منافع غرب در آموزشگاههای فرانسه تربیت شده بودند، به همراه آورد تا وظیفه تحکیم وابستگی روزافزون مصر را به غرب، عهده دار شوند.

۳. تشکیل دولت! اسرائیل: و این یکی از خطرناکترین و خشن ترین محورهای جنگ همه جانبه - غرب بر ضد اسلام - به شمار می رود. پیدایش و تداوم وجود «اسرائیل» در قلب میهن اسلامی، خطرناک ترین و در عین حال مهمترین ثمره تهاجم غرب شمرده می شود. در این مکان مهم و در این سرزمین حساس، تنها در برابر یک چالش نظامی و یا یک مبارزه فکری قرار نگرفته ایم، بلکه در برابر یک دشمن امپریالیستی به تمام معنی قرار داریم که به مبارزه ما ابعاد تاریخی، فرهنگی، فکری، نظامی، سیاسی و اقتصادی می بخشد. با حفظ موجودیت اسرائیل تنها فرهنگ امت ما مورد تهدید و مخاطره واقع نمی گیرد، بلکه تمام هستی و موجودیت امت در معرض تهدید است. بنابراین پیدایش اسرائیل به مفهوم تحکیم و تأکید مراحل گذشته، یعنی تداوم بخشیدن به غیاب نظام سیاسی اسلام، ویران سازی و نابودی مؤسسات اسلامی، استمرار بیگانه ساختن اندیشه های انسان مسلمان و گسترش غربگرایی... است.

مبارزه با اسرائیل در ابعاد یاد شده، در تئوری و در عمل، به جنبش اسلامی معاصر این ویژگی را می بخشد که اعتراف کند «مرکزیت قضیه فلسطین» باید شعار اصلی حرکت اسلامی معاصر باشد. و این شعار از میان یک سلسله اهداف تاکتیکی - مقطعی آنها و به طور رایگان انتخاب نشده است. در واقع این شعار استراتژیک ماست که از خلال تلاقی تاریخ نوین و معاصر، با اهداف مطلق قرآنی گزینش شده است و ما در آینده به طور مشروح درباره آن سخن خواهیم گفت.

تحولات تاریخ ما، وظایف و مسئولیتهای حرکت اسلامی معاصر را به روشنی مشخص کرده و ما را به رویارویی و مقابله با نتایج حاصله از تهاجم فراگیر غرب در زمینه های غربگرایی، تجزیه سرزمینهای اسلامی و به وجود آمدن میهن! مسیحیان صهیونیست می خواند. و نیز استمرار و تداوم وجود کیان صهیونیستی به عنوان پایگاه

همه توطئه‌ها و تهاجمات غربی و ضامن تحقق سلطه غرب در رابطه با تحکیم وابستگی، عقب ماندگی و تجزیه بلاد اسلامی است.

تمامی جناحهای حرکت اسلامی و همه توده‌های میلیونی امت مسلمان، در همه جا وظیفه دارند که از عمق خطوط مقدم جبهه خود، در تمامی محورهای نبرد سرنوشت ساز، خط مستقیم و ممتدی به سوی مرکز - قدس - ایجاد کنند. در حقیقت توده‌های امت که به خاطر فلسطین، همواره احساس درد و رنج می‌کنند، به این دلیل است که احساسات تاریخی و اعتقادی به آنها می‌گوید: نقطه مبارزه مرکزی در آن سوی کرانه باریک و کوچک شرق دریای مدیترانه قرار دارد، و سرنوشت نبرد سراسری و مبارزه تاریخ معاصر ما آنجا روشن خواهد شد.

در واقع اتحاد و اتفاق نظر در رابطه با مسئله فلسطین، مساوی با اتحاد فکر و آگاهی بوده و بدین معنی است که استمرار و وجود کیان صهیونیستی، به مفهوم عقیم نمودن و شکست تمامی طرحهای حرکتی است. بنابراین بحث درباره نخستین خیزش مقابله با وابستگی و غربگرایی و تجزیه، یا رویارویی با کیان صهیونیستی یک جدال ثئوریک است که بیش از هر چیزی تابع محاسبات سود و زیان مقطعی - آنی است، تا یک تلاش عملی، فراگیر و سازنده با هدف ایجاد یک استراتژی بهم پیوسته و استوار برای پایه ریزی و تدوین خط مشی کلی حرکت نوین اسلامی. در واقع وحدت در مسئله فلسطین به مفهوم اتحاد تاریخ و حقیقت قرآنی است و جغرافیای سیاسی ما را از نو، با برنامه ریزی جدید، بسوی مسجدالاقصی تنظیم و رهنمون می‌سازد. وحدت در مسئله فلسطین توده‌های میلیونی را به سوی سرنوشت واقعی خود می‌کشاند و طرح نوین حرکت اسلامی را تکامل می‌بخشد.

اکنون در «قدس» به مثابه هسته مرکزی مبارزه جهانی، شاهد نشانه‌های بارز یک نبرد سرنوشت ساز میان بندگان شایسته خدا، پرچمداران راستین وحی و ارزشهای توحیدی از یکسو و حاملان ارزشهای مادی و فلسفه تنازع بقاء از سوی دیگر هستیم؛ نبرد میان افرادی که دیدار مشتاق «وجه الله» هستند و در راه او گام برمی‌دارند، و کسانی که در برابر خداوند طغیان کرده و زشت‌ترین تمدنهای غیرانسانی و ضدآرزشی تاریخ بشری را در روی زمین پایه گذاری کرده‌اند.

اما با استمرار جدال درباره اولویت‌های مبارزاتی حرکت اسلامی معاصر، بر این ویژگی تأکید می‌ورزیم که مرکزیت قضیه فلسطین هرگز بدین مفهوم نیست که

بخواهیم اهداف و خواسته های ثانوی حرکت اسلامی معاصر را ندیده بگیریم: اهداف و خواسته هایی چون تشکیل دولت اسلامی، اتحاد نهضت های اسلامی و پیروزی انقلاب جهانی اسلام... بلکه برعکس - چنانچه در ضمن همین بحث خواهیم دید - برخورد با قضیه فلسطین بر پایه این بینش، ما را به رسیدن به اهدافمان نزدیک تر می سازد. ایجاد روابط استدلالی و منطقی با قضیه فلسطین اهداف و خواسته های حرکت های اسلامی را بهم پیوند می زند.

باید امروز بیش از هر وقت دیگری از حرکت اسلامی خواسته شود که ویژگی فراموش شده را به مسئله فلسطین بازگرداند و در تئوری و عمل، بر مرکزی بودن مسئله فلسطین تأکید ورزد، در عین حال یک لحظه فراموش نکند که مظهر یک حرکت اسلامی و الهی است و کسب رضایت خداوند متعال، بلندترین و عالی ترین اهداف او باید باشد. و بوجود آوردن نهضت مجدد جهانی اسلامی از اهداف ثانوی اوست. همانطور که دور نمودن بحران برتری جویی و استکباری غرب و یافتن راه حل برای مشکلات مسلمانان بر طبق اندیشه و شریعت اسلامی، از هدفها و خواسته های درازمدت نهضت به شمار می رود. حرکت اسلامی بر این باور است که از طریق به وجود آوردن دولت اسلامی - به مثابه هدف نخستین و نزدیک - می توان به نظام سیاسی اسلام حاکمیت بخشید. تأکید و اصرار حرکت اسلامی به ویژگی و مرکزیت فلسطین، بدان معنی نیست که نهضت، دارای گرایشها و اندیشه های اجتماعی، منطقه ای یا ملی گرایانه است. جنبش به دور از موانع و محدودیتهای تنگ جغرافیایی، تحت تأثیر عوامل: قرآنی، تاریخی، واقعی و فراگیر، قرار گرفته و براساس عوامل فوق، خود را ملزم می سازد که فلسطین را قطب و محور فعالیتهای سیاسی روزمره خود بداند، زیرا که خط فاصل تماس و اوج رویارویی میان اسلام و کفر، میان اسلام و غرب، در این سرزمین قرار دارد، و از خلال این محور خواهد توانست به اهداف و مقاصد دیگر خود برسد.

بُعد قرآنی مسئله فلسطین

از دیدگاه قرآن کریم و احادیث نبوی و همچنین در تاریخ اسلام و میراث‌های مذهبی - فرهنگی، فلسطین و بیت المقدس جایگاه بارز و اهمیت ویژه ای دارد. با بررسی این منابع، بر همگان کاملاً روشن می شود که تا چه اندازه بر اهمیت این سرزمین مقدس تأکید شده است و اگر ما توجه کنیم که اهتمام قرآن به این سرزمین مقدس - حتی سالها پیش از آنکه پای مجاهدین مسلمان به آن برسد - تا چه اندازه است، نمی توانیم به اهمیت آن پی نبریم. در روزهای نخستین بعثت و در مرحله استضعاف و سرکوب نهضت، پیامبر اکرم در حالیکه مورد آزار و استهزاء مردم «طایف» قرار داشت و هیچ کس دعوت او را نمی پذیرفت، روزی پیامبر در کناری ایستاد و با حالتی دردمند و اندوهگین با پروردگار خویش به نیایش پرداخت و گفت:

«از ناتوانی جسمی و کمی چاره و سستی در قبال مردم، به تو شکوه دارم. ای مهربانترین مهربانها. تو خدای مستضعفان و پروردگار من هستی. به چه کسی پناه ببرم؟ به دوری که بر من حمله می کند و یادشمنی که کارم به او واگذار می شود؟ اگر خشم تو بر من نبود، اهمیت نمی دادم ولی، مهر و عطف تو بر من، بیشتر است. به نور وجه تو که تاریکی ها را روشنی بخشید و کار دنیا و آخرت را اصلاح نمود، پناه می برم تا خشم تو بر من نازل نشود و قهر تو بر من جاری نگردد. باز گشت بسوی تو است تا رضایت تو حاصل شود و هیچ نیرو و قدرتی جز با تو، وجود ندارد.»^(۱)

آنگاه که آثار غم و اندوه و ناتوانی جسمی بر چهره حضرت محمد(ص) ظاهر شد، بر خداوند سزاوار بود که از حبیب خود احترام و تجلیل به عمل آورد و بدین سبب در یک سفر معجزه آسا او را به سوی سرزمین فلسطین و بیت المقدس

۱. سیره ابن هشام، چاپ چهارم، بیروت، ۱۹۷۵، ج ۴ ص ۴۸.

«اللهم اليك اشكوا ضعف قوتي و قلة حيلتي و هواني على الناس، يا ارحم الراحمين، انت رب المستضعفين و انت ربي الى من تكلمني. الى بعيد يتهمني، ام الى عدو ملكته امري؟ ان لم يكن بك علي غضب فلا ابالي ولكن عافيتك اوسع لي. اعوذ بنور و جهك الذي اشرفت له الظلمات و صلح عليه امر الدنيا و الاخرة من ان تنزل بي غضبك او يحل علي سخطك. لك العتبي حتى ترضى و لا حول و لا قوة الا بالله.»

فراخواند تا از خلال این عروج بی نظیر و این پیوند اعجازی میان مکه و قدس - مسجدالحرام و مسجدالاقصی که هیچ کدام هنوز مسجد نبودند - جهانی بودن اسلام را نشان دهد. هجرت این «مستضعف» به شهر «طائف» با عجز و ناتوانی بشری همراه بود، ولی معراج محمد(ص) در یک شب تاریخی، به وی قدرت و عظمت و اوجی بخشید که هیچ انسان توانمندی از پیش به آن دست نیافته بود. مسیر ملکوتی پیامبر اسلامی در شب «اسری» و معراج به سوی «بیت المقدس» انگیزه های مسلمانان صدر اسلام را برای حرکت به سوی سرزمین مبارک فلسطین، نیرومند ساخت و از آن تاریخ تا به امروز که چهارده قرن می گذرد، روز به روز این انگیزه و این مشروعیت نیرومندتر و متعالی تر می شود.

در این شب، جهانی بودن دین امت این پیامبر مستضعف که حتی کودکان «طائف» پاهای او را زخمی می ساختند، تثبیت و تأکید شد. در این شب بود که وحدت ادیان آسمانی و مکتبهای الهی استوار گردید. در شب مقدس بود که پیامبر اکرم امامت پیامبران را برای نماز پذیرفت و در پیشاپیش آنان به نماز ایستاد. در آن شب قدسی بود که نماز ستون دین، مظهر وحدت مسلمین اعلام گردید. مهم تر از همه و به دور از هرگونه عامل محلی - منطقه ای فرمان درباره اقامه نماز به سوی بیت المقدس در آن شب صادر گردید، بنابراین بیهوده نیست که اسلام از سالهای نخستین بعثت، بلکه قبل از تأسیس دولت اسلامی در مدینه، به سرزمین فلسطین و بیت المقدس با چنین ویژگی خاصی می نگرد.

آیات بسیاری در قرآن مجید درباره «مبارک» بودن سرزمین فلسطین نازل شده است:^(۱)

۱- «و به مردمی که ناتوان شمرده می شوند خاورها و باخترهای آن سرزمین را که در آنها برکت نهادیم، به میراث دادیم».^(۲)

۲- «پاک است آن که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم، برد تا برخی از نشانه های خویش را به او بنماییم، همانا اوست شنوا و بینا».^(۳)

۱. رجوع شود: «الانس الجلیل بتاريخ القدس و الخلیل» تألیف ابن رجب حنبلی، ج ۱، ص ۲۲۶ - ۲۴۲.
 ۲. «واورثناالقوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض و مغاربها التي بارکنا فیها» سوره اعراف آیه ۱۳۷.
 ۳. «سبحان الذی اسری بعبدہ لیلاً من المسجدالحرام الی المسجدالاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر». سوره اسراء آیه ۱.

- ۳- «او و لوط را [با مهاجرت] به آن سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده ایم، رهنانیدیم.»^(۱)
- ۴- «و باد تند و سخت را برای سلیمان [رام کردیم] که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده ایم، روان بود و ما به همه چیز دانا بودیم.»^(۲)
- ۵- «و میان آنان و آبادیهایی که در آنها برکت نهاده بودیم، آبادیهای پیدا و پیوسته پدید آوردیم و در آنها آمد و شد را به اندازه کردیم. در آنها شبها و روزها ایمن و بی بیم، رفت و آمد کنید.»^(۳)
- ۶- «ای قوم من به این سرزمین مقدس که خداوند بر ما نوشته است درآید و به پشت خویش برنگردید که زیانکار می گردید.»^(۴)
- در تفسیر آیه «والتین والزیتون و طور سینین» از ابوهریره نقل شده که خداوند به چهار کوه سوگند یاد کرده است: «التین» و «الزیتون» و «طور سینین» و «هذا البلد الامین». ابوهریره سپس می گوید: التین، طور «زیتا» است. ولی در روایت دیگری نقل شده که الزیتون طور «زیتا» است. اما قتاده تفسیر دیگری دارد. وی می گوید که «الزیتون» نام کوهی است که بیت المقدس بر روی آن بنا شده است.^(۵)
- در مورد برکات و ویژگی سرزمین فلسطین در احادیث و روایات نبوی شریف، مطالب بسیاری نقل شده است:
- عایشه از پیامبر نقل می کند: مکه شهر بزرگی است که خداوند هزار سال قبل از خلق زمین، به آن عظمت داد و آن را محترم شمرد و سپس آن را به مدینه و مدینه را به بیت المقدس پیوند داد و سپس زمین را آفرید.^(۶)
- «مکحول بن میمونه» از پیامبر اکرم نقل می کند: برترین مسکن ها، بیت المقدس است و کسی که در این سرزمین نماز بخواند نمازش با هزار نماز برابر است.
- باز در حدیث آمده است: روزی «میمونه» از پیامبر خواست، درباره بیت المقدس حکمی صادر کند. پیامبر فرمود: آنجا سرزمین حشر و محل نشور است، در آنجا

۱. «و نجیناه و لوطاً الی الارض الی بارکنافیها للعالمین» سوره انبیاء، آیه ۷۱.

۲. «و لسلیمان الریح عاصفة تجری بامرہ الی الارض الی بارکنافیها و کتابکل شیء عالمین» انبیاء آیه ۸۱.

۳. «و جعلنا بینهم و بین القری الی بارکنافیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر، سیروافیها لیالی و ایاما آمنین» سوره سبأ، آیه ۱۸.

۴. «یا قوم ادخلوا الارض المقدسة الی کتب الله لکم ولا تترتدوا علی ادبارکم فتقلبوا خاسرین» مائده، آیه ۲۱.

۵. ر.ک: «الانس الجلیل بتاریخ القدس والخلیل» از ابن رجب الحنبلی و نیز به: «فضائل بیت المقدس» از سبط بن جوزی، ص ۷۰ و ۷۱.

۶. فضائل القدس، ابن جوزی، ص ۷۲.

نماز بخوانید. نماز آنجا مساوی با هزار رکعت است.^(۱) باز در حدیث شریف نقل شده است: کاروانها به سوی سه مسجد راهی می شوند: «مسجد الحرام» و «مسجد النبی» در مدینه و «مسجد الاقصی».^(۲)

باز در مسند امام احمد از پیامبر اکرم نقل شده است: همچنان گروهی از امت من، بر دین خود استوارند و بر دشمنان چیره، از طرف دشمنان ضرر و زیانی به آنها نمی رسد، فتنه ها و مصیبتها آنان را به ستوه نمی آورد، تا اینکه امر الهی اجرا شود. مردم پرسیدند: یا رسول الله! این گروه کجا هستند؟ پیامبر فرمود: در بیت المقدس و اطراف آن...^(۳)

باز نقل شده است که خداوند، بیت المقدس را چنین مخاطب قرار داده است: از میان سرزمینهای من، تو بهشت و قدس و سرزمین برگزیده من هستی. هر کسی که در این سرزمین مسکن گزیند مورد رحمت من قرار گیرد و کسی که از آن خارج شود، با خشم من روبرو گردد.^(۴)

«مشرّف» به سند خود از عمران بن الحصین نقل کرده است که ایشان از پیامبر پرسید بهترین شهرها کدام است؟ پیامبر اکرم فرمود: اگر بیت المقدس را زیارت کنی چه خواهی گفت؟ عمران پرسید آیا این شهر از همه شهرها برتر است؟ پیامبر در پاسخ فرمود: چرا چنین نباشد؟! هر آنچه که در بیت المقدس وجود دارد زیارتگاه است. ارواح، نثار بیت المقدس می شوند، ولی روح بیت المقدس هدیه شدنی نیست.^(۵)

در میراث فرهنگ اسلامی ما درباره بیت المقدس تجلیل بسیاری به عمل آمده که قابل شمارش نیست. در این باره به نقل گفته امام علی به «صعصعه بن صوحان» اکتفا می نمایم که فرمود: «چه خوش جایگاهی است بیت المقدس. برپا دارندگان نماز در آن مانند مجاهدان در راه خدا هستند. روزگاری فراخواهد رسید که مردم حسرت این سرزمین را بخورند و بگویند ای کاش گاهی در درون خشتهای بیت المقدس بودیم.»^(۶)

۱. مسند امام احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۶۳.

۲. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۱ و ابن حنبل، ج ۲، ص ۲۳۴.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۶۹.

۴. فضائل القدس، ابن جوزی، ص ۹۵.

۵. الانس الجلیل، ج ۱، ص ۲۳۸.

۶. الانس الجلیل بتاريخ القدس و الخلیل، ج ۱، ص ۲۴ و ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

چهارده قرن پیش که اسلام در جزیرهٔ العرب ظاهر شد، مسلمانان با تبهکاری و برتری جویی بنی اسرائیل مواجه شدند. که پیروان اسلام و پیامبر اکرم توانستند شهرها و سرزمینها و قلعه های یهودیان را پی در پی فتح کنند و پیروزیهای بزرگی به دست آورند و دولت و تمدن اسلامی را در جزیرهٔ العرب تأسیس کنند و طولی نکشید که مسلمانان کلید شهر بیت المقدس را بدون مقاومت دریافت داشتند و برای اولین مرتبه وارد مسجدالاقصی شدند.

اما پس از گذشت چهارده قرن از تاریخ پیدایش اسلام و با وجود داشتن مراکز قدرت و حکومت اسلامی! در شهرهای: دمشق، بغداد، قاهره، اسلامبول، شاهد غروب تدریجی خورشید تابناک اسلام بودیم... و این به خاطر کفران نعمت و ارتکاب گناهان از سوی مسلمانان و دست کشیدن از شریعت الهی و روی آوردن به سوی احکام و قوانین بشری بود. بنابراین باید امروز از خواب غفلت بیدار شویم و بسوی قانون خداوند بازگردیم که همان شریعت الهی است و مردم را به راه راست هدایت می کند و به مؤمنان بشارت پیروزی و وعده رستگاری می دهد.

البته نصرت و پیروزی الهی در صورتی تحقق می یابد که ما بتوانیم قوانین و مقررات ضعیف و ساخته دست انسانها را دور افکنیم، آنگاه خداوند ما را یاری می دهد و پیروزی قطعی را نصیبمان می سازد و شکست و ننگ و رسوایی را نصیب یهودیان می کند و آنگاه مانند بار نخست، پیروزمندانه وارد بیت المقدس می شویم و در مسجدالاقصی نماز می خوانیم. قرآن می فرماید:

«و در کتاب به فرزندان اسرائیل اعلام کردیم که هر آینه دوبار در این سرزمین تباهکاری خواهید کرد و سرکشی و بزرگی خواهید نمود. پس چون هنگام نخستین تباهکاری فرا رسد بندگانی از خود را که سخت جنگاورند بر شما بگماریم که به درون خانه ها درآیند و این وعده ای است انجام شدنی. سپس شما را دولت بازگردانیم و بر آنها پیروزی دهیم و شما را بر اموال و فرزندان یاری کنیم و بر شمارتان بیفزاییم. اگر نیکویی کنید برای خودتان نیکویی کرده اید و اگر بدی کنید به خود کرده اید، پس چون هنگام وعده دیگر رسد تا شما را اندوهگین و سیه روی سازند و تا در آن نمازگاه درآیند چنانکه بار نخست درآمدند و تا به هر چه دست

یابند نابود کنند».^(۱)

مفسرین ما در تفسیر آیه های فوق دیدگاهها و برداشتهای متفاوتی دارند. برخی می گویند که خداوند «جالوت» را بر بنی اسرائیل مسلط کرده است. بعضی بر این عقیده اند که مورد نظر آیه شریفه «نبو کدنصر» فرمانروای بابل یا «سنحاریب» است. گروه دیگری از مفسرین می گویند ایرانیان یا رومیان یا اعراب، بر قوم بنی اسرائیل تسلط می یابند. ابن الجوزی می گوید: «آخرین بار خداوند محمد«ص» را مبعوث نمود و یهودیان با درد پرداخت جزیه روبرو شدند».^(۲) و طبری در تفسیر خود چنین شرح می دهد: «آخرین محنت قوم بنی اسرائیل آن بود که خداوند این مرد را از میان اعراب برگزید و یهودیان حقیرانه موظف به دادن جزیه شدند».^(۳)

از نظر برخی دیگر از مفسران، قوم یهود ابتدا با کشتن پیامبرشان، «اشعیا»، مرتکب گناه و فساد شدند، و نبوکد نصر فرمانروای «بابل» آنان را سرکوب و تارومار کرد. بنی اسرائیل دوباره پیامبران بزرگ دیگری چون زکریا و یحیی را به قتل رسانیدند که خداوند رومیها را بر آنان مسلط نمود و آنها توانستند خودخواهی و تکبر و فساد یهودیان را از بین ببرند. ولی بررسی عمیق آیات قرآنی و نگرش به واقعتهای تاریخی بنی اسرائیل - چه قبل از ظهور اسلام و چه بعد از آن و نیز نگاهی به تاریخ آغاز نبرد میان یهودیان و مسلمانان - ضعف روایات و تفاسیر فوق را نشان می دهد: اولاً: در این روایات و تفاسیر هیچ اشاره و استنادی به فرمایشات پیامبر اکرم «ص» نشده است.

ثانیاً: تفاسیر و روایات گذشته در شرایطی تدوین و تنظیم شده اند که مفسرین در سایه دولت های اسلامی پر قدرتی می زیسته اند و قوم یهود جز تعدادی محدود و متفرق، آنهم زیر حمایت مسلمانان، بیش نبوده اند.

ثالثاً: هرگز به ذهن این مفسران و علمای بزرگوار خطور نکرده که روزی حاکمیت اسلام تضعیف می گردد و خلافت به کلی از بین می رود و روزگاری بر بنی اسرائیل، این قوم اندک و خوار، فرامیرسد که از نو تکبر کنند و زمین را به فساد

۱. «و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسلن فی الارض مرتین و لتعلن علواً کبیراً * فاذا جاء وعداولاهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاجوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولاً * ثم ردنا لکم الکره علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیراً * ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها، فاذا جاء وعدالآخره لیسنوا و جوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مره و لیتبروا ما علواً تنبیراً». سوره اسراء، آیه ۴ - ۷.

۲. فضائل القدس، صفحه ۱۰۵.

۳. تفسیر طبری، ج ۱۵، صفحه ۱۳۵.

و تباهی بکشاند و بر کرده مسلمانان سوار شوند!

ما حکمت بزرگی در این امر می یابیم که مفسرین پیشین نتوانسته اند مفاهیم و معانی دقیق آیات مزبور را به خوبی درک نمایند، زیرا درک دومین دور از تکبر و خودخواهی و افساد بنی اسرائیل قبل از وقوع آن، در صورت پیش بینی مفسران بزرگوار به حدوث آن، این مفهوم را می توانست داشته باشد که امروز مسلمانان نباید در برابر تهاجم غرب و یهود، به فلسطین و سرزمینهای اسلامی، طوری واکنش نشان بدهند که در واقع با تقدیر الهی برخورد می کنند! و هیچ گروه یا حرکتی، توان و نیرویی برای مقابله با آن نداشته باشند، چون راهی جز تسلیم و سازش با آن ندارند تا اینکه دوران آن پایان یابد! در صورت تحقق این نظریه، روح جهاد و مفهوم مبارزه و مقاومت اسلامی و ضرورت تداوم نبرد میان مسلمانان و یهود، خنثی می گردید. ولی اگر یهودیان پیروز شدند و مسلمانان نیز مفاهیم و معانی آیات را درک نمودند، روحیه مقاومت و مجاهدت چون آتشی زیر خاکستر، فروزان می شود و مسلمانان با توکل کامل به پروردگار و دین و با اعتماد به توانائی خود، در راه تحقق وعده های الهی به پیش می تازند و پیروزی موقت بنی اسرائیل را به شکست دائمی آنان مبدل می کنند.

شیخ سعید حوی در کتاب خود می گوید:

«برخلاف نظر مفسرین قدیم، ما امروز می توانیم مفهوم و معنی این آیات را به گونه دیگری درک کنیم. آنان واقعیتهای حاضر و وضع موجود را که بنی اسرائیل در آن طغیان می کنند و زمین را به فساد و تباهی می کشاند و بر بیت المقدس مستولی می شوند را پیش بینی نکرده بودند. و به همین دلیل مفسرین پیشین، این آیات را به عنوان حوادثی که تاریخ آن سپری شده، تفسیر نموده اند.»^(۱)

در اینجا بی مناسبت نیست که پیش از نتیجه گیری از بررسی و تفسیر نخستین آیه های سوره «اسراء»، توجه شما را به نظریه ای که شیخ عبدالحمید کوشک دارد، جلب کنیم:

«بدون تردید، معراج پیامبر به مسجدالاقصی زمانی به وقوع پیوست که محمد(ص) در مکه بود و هنوز هجرت ایشان به مدینه آغاز نشده بود. سوره اسراء هم در مکه نازل شده و تمام آیات آن مکی است... در آن دوران تعداد مسلمانانی که در مکه

۱. کتاب «جندالله»، تألیف سعید حوی، صفحه ۴۱۶.

حضور داشتند، اندک بود که در شرایط استضعاف به سر می بردند و هر لحظه بیم آن می رفت که مشرکین قریش بر ضد آنان دست به حمله بزنند. در آن روز بنی اسرائیل نه تنها مشکلی با مسلمانان نداشتند بلکه اثری از آنها در مکه دیده نمی شد، و در واقع خطری از سوی آنان مسلمانان را تهدید نمی کرد تا موجب هشدار خداوند بشود و سوره ای مشروح درباره خطر یهود، در مکه نازل بشود. پس راز این امر چیست که خداوند فقط در نخستین آیه این سوره! خبر معراج را به آگاهی رسول خود می رساند و سپس به بحث درباره بنی اسرائیل و نعمتهایی که خداوند به آنها ارزانی داشت و پیمانهایی که با خدا بستند و نیز نقشهای خطرناکی که در آینده به عهده خواهند گرفت، می پردازد؟ و چه مناسبتی میان این آیات و این حوادث و رخدادها وجود دارد؟

پاسخ پرسش این است که خداوند درباره معراج به اجمال بحث می کند تا به فرستاده خود و مسلمانان ستمدیده مکه و مستضعفین روی زمین مژده و بشارت دهد که خیلی به درازا نمی کشد که پایتخت شرک - مکه - و پایتخت اهل کتاب - بیت المقدس - در برابر مسلمانان تسلیم شوند. خداوند می فرماید: «سبحان الذی اسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى» و نمی گوید از مکه به بیت المقدس. همانطور که هم اکنون نیز همین روش به کار می رود، به این دلیل که آن روز مکه مسجد نبوده، بلکه خانه ای بود که بت های بیشماری در اطراف آن نصب شده بود و مشرکان و مسافران قریش در کنار آن به طواف می پرداختند. همچنانکه «هیکل داود» و «هیکل سلیمان» نیز در دولت «یهود»، مسجد نبوده است. بلکه آنجا هم خانه ای بوده که بنی اسرائیل در اطراف آن به رباخواری و مفسده جویی مشغول بودند ولی خداوند متعال به گونه ای درباره معراج در قرآن سخن گفته که این عروج، از مسجدی به مسجد دیگر خواهد بود تا بشارتی باشد برای مسلمانان که سرانجام در قله های رفیع عظمت قرار خواهند گرفت و شهر مکه که در آن به استضعاف کشیده شده و مورد تحقیر و اهانت مشرکان قرار گرفته بودند و جان و مال و ناموسشان در آن همواره در معرض تجاوز بود، به صورت مسجد الحرام و خانه امن و صلح، در خواهد آمد.^(۱)

شیخ کوشک نظریه منتشر شده در مجله الازهر را در کتاب خود در تفسیر آیه «فاذا جاء وعدأولا هما بعثنا عليكم عبادألنا» نقل نموده و تأکید می کند که این آیه به نقش مسلمانان صدر اسلام و پیامبر و اصحاب وی منطبق است که توانستند بر

۱. ر.ک: من الدراسات الإسلامية، چاپ قاهره، ص ۱۰۲، ۱۰۱.

یهودیان غلبه یابند و آنان را به سزای اعمالشان برسانند.^(۱)

سپس شیخ کوشک در بررسی آیه های نخستین سوره «اسراء» می گوید^(۲):

۱- این اصحاب رسول خدا بودند که شایستگی و استحقاق انتساب به آیه کریمه «عبادنا» را دارا بودند، زیرا آنان موحدان راستین و بندگان صالح خدا بوده و پیروان بنده او - محمد - هستند که از مسجدالحرام به مسجدالاقصی معراج داشت، ولی پیروان بخت النصر یا شاهپور یا سنحاریب و... که همگی بت پرست بودند، هرگز شایستگی ولیافت نزدیک بودن به حق تعالی را در کلمه ویژه «لنا» نداشتند و در این مورد گفتار مفسرین پیشین، قابل قبول نمی تواند باشد.

۲- همان اصحاب هستند که مصداق بارز آیه کریمه «أشداء علی الکفار رحماء

بینهم» می باشند.

۳- کار تنبیه قوم یهود هیچ مشکلی برای مسلمانان نداشت. آنها شهرها را یکی پس از دیگری، فتح کردند: «جاسوا خلال الدیار». اما در مورد پیروان بخت النصر گفته اند که پس از کشته شدن «زکریای نبی» توسط یهود، خداوند آنان را بر بنی اسرائیل مسلط کرد که هفتاد هزار نفرشان را به قتل رساندند. آنها سپس وارد بیت المقدس شدند و زیورآلات مردم را به غارت بردند، بنابراین می توان گفت که اقدام «بخت النصر» یک «اشغال نظامی» به تمام معنی بوده و نه «جوس»!...

دیدگاه «الازهر» در این باره و به همین منوال ادامه می یابد تا به عنوان مقاله تأکید ورزد که: سوره الاسراء تقضی نهایتاً اسرائیل - سوره اسراء: نابودی اسرائیل را می طلبد!

اکنون با نگرشی دقیق خواهیم دید که آیات به نکات زیر اشاره دارد:

۱- بنی اسرائیل دو مرتبه در روی زمین غلبه می یابند و غلبه شان همراه با فساد است. ولی تردیدی نیست غلبه ای که بنی اسرائیل در دوران برخی از پیامبران به آن دست یافتند، همراه با فساد نبوده است.

۲- در نتیجه این غلبه و فساد، خونریزی و ویرانی رخ می دهد، و قرآن به روشنی بنی اسرائیل را در هر دو مرحله عامل آن می شمارد. البته قرآن به وجود طرف دیگری نیز در این موضوع اشاره می کند. قرآن کریم در مورد طرف دوم، یکبار با

۱. همان، صفحه ۱۰۴.

۲. همان، صفحه ۱۰۶-۱۰۵.

نام «عبادالنا» و در موارد دیگر با ضمیر غایب به آن اشاره می نماید و این برای تأیید این نکته است: طرفی که در مرحله دوم به مبارزه با بنی اسرائیل می پردازد، همان طرفی است که در بار اول به مقابله با بنی اسرائیل پرداخته بود. و روی همین اصل پس از ذکر جمله «بعثنا علیکم عبادالنا» این فعل ها به کار می رود: «فجاسوا»، «رددنا لکم الکره علیهم»، «جعلناکم اکثر نفیراً». - یعنی تعدادشان بیشتر می گردد - «لیستوا...»، «ولید خلوا...»، «لیتبروا...». که در همه موارد، ضمیر افعال سه گانه اخیر، فاعل است و به «عبادالنا» بازمی گردد. و این معنی و مفهوم را می رساند که در هر دو مرحله نبرد فقط میان دو گروه رخ می دهد؛ فقط دو طرف: مسلمانان و یهود.

۳- در تفاسیر دیگر، این نظریه به آشکار مطرح شده که بنی اسرائیل با بیش از یک قوم و طایفه روبرو و درگیر می شوند: یک بار با بخت النصر، بار دیگر با سنحاریب، یک مرتبه با ایرانیان، یک بار با رومیان و یا حتی! با اعراب و این، با مضمون آیات مغایرت دارد، زیرا که مبارزه و نبرد در هر دو مرحله میان دو طرف صورت می گیرد. یعنی اگر نبرد مرحله اول میان ایرانیان و یهود بوده، در مرحله دوم نیز میان آنها خواهد بود!...

۴- خداوند متعال هرگز بنی اسرائیل را به یاران بخت النصر، سنحاریب، یا ایرانی ها و رومی ها غالب نساخته و تعداد قوم یهود نیز در تاریخ کهن هیچگاه از نفرت این اقوام بیشتر نبوده است. شیخ سعید حوی در کتاب خود می نویسد: «آیات شریفه به این مطلب اشاره دارند که روزگاری تعداد نفوس یهودیان افزایش می یابد. در تاریخ گذشته تعداد یهود به تعداد ایرانیان نرسید، ولی امروز یهود توانسته اند بسیاری از ملل زمین را به نفع خویش بسیج کنند.»^(۱)

در این موضوع، مجله الازهر نیز با شیخ سعید حوی هم عقیده است و کوشک در کتاب خود می گوید: «یهودیان در طول تاریخ خود هیچ وقت مانند امروز از لحاظ نفرت و هوادار و همکار، بهره مند نبوده نداشته است.»^(۲)

۵- خداوند به بنی اسرائیل حیات دوباره داد و آنان بر مسلمانان (اعراب) غلبه یافتند و همانطور که می بینیم افساد و خودخواهی بنی اسرائیل از بدو تشکیل دولتشان و از زمان سقوط بیت المقدس، ادامه داشته است.

۱. جندالله. تألیف سعید حوی، صفحه ۴۱۷.

۲. نفحات من الدراسات الاسلامیه، چاپ قاهره، ص ۱۰۶.

۶- علیرغم اینکه غلبه مجدد بنی اسرائیل پس از گذشت زمان بسیار از سرکوب افساد بار اول بوجود آمده، تجدید حیات یا غلبه دوباره یهود، مدت طولانی دوام نخواهد یافت. همانگونه که از حرف «ف» در جمله «فاذا جاء وعد الاخره» - که دال بر «ترتیب و تعقیب» است - استنباط می شود، یعنی پس از اینکه یهود غلبه دوباره می یابند و غرور و فسادشان نیز اوج می گیرد، همان بندگان صالح خدا «عبادالنا» با همان شیوه ای که قرآن تعیین نموده اجازه می یابند تا با فساد و برتری جوئی بنی اسرائیل مقابله کنند و آنها را به خواری بکشانند و مانند مرحله نخستین، داخل مسجد شوند: «ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مره».

اما شیوه ای که قرآن برای فتح مرحله دوم مشخص نموده با فتح مرحله نخستین در دوران خلافت عمر بن خطاب فرق دارد. قرآن کریم پیروزی مرحله دوم را چنین توصیف می کند: «بندگان سخت مبارز و نیرومند، خانه ها را نیز بگردند»: بعثنا علیکم عبادالنا اولی بأس شدید فجاسواخلال الدیار... ثم رددناکم الکره. و بدین ترتیب حرف عطف «ثم» که پیش از «رددنا» آمده و نیز حرف «ف» که قبل از جمله «... اذا جاء وعد الاخره» آمده، هر دو بیانگر این واقعیت آشکارند که میان سرکوب علو و تکبر و افساد نخستین بنی اسرائیل در جزیره العرب و ظهور و سیطره - علو و فساد - مجدد آنان در فلسطین، فاصله زمانی درازی وجود دارد و به عبارت دیگر، آیه شریفه نشان دهنده کوتاه بودن دوران مرحله دوم تسلط علو و افساد آنها در زمین است، تا وعده مربوط به سرکوب آنان تحقق یابد.

۷- فعل - بعثنا - «فرستادیم» که در طلیعه آیات سوره «الاسراء» آمده، دارای معانی و مفاهیم فراوانی است که باید در آن تعمق و بررسی لازم به عمل آید. در واقع این فعل، علامت رضایت و خرسندی را می رساند و هرگز رضایت خداوند شامل بت پرستان و مشرکان نمی شود. بلکه این رضایت ویژه مؤمنان است... و این کلمه «بعثنا» هفت مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است که در همه آنها «عامل» خداوند بوده و معمول به پیامبران و مؤمنان صالح هستند:

- ۱- «و هر آینه خداوند از فرزندان یعقوب پیمان گرفت و از ایشان دوازده مهتر و سرپرست برانگیختیم و خدای گفت: من با شمایم»^(۱).
- ۲- «سپس از پس ایشان موسی را با نشانه های خویش به سوی فرعون و مهتران او

۱. بعثنا منهم اثنتی عشر نقیباً... (مانده / ۱۲).

فرستادیم اما به آن نشانه‌ها ستم کردند پس بنگر که سرانجام تباهاکاران چگونه بود».^(۱)

۳- «سپس از پس او پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم پس با حجت‌های روشن بدیشان آمدند ولی آنان بر آن نبودند که بر آنچه از پیش دروغ شمردند ایمان آورند. این چنین در دل‌های از حد گذرندگان مهر می‌نهمیم».^(۲)

۴- «سپس، از پس ایشان موسی و هارون را با نشانه‌های خویش به سوی فرعون و مهرانش فرستادیم پس گردنکشی کردند و مردمی بزهکار بودند».^(۳)

۵- «و هر آینه در هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدای را بپرستید و از طاغوت دوری جوئید. پس برخی از آنان را خدا راه نمود و برخی دیگر گمراهی بر آنها سزا گشت پس در زمین بگردید و بنگرید که سرانجام دروغ انگاران چگونه بود».^(۴)

۶- «پس چون هنگام نخستین تباهاکاری فرارسد بندگان از خود را که سخت جنگاورند بر شما بگماریم که به درون خانه‌ها درآیند [و شما را سرکوب و زبردست خود کنند] و این وعده ای است انجام شدنی».^(۵)

۷- «و اگر می‌خواستیم هر آینه در هر آبادی و شهری بیم‌کننده‌ای برمی‌انگیختیم».^(۶)

در همه آیات گذشته، جایگاه کلمه «بعثنا» همواره توأم با رضایت و سپاس است که این ویژگی پیامبران و صالحان است و به هیچ وجه در شأن بخت النصر و رومیان و طوایف غیرمسلمان نازل نمی‌تواند باشد.

همینطور فعل «بعث» نیز هفت مرتبه در قرآن به کار رفته و به موازات «بعثنا» همان مفهوم و معنی تمجید و رضایت را می‌رساند:

۱- «مردم همه یک امت بودند [سپس اختلاف کردند] پس خدا پیامبران را برانگیخت نوید دهنده و بیم‌کننده و باایشان کتاب فرو فرستاد، براستی و درستی، تا میان مردم در آنچه اختلاف کردند حکم کند و در آن اختلاف نکردند مگر همان کسان که آن (کتاب) بدیشان داده شده بود [آنهم] از پس حجت‌های روشنی که

۱. «ثم بعثنا من بعدهم موسى باياتنا الى فرعون و ملائنه» (اعراف / ۱۰۳).

۲. «ثم بعثنا من بعده رسلاً الى قومه فجاؤ وهم بالبينات» (يونس / ۷۴).

۳. «ثم بعثنا من بعدهم موسى و هارون الى فرعون و ملائنه باياتنا» (يونس / ۷۵).

۴. «ولقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله» (نحل / ۳۶).

۵. «فاذا جاء وعد اولهما بعثنا عليك عبادنا» (اسرى / ۵).

۶. «ولو شئنا لبعثنا في كل قرية نذيراً» (فرقان / ۵۱).

به آنها رسیده بود از روی بدخواهی و ستم در میان خویش، پس خداوند به خواست خود آنان را که ایمان داشتند به آن حقی که در آن اختلاف کردند، راه نمود و خدا هر که را خواهد به راه راست هدایت می نماید»^(۱).

۲- «و پیامبرشان به آنها گفت: خداوند طلوت را بر پادشاهی شما برانگیخته گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد و ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و او را گشایشی از مال نداده اند. گفت خدا او را بر شما برگزیده است و در دانش و تن فزونی و فراخی داده است و خداوند پادشاهی خود را به هر که خواهد دهد و خدا فراخی بخش و داناست»^(۲).

۳- «هر آینه خدای بر مؤمنان منت نهاد که در میانشان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و پاکشان می سازد و کتاب و حکمتشان می آموزد در حالی که پیش از آن هر آینه در گمراهی آشکاری بودند»^(۳).

۴- «آنگاه خداوند کلاغی را فرستاد که زمین را می کاوید تا بر وی بنمایاند که چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [قابیل] گفت: ای وای بر من، آیا ناتوانم از اینکه مانند این کلاغ باشم تا پیکر برادرم را پنهان کنم! آنگاه از پشیمانان گشت»^(۴).

۵- «و چیزی مردم را، آنگاه که هدایت بدیشان آمد از ایمان آوردن باز نداشت مگر اینکه گفتند: آیا خدا آدمی را به پیامبری برانگیخته است؟»^(۵).

۶- «و چون تو را ببینند جز به مسخره ات نگیرند [و گویند]: آیا این است آن که خدای به پیامبری برانگیخته است؟»^(۶).

۷- «اوست آن که در میان مردم درس ناخوانده پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و پاکشان می سازد و کتاب و حکمت به آنان می آموزد و هر آینه پیش از این در گمراهی آشکار بودند»^(۷).

* * *

۸- روش برخورد پیامبر اکرم «ص» و صحابه گرامی وی با بنی اسرائیل در مدینه و

۱. «كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين...» (بقره / ۲۱۳).

۲. «و قال لهم نبيهم ان الله قدبعث لكم طلوت ملكا...» (بقره / ۲۴۷).

۳. «لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم» (آل عمران / ۱۶۴).

۴. «فبعث الله غرابا يبعث في الارض ليريه كيف يواري سوثة اخيه» (مائده / ۳۱).

۵. «بعث الله بشرا رسولا» (اسرا / ۹۴).

۶. «اهد الذی بعث الله رسولا» (فرقان / ۴۱).

۷. «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم يتلوا علیهم آیاته» (جمعه / ۲).

جزیره العرب به طور کامل با معانی آیه «بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار» تطبیق می کند. صفاتی که به کار رفته به طور حتم صفات صحابه توانا و نیرومند وی است و روش نبردی که در قرآن ذکر شده شبیه روش هائی است که در جنگهای صدراسلام میان پیامبر و قبایل یهود اتفاق می افتاده است.

در نخستین جنگ میان پیامبر و یهود که غزوه «بنی قینقاع» است. پیامبر اکرم «ص» این قبیله را به اسلام دعوت کرد، اما آنان به گونه ای تمسخرآمیز به حضرت محمد «ص» گفتند: «یا محمد! شما فکر می کنید ما همچو قوم تو بوده و مانند آنان مردمی هستیم که با فنون جنگی آشنائی ندارند! و فرصتی به دست تو رسیده؟ به خدا سوگند! اگر جنگ را شروع کنی خواهی دید که ما مردمی جنگجو هستیم.» و همانطور که می دانیم، بنی اسرائیل نخست به تحریک مسلمانان دامن زده و با فسادشان جنگ را آغاز کردند و آن به هنگامی بود که به یک زن مسلمان در مدینه منوره متعرض شده و فردی را که به یاری او شتافته بود، کشتند.

آنگاه پیامبر «ص» مدتی آنان را در محاصره قرار داد و تصمیم داشت تعداد سیصد جنگجو و گروهی دیگر از افراد آنها را به قتل برساند. ولی عبدالله بن ابی سلول وساطت کرده و کوشید که یهودیان بنی قینقاع را از این سرنوشت دور سازد. پیامبر از این میانجیگری ناراضی بود و دستور داد آنها فوراً از مدینه بیرون روند تا در مجاورت ایشان نباشند... پس گروهی از آنان به مناطقی از شام رفتند و گروه کثیری از آنان به هلاکت رسیدند. این حادثه در دومین سال هجرت بود.

در سال چهارم هجری یهودیان «بنی نضیر» تصمیم گرفتند با پرتاب سنگی بزرگ پیامبر را بقتل برسانند، ولی توطئه آنها ناکام ماند و پیامبر به تعقیبشان پرداخت. بنی نضیر به قلعه شان پناه بردند و از آنجا اقدام به پرتاب سنگ و تیر به سوی مسلمانان نمودند و آنان گمان کردند که مسلمانان توانائی فتح قلعه و سرکوب یهودیان را ندارند، ولی خداوند رعب و وحشت در دل آنان افکند و آنان توانستند یهودیان بنی نضیر را سرکوب کرده و روستاهایشان را فتح و قلعه شان را تسخیر کنند: «آنچه را که از درختان خرما بریدید و آنچه را برپا گذاشتید همه بامر خداوند و برای سرکوب و کیفر فاسقان بود».^(۱)

۱. «ما قطعتم من لینه اوترکتوها قائمه علی اصولها فباذن الله ولیجزی الفاسقین.» سوره حشر، آیه ۵.

علاوه بر یهودیان بنی قینقاع و بنی نضیر، یهودیان بنی قریظه نیز عهدشکنی کرده و مشرکان قریش را به بسیج سه هزار نیرو برای حمله به مدینه و جنگ با مسلمانان تحریک کردند. مشرکین و یهود و همه نیروهای کفر متحد شده و جنگ «احزاب» را علیه مسلمانان تدارک دیدند. اما خداوند سپاه احزاب را متلاشی ساخت و پیامبر «ص» به مدینه بازگشت. در مدینه، جبرئیل نازل شد و به پیامبر دستور آمد که به سوی قبیله بنی قریظه برود. سپاه اسلام به سمت قلعه های بنی قریظه رهسپار شدند و مدت بیست و پنج روز آنها را در محاصره قرار دادند. محاصره، یهودیان بنی قریظه را به زانو درآورد و سرانجام تسلیم شدند. آنها به محل خندق های مدینه سوق داده شدند و جنگجویان بنی قریظه به قتل رسیدند.

در سال هفتم هجرت، پیامبر «ص» به سوی خیبر حرکت کرد. این سرزمین در میان راه شام قرار دارد. شهر بزرگی که با مدینه ۱۵۰ کیلومتر فاصله دارد. سپاه اسلام همه مراکز خیبر را زیر پا گذاشتند و قلعه ها و دژهای آنجا را یکی پس از دیگری به تسخیر خود درآوردند مگر دوتای آنها را که فتح آن دو به آسانی امکان پذیر نبود. آن دو قلعه پس از هفده روز محاصره تسلیم شدند و پیامبر دستور داد مردم آن از این سرزمین کوچ کنند. یهودیان خیبر از پیامبر خواستند که در آن سرزمین باقی بمانند و نصف محصولات کشاورزی خود را با مسلمانان تقسیم کنند، پیامبر با این امر موافقت کردند، بشرط آنکه در صورت لزوم آنها را تبعید کنند. براساس این توافق، یهودیان در سرزمین خیبر ماندند تا اینکه در زمان خلیفه دوم، روزی یکی از «انصار» توسط آنها به قتل رسید و آنگاه متعرض عبدالله عمر شده بودند که عمر بن خطاب دستور داد همه آنان از جزیره العرب اخراج شوند.

۹- آیات سوره «اسراء» - مورد بحث ما - از آغاز به این مطلب اشاره می کنند که طرف مقابل بنی اسرائیل بندگان او «عبادالنا» هستند. و کلمه «عبادالنا» به هیچ وجه به سپاهیان بت پرست یا ایرانی ها و رومی ها و دیگران اطلاق نمی شود، بلکه اشاره ای است به سپاه توحید و ایمان. بنابراین بعید به نظر می رسد که خداوند بت پرستان و آشوری ها را به خود منسوب بداند. در آغاز سوره، خداوند از شخص محمد «ص» تجلیل و قدردانی نموده و آن حضرت را به خود منتسب کند: «سبحان الذی اسرى بعبده».

شیخ سعید حوی می گوید: «آیات مزبور به عبادالله و مسجد اشاره می کنند، پس

باید تلقی ما از این آیات این طور باشد که بندگی خاص با مسجد پیوند دارد. هر دو کلمه به موازات یکدیگر مطرح شده اند. چنین تعبیری هرگز برای ایرانیان غیر موحد آن دوران که بیش از یکبار بر یهودیان مسلط شدند، منطبق نیست.^(۱)

کلمه «عباد» که در قرآن آمده، معنی مؤمنان یا عموم مردم را می‌رساند، اما اگر «الله» را بدان اضافه کنیم، اشاره به مؤمنان خواهد بود. در آیه پنجم سوره «اسراء» علاوه بر وجود ضمیر متصل انتسابی «نا» یک حرف «ل» نیز بدان افزوده شده که لام تأکید نامیده می‌شود - عبادالنا - و این نشان دهنده نیرومندی پیوند خداوند با «عباد» مؤمن و صالح است. همانطور که اشاره آشکاری به ایمان و رستگاری این مردم - عباد - دارد.

۱۰- وقتی خداوند به بنی اسرائیل حیات دوباره می‌بخشد و آنان را بر بندگان خود غالب می‌سازد و ثروت و اولاد فراوان نصیب آنها می‌کند، از نظر هیچ ناظری هم نمی‌تواند قابل قبول باشد که بدون این تکاثر ثروت و نسل، بنی اسرائیل بتوانند سرپا بمانند و دوباره - «کره» - بر ما غالب شوند. علیرغم اینکه رژیم صهیونیستی از پیشرفت نسبی در زمینه های علمی و تکنولوژی برخوردار است، اما در مسئله اقتصاد هرگز متکی به خود نیست و بدون کمک های خارجی که سالانه به میلیاردها دلار بالغ می‌شود، به هیچ وجه قادر به مقاومت و ایستادگی بر روی پای خود نخواهد بود و در جایی که کمکهای خارجی برای استمرار حیات رژیم صهیونیستی ضروری است، کمک در ازدیاد نسل نیز یک امر بسیار مهمی خواهد بود.

از آغاز پیدایش اندیشه تشکیل دولت اسرائیل در واپسین سالهای قرن نوزدهم و تا تشکیل این دولت در سال ۱۹۴۸م تاکنون، قرار بر این بوده که همواره در جلب مهاجرین یهودی - بنین - از سراسر گیتی به سرزمین فلسطین اقدام شود. بدین خاطر آژانسها و مؤسسات گوناگونی به وجود آورده اند و اموال بسیاری جمع آوری نموده اند و با پشتیبانی و حمایت حکومت های نیرومند، امنیت! آن را برقرار ساخته اند. همانطور که به مبارزه سختی در راه انتقال این کمک ها به فلسطین دست زده اند. با وجود اینکه اعراب و مسلمانان هم از امکانات فراوان مادی (اموال و بنین) برخوردار هستند، ولی خداوند در مرحله دوم غلبه بنی اسرائیل، آنان را قوی تر و نفرت و طرفدارشان را بیشتر معرفی کرده است. برای همگان روشن است که در

۱. جندالله، ص ۴۱۷.

حال حاضر بنی اسرائیل به آسانی می توانند انواع سلاحها و همه گونه امکانات را در اختیار داشته باشند و کشورهای قدرتمند جهان را به طرفداری و جانبداری از خود دعوت نمایند، تا بر ضد مسلمانان موضع بگیرند.. تا آنجا که امروز صدای آنها بلندتر و رساتر از صدای مسلمانان است، تبلیغاتشان گسترده تر و فعال تر از همه ما است، مطبوعات جهانی و رسانه های همگانی را به دست گرفته اند و هرگاه خواستار سلاحی باشند، بدون آنکه درباره کیفیت و کمیت آن بحثی شود، دریافت می دارند.

۱۱- سوره «الاسراء» نام دیگری نیز دارد و آن «بنی اسرائیل» است. در این سوره فقط یک مرتبه و در یک آیه، پیرامون معراج پیامبر به بیت المقدس سخن به میان آمده است. سپس بحث در مورد بنی اسرائیل به تفصیل ادامه می یابد. در ابتدای سوره و در آیه های ۳ تا ۷ سخن از علو و افساد بنی اسرائیل است. قبل از پایان سوره، در آیه ۱۰۴ خداوند بنی اسرائیل را چنین مورد خطاب قرار می دهد: «فاذا جاء وعد الاخرة جنابکم لفیفا» و این یک حقیقت شایان بررسی است، و نشان می دهد که یهودیان که از دیرباز دور از سرزمین فلسطین و در نقاط مختلف جهان پراکنده بوده اند، علیرغم فشارها و سختی ها، با اراده الهی باقی میمانند تا پس از قرن ها، گروهی از آنان، از سراسر روی زمین در فلسطین گرد می آیند تا سرانجام خداوند وعده خود را درباره آنها بمرحله اجرا درآورد.

۱۲- اگر در صیغه افعال به کار رفته در آیات مربوط به مبارزه میان مسلمانان و بنی اسرائیل دقت شود، ملاحظه می شود که تحقق نخستین وعده الهی درباره غلبه مسلمین بر یهود، با صیغه فعل «ماضی» تعبیر شده است: «بعثنا علیکم عبداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار»، در حالیکه قرآن در مورد تحقق پیروزی مسلمانان در مرحله دوم، با صیغه فعل مضارع «سخن می گوید: «فاذا جاء وعد الاخرة لیسوتوا وجوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة و لیتبروا ما علو تتبیراً»^(۱) و این یک اشاره ظریفی از قرآن درباره تحقق نزدیک پیروزی مرحله دوم بندگان خداوند بر بنی اسرائیل است که می توان آن را بر دیگر دلایل و شواهد این بحث افزود.

۱۳- آنهایی که گمان می کنند در زمان پیامبر یهودیان جزیره العرب به آن درجه از قدرت نرسیدند تا به تکبر و افساد پردازند. به آیه های سوره «حشر» توجه کنند: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدای را به پاکی می ستایند و اوست

۱. ترجمه این آیات قبلاً نقل شده است.

توانای بی همتا و دانای با حکمت. اوست آن که کسانی از اهل کتاب را که کفر ورزیدند در نخستین بیرون راندن دسته جمعی از خانه شان بیرون راند. شما گمان نداشتید که [به این آسانی] بیرون روند و خود پنداشتند که باروهایشان بازدارنده آنها از [فرمان] خداست پس [فرمان] خدای از آنجا که گمان نمی بردند بدیشان آمد و در دلهاشان بیم افکند خانه های خویش را به دستهای خودشان و دستهای مؤمنان ویران می کردند پس ای صاحبان بینش عبرت گیرید.^(۱)

مسلمانان و در میان آنها پیامبر خدا گمان بردند که یهودیان بنی نضیر به حدی نیرومندند که قادر به اخراج آنان نیستند. و خود یهودیان نیز که گمان می کردند قلعه ها و دژهایشان آنها را از حمله مسلمانان مصون خواهد داشت، و هیچ کس قادر به اخراج آنان از آنجا نیست. ولی خداوند رعب و وحشت را در دلشان افکند و زمینه سرکوب و شکست قبیله بنی نضیر را فراهم ساخت.

تاریخ بنی اسرائیل در جزیره العرب نشان می دهد که اینها در مدینه منوره - یثرب - و روستاهای اطراف آن یک قدرت عظیم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی و نظامی بزرگی بوجود آورده اند که مهم ترین قدرتهای جزیره العرب بحساب می آمد. اینها آتش بیار جنگهای دویست ساله قبایل اوس و خزرج بودند و بر پایه قربانی کردن اعراب، تغذیه می کردند. آنها بازارهای منطقه را نیز در اختیار داشتند و اعراب را به صورت افرادی مصرف کننده و مزدبگیر خود در آورده بودند. بازارهای طلا نقره و باغ های انگور و درختان خرما و مزارع در دست یهودیان قرار داشت. آنها بر اعراب فخر می کردند که اهل کتاب و علم و فرهنگ هستند. همه این امکانات و عوامل مادی سبب شد که یهودیان کبر و غرور پیشه کرده و مفسده جویی کنند. آنها با وجود یقین به اصالت دین و رسالت محمد «ص»، پیام او را تکذیب کردند و کوشیدند بعد از تولد آن حضرت، او را ترور کنند. یهودیان بنی نضیر نخستین پشتیبانان قریش در جنگ آنان بر ضد اسلام بودند و بارها قصد قتل پیامبر را داشتند، به ویژه پس از پیمان شکنی بنی قریظه توطئه ها تکرار شد.

۱۴- اگر قرآن کریم به این وضع روشن به این نکته اشاره می کند که جنگ سختی در بیت المقدس رخ می دهد که سرانجام آن پیروزی بندگان مسلمان

۱. سبخلله ما فی السموات و مافی الارض و هو العزیز الحکیم. هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من ديار هم لاول الحشر ما ظنتم ان یخرجوا و ظنوا انهم ما نعتهم حصونهم من الله فأتاهم الله من حیث یحسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار. سوره حشر، آیه ۱-۲.

خداوند بر سپاه شرک و محو دولت بنی اسرائیل خواهد بود، احادیث نبوی نیز که به عنوان متمم و مفسر این آیات آمده، همین معنی را تأیید می‌کند. در احادیث شریف آمده که همواره گروه های مجاهدی از اهل حق در فلسطین و اطراف آن جهاد و مبارزه را تداوم می‌بخشند.

در صحاح بخاری و مسلم و غیر آنها هم آمده است: «لاتزال طائفه من امتی علی الحق ظاهرین و هم قاهرین، لایضرهم من جاءهم و لاماصابهم من البلاحتی یأتی امرالله و هم کذلک، قالوا یا رسول الله و این هم؟ قال فی بیت المقدس و فی اکناف بیت المقدس»^(۱): گروهی از امت من همچنان بر حق پایدارند، از هیچ گزند و بلائی نمی‌هراسند و تا نزول امر الهی، این چنین خواهند بود. پرسیدند: ای پیامبر خدا آنها کجا هستند؟ فرمود: در بیت المقدس و اطراف آن.

سپس پیامبر در مورد مقابله مسلمانان با یهودیان می‌فرماید: «لاتقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون اليهود فیقتلهم المسلمون حتی یختبئ الیهودی وراء الحجر والشجر فیقول الشجر و الحجر یا مسلم یا عبدالله، هذا یهودی خلفی تعال فأقتله»^(۲): رستاخیز برپا نشود مگر آنکه مسلمانان با یهود بجنگند و آنها را بکشند تا آنکه در پشت هر سنگ و درختی یک یهودی پنهان شود و آنان مسلمان را صدا بزنند که ای بنده خدا، یک یهودی در اینجا مخفی شده، بیا و او را بقتل برسان!

و در روایت دیگری آمده است: «ستقاتلون الیهود، انتم شرقی النهر و هم، غربیه»: شما در شرق رودخانه با یهودیانی که در غرب رودخانه هستند، می‌جنگید و گفته می‌شود که مراد از رودخانه همان رودخانه اردن است.

در احادیث و روایات دیگری پیامبر خدا درباره سپاهی با پرچمهای سیاه سخن می‌گوید و می‌فرماید از سوی خراسان با پرچمهای سیاه می‌آیند که هیچ مانعی قادر به سد راه آن نیست، تا اینکه در سرزمین ایلیا، اردو بزنند.^(۳) (ایلیا همان بیت المقدس است).

دارمی در سنن خود و احمدبن حنبل در مسند خویش و ابن ابوشیبہ از ابوقبیل

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۶۳، فصل: «لاتزال طائفه من امتی ظاهرین علی الحق».
 ۲. همان، ج ۳، ص ۱۵۷، کتاب الجهاد والسير، فصل قتال الیهود. و نیز صحیح مسلم، کتاب الفتن، فصل ۷۹، حدیث شماره ۲۹۲۱. همچنین مسند احمد، ج ۲، ص ۴۱۷.
 ۳. نگاه کنید به: «سنن ابن ماجه»، ج ۲، ص ۵۱۷، فصل خروج مهدی، حدیث شماره ۴۱۴۸، همچنین: «سنن ترمذی»، ج ۴، ص ۵۳۱، فصل فتنه ها، حدیث شماره ۲۲۶۹ و نیز مسند امام احمد، ج ۵، ص ۲۷۷.

نقل کرده اند که ابوقبیل گفت: نزد عبدالله بن عمر خطاب نشسته بودیم. یکی از حضار از وی پرسید: کدام یک از شهرها زودتر فتح می شود، قسطنطنیه یا رم؟ عبدالله بن عمر صندوقی را خواست و از آن نامه ای درآورد و خواند: روزی در کنار رسول الله نشسته بودیم و حدیث یادداشت می کردیم، شخصی از پیامبر همین سؤال را کرد. پیامبر گفت: نخست شهر هرکول - قسطنطنیه - فتح می شود.

و همه می دانند که «محمد فاتح» سال ۱۴۵۳ میلادی - هشت قرن بعد از هجرت پیامبر - قسطنطنیه را فتح کرد. و به همین دلیل هم لقب «فاتح» را گرفت و فتح این شهر هشت قرن پس از پیش بینی پیامبر تحقق یافت. و شهر رم البته هنوز فتح نشده و این امر مؤید پیش بینیهای پیامبر اکرم «ص» می تواند باشد. و بدون تردید آزادسازی مجدد بیت المقدس سرآغاز ظهور و گسترش اسلام در سراسر گیتی و برتری آن بر همه ادیان خواهد بود: «لیظهره علی الدین کله».^(۱)

برای تأکید پیش بینی پیامبر اکرم، به نقل حدیث دیگری می پردازیم که در صحیح مسلم و مسند احمد بن حنبل و سنن ابی داود و ابن ماجه نقل شده است: پیامبر پس از مراجعت از معراج فرمود: «ان الله زوی لی الارض فرأیت مشارق الارض و مغاربها، و ان امتی سیبلغ ملکها مازوی لی منها»^(۲) - خداوند زمین را برایم فشرده ساخت، شرق و غرب را از نزدیک دیدم. امت من در شرق و غرب زمین تا آنجا گسترش خواهد یافت که من در آنجا دیدم.

آنچه ذکر شد، نگرشی بر بُعد قرآنی مسئله فلسطین بود که هیچ شک و تردیدی را در ویژگی این سرزمین - فلسطین - و ویژگی این قضیه و سرانجام مرکزیت آن در طرح و اندیشه و عمل حرکت اسلامی معاصر، باقی نمی گذارد.

۱. «سوره صف / آیه ۹. تا دین حق را بر همه دین ها برتر سازد.

۲. سنن ابی داود، ج ۴، کتاب الفتن و الملاحم، صص ۹۷ و ۹۸.

بُعد تاریخی فلسطین

از قلب جزیره العرب حرکت مسلمانان به سوی مرکز تمدنها آغاز گردید، و آنها در زمان کوتاهی توانستند دولت نیرومند و بزرگی را تأسیس کند. تمدنی را پایه ریزی نمایند که در تاریخ بشری از بزرگترین تمدن ها بود و تأثیر به سزایی روی تمدنهای دیگر گذاشت و بیش از سیزده قرن استمرار یافت و مرکز آن هر چندی یک بار در پایتختی چون: مدینه، دمشق، بغداد، قاهره و استانبول استقرار پیدا کرد. روح و مفاهیم قرآنی که تبلور پیوند آسمانها با زمین بود، در «غار حرا» نشأت گرفت و رسالت توحید را ابلاغ نمود، و این تنها انگیزه و نیروی محرک نهضت مسلمانها بود که براساس آن توانستند به پیروزیها و خلاقیت ها و دستاوردهای عظیم و گونه گون در طول قرون متمادی نایل شوند.

البته اسلام از آغاز پیدایش با توطئه ها و بحرانهای خطرناکی روبرو شد که هر یک از آنها، به تنهایی برای از پای درآوردن نیرومندترین دولتها کافی به نظر می رسید، ولی توان عظیم و نیروی انبوهی که در روش اسلام توحیدی وجود داشت علاوه بر طول حیات بالندگی، اوج و قدرت خاصی بر تمدن اسلامی بخشید که توانست بزرگترین فتنه ها را که بزرگترین تمدنها و دولتها را با شکست روبرو می ساخت، پشت سر بگذارد. با اینکه زنجیره فتنه ها و درگیریها و کشمکشها روی انگیزه های معنوی و روحی اثر منفی می گذاشت و به مرور زمان می توانست از پیشرفت مسلمانان بکاهد و آنان را قربانی تهدیدات خارجی بنماید، ولی این به آن معنی نبود که عناصر معنوی و روحیات قرآنی بکلی تأثیرات مثبت خود را در پیشرفت مسلمانان از دست بدهد. البته حملات و تهاجم صلیبی ها به سرزمین اسلامی از مهم ترین و بزرگ ترین تهدیداتی بود که از هشت قرن پیش مسلمانان با آن روبرو شدند، ولی انگیزه های قرآنی همچنان قدرت تحرک و نیرو بخشیدن به کیان اسلامی را دارا بود و مسلمانان بواسطه آن، توان رویارویی با تهاجم و حملات صلیبی ها را داشتند و همانطور که می دانیم در نهایت توانستند آنان را سرکوب و متلاشی سازند. ولی متأسفانه طولی نکشید که انگیزه های معنوی در درون مسلمانان

رو به افول گذاشت و شمارش معکوس شکست آغاز گردید و در درون سرزمین اسلامی، اختلاف و تفرقه پیش آمد و با پایان قرن هجدهم میلادی، نیروهای نظامی غرب هجوم خود را آغاز کردند و این بار، رویارویی و مقابله، تأسف بارتر و شدیدتر، بود. زیرا غرب بعد از انقلاب صنعتی و ایجاد یک نهضت تمدنی و کسب دستاوردهای مهم به صورت یک نیروی جوان و نیرومند و خودکفا درآمده بود، اما در درون جبهه اسلام، انگیزه های قرآنی افول نموده بود که مسلمانان را ناتوان و پذیرنده هر نوع بیماری می ساخت.

اواخر قرن هجدهم حمله نیروهای فرانسه آغاز شد. این حمله از نظر حجم، قابل قیاس با جنگهای صلیبی نبود و پس از چند سال این نیروها مجبور به عقب نشینی شدند، ولی آثار آن بر جسم فرسوده امت اسلامی، بسیار هولناک بود و ما تا امروز هم عوارض منفی آن را شاهد هستیم. و به هر حال فرانسویان توانستند در کیان ضعیف شده امت نفوذ کنند و با غرب زدگی یا غربگرایی که نخست کم رنگ و ساده بنظر می رسید، نفوذ خود را آغاز کنند. مثلاً «شیخ رفاعه الطهطاوی» روحانی سرشناس مصری که برای رهبری و تبلیغ و امام جماعت، همراه یک هیأت آموزشی توسط محمدعلی پاشا به پاریس فرستاده شده بود، پس از بازگشت به میهن خود نتوانست شیفتگی و حیرت خود را نسبت به اوضاع اجتماعی پیشرفته و تحولات فرهنگی فرانسه پنهان سازد. او در قبال قوانین حقوقی و روابط اجتماعی فرانسه و در برابر خیابانهای شسته و تمیز واتومبیلهای آب پاش! از خود بیگانه شده بود.

ولی با مرور زمان ماهیت گرایش های غربگرایی به ویژه نزد روشنفکران ترک در سازمان «ترکیه جوان» و سپس «اتحاد و ترقی» به وضوح آشکارتر می شد. و در میان روشنفکران عرب در انجمنهای مخفی عربی - در درون مرزهای دولت عثمانی - مانند «جمعیت اصلاحی بیروت»، «جمعیت قحطانی»، «جمعیت جوان عربی»، «جمعیت پیمان» تبلور یافت.^(۱) و همچنین در بین کارکنان وابسته به دربار ناصرالدین شاه و یا اعضاء خانواده قاجاریه در ایران ظهور نمود! در قرن نوزدهم میلادی غرب با تمامی قدرت و با کینه های پیشین زمان جنگهای صلیبی به سمت سرزمینهای اسلامی پیش می آمد. علاوه بر آن، بار عوامل اقتصادی و سیاسی هم بر دوش او سنگینی می کرد. غرب در ضمن اینکه منابع و ذخایر و موادخام را جستجو می کرد،

۱. جمعیت بیروت الاصلاحیه، الجمعیه القحطانیة، العربیة الفتاة، جمعیه العہد.

به دنبال بازارهای مصرف برای عرضه و فروش کالاهای تولیدی خویش نیز بود. در واقع هجوم همه جانبه غرب در قرن نوزدهم به اوج خود رسید. ولی همواره این تهاجم بامقاومت شدید مسلمانان روبرو بود تا آنکه غرب به مرور زمان توانست با ایجاد و گسترش مراکز فرهنگی! گرایش غرب گرائی را در میان فرزندان و روشنفکران امت آغاز کند و سپس با تأسیس مدارس تبشیری و از طریق سفارتخانه ها و کنسولگریهای خود و از راه جنبش باصطلاح فرهنگی و ترجمه و نشر آثار ادبی، فلسفی و هنری غربی - به جای علوم تجربی - و افزایش بورس های تحصیلی، به تحکیم پایه های غرب گرائی پرداخت. ولی این طرح های استعماری، همواره با مقاومت اسلامی پرشکوه روبرو می شد و این بود که در نهایت، غرب به استفاده از خشونت و سلاح مبادرت ورزید و اصولاً غرب در مبارزه با اسلام همواره از ارباب و خشونت بهره جسته و نام امپریالیسم غرب با صبغه خشونت و ترور همراه است.

ولی نکته مهم اینجا است که غرب این بار تنها نیست. بلکه با دولت صهیونیست یک پیمان استراتژیک بسته است. صهیونیسم که خود زاینده طرح ساختگی یهودیان قرن نوزدهم در رابطه با ایجاد میهن ویژه برای خلق برگزیده خدا - یهود - در سرزمین مقدس خدا - فلسطین - است. این بار همه متحد شدند: غرب و یهود از یکسو و جریان غربگرا از سوی دیگر تا با این اتحاد نامقدس، دولت عثمانی را سرنگون کنند تا بتوانند موازنه قدرت را برهم زنند و نقشه سیاسی و فکری منطقه را تغییر دهند. این سناریو با پیدایش آتاتورک در ترکیه، رضاخان در ایران، فرزندان شریف حسین در کشورهای مشرق عربی و اندیشه «حزب وفد» در مصر ظاهر و تکمیل گردید.

بیست و پنج سال اول قرن بیستم سالهای سختی بود. برنامه امپریالیسم در این سالها به صورت منظم تر و سازمان یافته تری شکل می گرفتند. طرح اسکان یهودیان در فلسطین در بخش مرکزی پروژه استعمار و در کل هجوم همه جانبه غرب، قرار داشت، زیرا کسانی که در راه خدمت به غرب با دستان خود دولت خلافت را ساقط کردند، همان اشخاصی بودند که براساس معاهده «سایکس بیکو» بر منطقه حکومت کردند. و اینها همان اشخاصی هستند که پایه های دولت عبری در برابر دیدگان آنها و بلکه بر دوش آنها استوار گردید و این ها همواره می کوشیدند اسلام امت را نابود

کنند، که دشمن واقعی و معارض حقیقی هجوم غرب بود. و بدین ترتیب طرح تأسیس «اسرائیل» به عنوان مهم ترین هدف هجوم غرب و نیز به عنوان بزرگترین و کامل ترین پایگاه برای هجوم و تداوم حضور غرب در منطقه، به اجرا درآمد.

یکی از دلایل عمده تأسیس «اسرائیل» آن بود که طراحان و مجریان برنامه های استعماری به خوبی این حقیقت را دریافته بودند که «نخبگان غریزه» کوچک تر از آن هستند که بتوانند منافع غرب را حفظ کنند و یا ناچیزتر از آن هستند که بتوانند در نبرد بر ضد اندیشه اسلامی امت و بر ضد وجدان بیدار امت و علیه افتخارات هزار و چهار صد ساله امت، دوام بیاورند! به همین دلیل نیروهای استکبار نهال این فرزند نامشروع بیگانه را در قلب میهن اسلامی کاشتند تا از خلال آن سلطه خود را بتوانند تحکیم کنند و دنباله روی و وابستگی امت را به خود، تداوم بخشند. هنگامیکه توده های مسلمان، در سرزمین فلسطین از دامی که برای آنها گسترده شده آگاه شدند، عمق توطئه و ابعاد بدبختی نمایان شد ولی استعمار که روش جدید را طرح ریزی کرده و به آن آگاه تر بود، رژیم ها و مهره ها را تغییر داد؛ شعارها و آرزوهای امت را به سرقت برد و بدینسان شیوه جدیدی از نظامهای مسلحانه و کودتایی در: سوریه و عراق - توسط حزب بعث - و عبدالناصر - مصر - و جمال گورسل - ترکیه - و احمد سوکارنو در اندونزی و آیوب خان در پاکستان - پا به عرصه نهادند که همه اینها مهره های یک مجموعه و ادامه دهندگان راه و خط مشی آن به شمار می روند.

هدف نهائی استعمار تصفیه کامل اسلام و اجرای طرحهای استعماری غرب و تحقیق اهداف از پیش تعیین شده به دست خود افراد سرزمین اسلامی بود. شکست سال ۱۹۶۷م و فاجعه سقوط قدس و از دست رفتن بسیاری از ارزشهای تاریخی و جغرافیایی توسط همین مهره ها انجام پذیرفت. همانطور که نفوذ افکار وارداتی غرب در مغز تعدادی از افراد عرب، عقاید و تفکرات اسلامی وسیعی را در معرض تهدید قرار داد و گرایشها و وابستگیهای تاریخی، اسلامی و فکری و شناخت اعتقادی و آگاهی به مجادله های بی ثمر و مناقشه های بی ثمر و بی نتیجه بدل گردید. به طور خلاصه طرحهای استعمار در مدت دو قرن در سراسر میهن اسلامی اجرا شد و در ضمن آن سعی گردید که پیوند فرهنگی - تاریخی امت اسلامی قطع گردد. امپریالیسم پس از صد و پنجاه سال حضور خود در منطقه توانست اسرائیل را

به مثابه مهم ترین، خطرناک ترین و فعال ترین ابزار و آلت، برای قطع ریشه های پیوند فرهنگی - تاریخی امت به کار برود!

و بدین ترتیب، تحلیل تاریخی نیز آنچه را که تحلیل قرآنی در مورد خطر طرح یهود در فلسطین اثبات کرده، مورد تأیید قرار می دهد.

در تحلیل تاریخی چنین نتیجه می گیریم که طرح ایجاد اسرائیل، هسته مرکزی و نقطه اساسی هجوم و مبارزه جوئی همه جانبه غرب علیه میهن بزرگ اسلامی است که در واقع مهم ترین و عمده ترین مشکل میهن اسلامی به شمار می رود و این خود تأکیدی بر ویژگی و مرکزیت مسئله فلسطین دارد، و این تأکید، راه تحقق اهداف حرکت اسلامی معاصر را در مورد مقابله با آثار، پیامدها و نتایج هجوم غرب به میهن اسلامی در ابعاد گونه گونه: تجزیه، تقسیم، دنباله روی، وابستگی و غریزدگی دشوار می سازد. تا آنجا که بدون تردید اگر با قلب و مرکز این تهاجم مقابله به عمل نیاید، و با ضمانتهای تداوم سلطه اسرائیل بر فلسطین مبارزه نشود، به هیچوجه اهداف حرکت اسلامی معاصر تحقق نخواهد یافت.

پیش از آنکه به تحلیل «بُعد واقعی» مسئله فلسطین پردازیم باید اشاره کنیم که در بحث از اسرائیل به عنوان بخشی از طرح بزرگ امپریالیسم، دچار این توهم نشویم که: «اسرائیل فقط یک ابزار سیاسی در دست غرب است».

جنبش صهیونیستی تنها یک ابزار سیاسی غرب به مفهوم محدود کلمه نیست، بلکه یک «هم پیمان واقعی» هم هست و میان آن دو - غرب و صهیونیسم - اهداف مشترک متعددی وجود دارد که بظاهر اسرائیل را به شکل فقط یک ابزار برای غرب نمایش می دهد، در حالیکه در واقع اسرائیل ابزار پیشرو و محصول ائتلاف میان غرب و جنبش صهیونیستی است. و اسرائیل همواره به مثابه نشان دهنده تجسم جنبش صهیونیستی - یهودی جهان، به ویژه جهان غرب، باقی خواهد ماند. اسرائیل یک شریک واقعی امپریالیسم غرب است، هر چند که شریکی کوچک به نظر آید!

بُعد واقعی

... این نکته که اسرائیل به مثابه هسته مرکزی و اساسی در هجوم همه جانبه و مستمر غرب بر ضد میهن اسلامی است، در واقع این مفهوم را دارد که اسرائیل باید مأموریت‌های سنگینی را که برعهده دارد انجام دهد تا اهداف درازمدت هجوم غرب را تحقق بخشد. اهدافی چون: منزوی ساختن اسلام از شئون زندگی و حکومت، تلاش برای نابودی اسلام در تمامی سطوح، کوشش برای نگهداری از تمامی افراد و اشخاص غربزده و زمامداران و سلطه‌گران در درون میهن اسلامی، در چهارچوب نگهداری همه جانبه از همه منافع غرب در منطقه!... و به همین دلیل باید نقش فوق العاده اسرائیل و ابعاد فراگیر و خطرناک آن را احساس و درک کنیم.

عمده ترین مظاهر این خطرها عبارتند از:

۱- اسرائیل به شکل واقعی اوج روش ضد اسلامی در یک نبرد تمام عیار است. اسلام دین صلح، حق، عزت، سرافرازی و احترام بوده و به انسان ارزشهای والایی می بخشد که نشأت گرفته از حق تعالی است و در قبال آن، این رژیم تداوم بخش راه و روش خصمانه جریان کفر و باطل است. اسرائیل چون براساس رؤیای پوچ یهودیان به عنوان وطن اصلی ملت برگزیده! خدا! بوجود آمده و این ملت برگزیده! در برابر کل بشریت دارای امتیازات ویژه ای است و حساب یهود از دیگر انسانها جداست! این تصوّر یهودی که در طول قرون متمادی همیشه همراه قوم یهود بوده، عامل افساد و برتری جوئی آنان است. همانطور که موجب انزوا و بدبختی شان هم هست. و همین ها هستند که گفتند: «خوردن مال غیر یهودی گناهی ندارد»^(۱) و همین ها سیستم رباخواری، ریشه سرمایه داری، استثمار و احتکار را در جوامع بشری بوجود آوردند...

۲- اسرائیل تبلور عینی خطر و تهدید مستقیم و روزانه برای مردم فلسطین است. سرزمین این مردم غصب گردید. بخش بزرگی از آنها از خانه و کاشانه خود رانده

۱... قالو الیس علینا فی الامین سبیل - آل عمران، آیه ۷۵.

شده اند، و نسلی بدنبال نسل دیگر، از تبعیدگاهی به تبعیدگاه دیگر رفته اند و آن گروه از مردمی که در داخل مرزهای اشغال شده فلسطین مانده اند، همه روزه در معرض سرکوب، فشار، تهدید و اقدامات وحشیانه نیروهای امنیتی! و سربازان و شهرک نشینان یهودی قرار دارند که به عنوان کارفرمایان، کارگزاران و مقامات رسمی در روند زندگی روزمره و حیات اجتماعی فلسطینی ها دخالت دارند. آب نوشیدنی یا آب کشاورزی در صورتی که باشد، برق که به منازل یا روستاهای فلسطینیان می رسد، همگی تحت سیطره مقامات اسرائیلی است و آنها تعیین کننده «مقدار» آن هستند، همانطور که چگونگی غذای شبانه روزی انسان فلسطینی در اختیار آنهاست. تلاشهای مخرب اسرائیلی ها در نفی ارزشهای اخلاقی، فکری، امنیتی و سیاسی حد و مرزی نمی شناسد. و در واقع فلسطینی ها از هر جهت در محاصره مستقیم و همه جانبه صهیونیسم قرار دارند و با زور سرنیزه از برخورداری از یک زندگی شرافتمندانه و حق تنفس محروم می شوند.

۳- ابعاد توطئه های اسرائیل، ویژه مسلمانان فلسطینی نیست، بلکه شامل همه مسلمانان و اعرابی می شود که در اطراف فلسطین به سر می برند. بمباران وحشیانه روستاها و اردوگاهها، دخالت مستمر در سیاست لبنان، پشتیبانی همه جانبه از نیروهای صلیبی و تجزیه طلب مارونی مخالف اسلام و فلسطین و نیز حمله به لبنان و اشغال بیروت در سال ۱۹۸۲ و استمرار اشغال جنوب لبنان، نمونه ای از جنایات اسرائیل در لبنان است.

درباره اردن، علاوه بر اینکه شاه اردن در سال ۱۹۶۷ نیمی از کشور را بطرز مشکوکی از دست داد^(۱)، مردم اردن تا سه سال بعد از جنگ ژوئن، به طور مستقیم ضربات سخت و سنگینی را از اسرائیل دیدند. هراس مردم اردن از اسرائیل در زمینه های سیاسی و نظامی و اقتصادی هنوز ادامه دارد.

در مصر، که اسرائیل یک بار با جنگ و یک بار دیگر از راه صلح نجس، در همه خانه ها و منازل وارد شده است. و مردم مصر در اکثر روستاها و شهرکها، در ابوزعل و بحرالبحر، همانند دهها هزار سرباز مصری شدیدترین سختیها و اهانت ها و کارهای سخت را در «سینا»، صحرای تشنگی و گرسنگی، متحمل شدند... و امروز

۱. باتوجه به این نکته که کرانه باختری رود اردن در سال ۱۹۴۸م از نظر قانونی و اداری، به کرانه خاوری زیر سلطه شاه حسین ملحق گردید.

برخلاف خواست و اراده خود باید بر چهره جلادان و قاتلان فرزندان خود لبخند بزنند و از آنان استقبال نمایند و در برابر آنان سر احترام فرود آورند! و دنباله روی آنها باشند!

۴- اسرائیل یک خطر جدی و حقیقی برای همه فرزندان امت اسلامی است و از طنجه تا جاکارتا، از استانبول تا لاگوس، از خاور دور تا خاور نزدیک، همه جا را تهدید می کند. یهودیان، اسلام را به عنوان یک نیروی معارض شناخته و آن را خطری برای منافع خود می شمارند. و به همین دلیل آنها مسلمانان را در هر کجا که باشند، تعقیب می کنند. یکی از وزیران دولت اسرائیل می گوید: «اگر کارها در دست من بود سوار تانک می شدم و از اورشلیم - قدس - تا کراچی پیش می تاختم!» پس نقش یهود در تعقیب مسلمانان، حد و مرزی نمی شناسد. آنان از فیلیپین تا اریتره، از تایلند تا هند، تا جنوب سودان و سراسر آفریقا، مسلمانان را تحت نظر و تعقیب قرار داده اند!

۵- این خطر اسرائیل فراتر می رود و همه مستضعفان جهان را دربر می گیرد. زیرا که روابط استوار اسرائیل با نیروهای استکبار جهانی و کمکهای قابل توجهی که این رژیم به دولتهای نژادپرست و رژیم های دیکتاتوری در آفریقا و جاهای دیگر می کند، عمق خطر اسرائیل بر آینده مستضعفان در جهان و همه مسلمانان را نشان می دهد.

۶- اسرائیل به مثابه مهره اساسی تهاجم غرب و هسته مرکزی صهیونیسم بین المللی و نقطه تحقق خواب های دیرینه یهود، نقش تحکیم و تعمیق کننده مسائل تجزیه طلبانه و جدایی خواهانه موجود را در میهن بزرگ اسلامی را بعهدہ دارد و برای پراکندگی و سست نمودن اصول ملی، قومی، مذهبی، و پیوندهای جغرافیایی مردم می کوشد. رهبران و پژوهشگران اسرائیل درباره اختلافات مذهبی در خاورمیانه، بررسی می کنند و می کوشند جریانات دیگری همچون «بهائیکری» را به وجود بیاورند یا جریانات نژادی، چون «مسئله اکراد» را دامن بزنند. و بموازات آن با هرگونه تلاش برای وحدت بخشیدن و تقریب مسلمانان، مبارزه می کنند. در محافل تصمیم گیری سیاسی اسرائیل، طبق نظریه تکمیل شده ای که هم اکنون آماده بهره برداری شده، باید منطقه را به یک مرحله انتقالی سوق دهند تا از خلال آن زمینه سلطه کامل یهود را بر منطقه آماده سازند. این نظریه بر شیوه ریزه کاری مظاهر

زیبائی مبتنی است و براساس آن کشورهای کوچکی مانند: دولت های: مارونی، اکراد، مسیحیان، دروز و دیگران! به وجود می آیند و منطقه با دهها دولت جدید که با همدیگر در جنگ و نزاع هستند، تشکیل می شود تا مقدمات سلطه کامل اسرائیل در منطقه فراهم گردد.

۷- اسرائیل پایگاه هجوم غرب و ابزاری برای استمرار این هجوم غربی به شمار می رود و در واقع بهترین آرزوهای غرب را تحقق می بخشد. عمده ترین عامل هجوم غرب نابودسازی بُعد ایدئولوژیک انسان مسلمان است. «فرهنگ اسرائیلی» که اسرائیل می کوشد آن را در میان فرزندان امت اسلامی در داخل فلسطین گسترش دهد و مهم ترین ابزارهای تحکیم غربگرایی، نابودی پیوند انسان مسلمان با اسلام است، که از طریق آزادی جنسی، بی بندوباری، نابودی ارزشهای مذهبی، فروپاشیدن خانواده، تشدید نبردها و درگیریها میان نسل ها و تشویق روحیه مصرفی گرایی در جامعه مسلمانان و... به دست می آید و این ها در کل، گامهایی گونه گونی هستند که در راستای نابودسازی شخصیت انسان مسلمان، برای پذیرش استعمار در تمامی ابعاد، به کار می رود.

۸- در زمینه اقتصادی، اسرائیل به عنوان نگهبان منافع استعمار و استکبار جهانی به رهبری آمریکا، به راه خود ادامه می دهد. و در این رابطه با استفاده از همه وسایل نظامی و تهدید سیاسی، به غارت منابع اقتصادی و ثروتهای ملی سرزمین اسلامی - اعم از نفت و محصولات کشاورزی - ادامه می دهد.

این موارد همگی واقعیتهایی در سطوح گونه گونه هستند که ابعاد خطر اسرائیل را نشان می دهند. که در واقع از هر وسیله ای برای نابودی امت و تصفیه کامل آن استفاده می کند و همچون غده سرطان، به تدریج از فلسطین به اجزای دیگر بدنه امت اسلامی سرایت می کند.

مسئله اسرائیل امروز از همه تهدیدها و خطرهای، برای اسلام و مسلمین خطرناک تر است. مسلمانان باید بدانند در حالیکه پشت به دیوار کرده اند، با خشونت و شدت تمام خطر آنها را تهدید می کند و باید آنان نسبت به ویژگی این خطر حساس باشند، و هرگز نباید فقط به بُعد فرهنگی مسئله تکیه کنند، زیرا که ویژگی نبرد به ما نشان می دهد که هدف نهائی دشمن، کل هستی و تمامی موجودیت همه ما است.

فلسطین، مسئله مرکزی: چگونه؟ طرح اسلامی معاصر و مرکزیت مسئله فلسطین اکنون و پس از پاسخ گوئی به بخش مهمی از پرسش «چرا مسئله فلسطین در اندیشه و عملکرد حرکت اسلامی مرکزیت دارد؟» این سؤال قابل طرح است که «چگونه با مسئله فلسطین برخورد کنیم؟» ولی پیش از اینکه به این سؤال پاسخ دهیم ناگزیر هستیم اندیشه های سیاسی گوناگونی را که از ابتدا تاکنون در قبال مسئله مهم فلسطین موضع گیری کرده اند، بررسی کنیم. در قبال این مسئله طرحها و دیدگاههای متفاوتی عنوان شده است... در واقع علاوه بر اسلام گرایان، ملی گرایان، ترقیخواهان و مارکسیست ها هم هر کدام به گونه ای موضع گیری نموده اند. طرح سنتی اسلامی برخورد اسلام گرایان با مسئله فلسطین چگونه بوده است؟ منظور از اسلام گرایان، (برخی) جهت گیریهای اسلامی سنتی^(۱) معاصر نسبت به مسئله فلسطین است، خواه به گونه مکتب های فکری، حزبی باشند، خواه به شکل سازمانها و تشکل های اسلامی یا بخشی از تمام اینها، به علاوه موضع گیریهای علما و رهبران مسلمان. اسلام گرایان سنتی به اسرائیل به عنوان یک مشکل ناراحت کننده نگریسته اند که از یک مشکل اساسی یا کلی پدید آمده و آن سقوط نظام سیاسی اسلام، سقوط خلافت و نبود دولت اسلامی است. یعنی پس از فروپاشی خلافت، مسلمانان دچار مشکلات متعددی شدند که برپایی اسرائیل از آن جمله بود. در این طرح تأکید شده است «رویارویی با اسرائیل، قبل از برپائی دولت اسلامی، انجام نمی پذیرد، و تنها دولت اسلامی قادر است که پرچم جهاد را برافراشته و سرزمینهای اسلامی به زور اشغال شده را آزاد سازد. هواداران این طرح می گویند: از این رهگذر به پیامبر(ص) تأسی می جویند و راه او را می پویند. زیرا به پیامبر(ص) اجازه رزم و جهاد داده نشد مگر پس از برپائی دولت اسلامی در مدینه، آن هم پس از دوران تربیت و کسب آمادگی ایدئولوژیکی که به مدت سیزده سال تمام در مکه استمرار داشت. ما باید همان دوران مکه و آمادگی تربیتی و اعتقادی را احیا کنیم تا

* هدف از به کارگیری واژه «سنتی» هرگز کاستن از شأن سنت گرایان نیست، بلکه اندیشه حاکم یا متعارف در دوره گذشته به عنوان یک سنت معمول، مدنظر بوده است. منظور در اینجا ترجمه واژه Classical است که معنای آن در فرهنگ «المورد» چنین آمده است: ممتاز، طراز اول، سنتی، پایبند روشهای سنتی... و.

شایستگی برپایی دولت اسلام و سپس آزادسازی فلسطین و غیره را به دست بیاوریم. آنها می گویند: «فلسطین سرزمین اسلامی است و آزادسازی آن یک وظیفه اسلامی است ولی این امر موکول به برپایی دولت اسلامی می باشد.» ولی علیرغم اینکه این تفکر سمت گیری اصلی در اندیشه سیاسی اسلامی در سه یا چهار دهه گذشته بود، ولی تجزیه ارزشمند امام شهید حسن البناء در سال ۱۹۴۸ نشان دهنده یک استثنای آشکار و متمایز به شمار می آید، همچنانکه تجربه اخوان المسلمین در اردن طی سالهای ۱۹۶۸-۷۰ نیز اینگونه بود. آنان با پذیرش اصالت مبارزه مسلحانه، دوشادوش گروههای ملی جنگیدند که این خود یک استثنای دیگر است. ما به این علت این را استثنایی می نامیم که هرازگاهی صداهائی شنیده می شود که می گویند: امام شهید حسن البناء در آن گامها، دچار اشتباه شد و از این اقدام صرف نظر کرد و یا این که میگویند: وی شخصاً به طور اساسی. این فکر را پذیرفته بود که مجبور به انجام آن گردید!! آنها درباره تجربه سالهای ۱۹۶۸-۷۰ در اردن معتقدند که آن یکی از اشتباهات و تجربه های شکست خورده است و بر اثر اصرار نیروهای جوان مسلمان مبنی بر ضرورت مقاومت مسلحانه، بوقوع پیوست. یک بیانیه اسلامی در دسترس است که در ۱۹۸۲-۸۳ در سرزمین اشغالی منتشر شده و به طور روشن طرز فکر این گرایش را بازگو می نماید.

مؤلف کتاب «حیران و عمر التلمسانی» می گوید: «وقتی می گوئیم مسئله فلسطین یک امر فرعی است، منظور این است که یک مسئله کلی و اصلی وجود دارد که مسائل دیگر جز با حل آن مسئله کلی و اصلی قابل حل نیست. باید تمام تلاشها برای تحقق آن حل هماهنگ شود و گرنه مسئله کلی و فرعی - هر دو - غیر قابل خواهند ماند! مسئله کلی و اصلی همان مسئله برپایی حکومت خدا در روی زمین است - به ویژه در سرزمین مجاور فلسطین - تا برای مسئله فلسطین نیز راه حل مناسب پیدا شود. و به همین دلیل است که همه تلاشهای پیشین در حل این مسئله شکست خورده است، زیرا بدون توجه به نقش مسئله کلی و اصلی، به سراغ حل فرع قبل از اصل رفته است. بدون برپایی حکومت اسلامی در کشورهای مجاور فلسطین، مجاهدان در راه آزادسازی فلسطین برای شروع مبارزات خویش جای پای امنی نخواهند یافت»^(۱). این بخش از بیانیه، در بیان چگونگی دیدگاه قبلی روشن است و نویسنده برای اثبات صحت آن می کوشد سخنی از زبان امام شهید حسن البناء بیاورد و آن را از دکتر سعید رمضان نقل می کند که امام گفته است: «مرکز اصلی نبرد آن جوانان اینجا در قاهره است،

۱. حیران و عمر التلمسانی تألیف: صادق عبدالرحمن (نام مستعار؟) صفحه ۳۷.

نه آنجا در فلسطین» و سپس از قول وی می افزاید: «اگر دلم برای آن جوانان پرشور نمی سوخت، اجازه نمی دادم به فلسطین بروند». در واقع این شیوه برخورد یا تفکر و نقل آن، به امام شهید و کل حرکت اسلامی خدشه وارد می کند. آیا واقعاً امام شهید و حرکت اسلامی، بدون اینکه به عدالت نبرد و ضرورت جهاد در راه فلسطین، در آن مرحله متقاعد شده باشند جوانان را روانه جبهه می کردند؟.. آیا فقط آنها و زیر فشار شور و شوق و بدون باورداشت کامل، آنها را به یک کشتار گسیل می داشتند، آیا این اندیشه زیننده حسن البناء و دعوت پیشگام او است؟ استاد صادق عبدالرحمن! اشاره نموده است که مقوله حسن البناء از زبان دکتر سعید رمضان آمده، ولی به منبع اشاره نمی کند. آیا راز این مطلب در نقل نادرست گفتار نهفته نیست؟ اگر به منبع آن رجوع کنیم این مطلب روشن می شود. واقعیت همین است. زیرا مطلبی را که دکتر سعید رمضان در تحلیل خود آورده است می گوید: «... بخدا سوگند اگر برای دلسوزی نسبت به جوانان مؤمن و پرشورمان نبود و گر ناآگاهیهایی مردم نبود، بی پرده اعلام می کردم که ما وقتی جوانانمان را به جبهه فرستادیم، از نتیجه نبرد آگاه بودیم»^(۱)! این مطلب تأکید دارد که توجه حسن البناء به خطرات جنگ و نتیجه آن، وی را از شرکت در این جهاد سخت منع نکرد. استاد فتحی یکن راجع به نقش حسن البناء و اخوان المسلمین در مصر می گوید: «وقتی آتش جنگ فلسطین شعلهور شد، حرکت اسلامی در برابر دو خطر: نیروهای انگلیسی در داخل و خطر صهیونیسم در فلسطین روبرو گردید، حرکت تصمیم گرفت در جنگ فلسطین حضور فعال داشته باشد و آنگاه که اردوهای آموزش نظامی دایر شد جوانان دانشگاهی داوطلبانه و یا استقبال بی نظیر به گردانهای جهاد پیوستند».^(۲) استاد عمر التلمسانی در کتاب خود درباره حسن البناء می گوید: «او اولین کسی بود که به کارگیری سلاح را فراگرفت تا برای آزادسازی فلسطین آماده شود. وی نخستین کسی بود که در انواع مختلف آموزشهای نظامی اخوان شرکت کرد، وی عشق به جهاد را در دلهای جوان کاشت»^(۳). استاد عمر التلمسانی راجع به نقش اخوان در جنگ ۱۹۴۸ می گوید: «آنها با خونهای پاکشان برای حفظ شرف مسلمانان، ساکت.

۱. محنة الاسلام، تحلیلی بقلم ابویمن - دکتر سعید رمضان - مدیر مجله المسلمون، ص ۱۳، چاپ ۱۹۶۵م.

۲. کتاب: الاسلام فکر و حریه و انقلاب، چاپ بیروت، ص ۷۴.

۳. الملهم الموهوب، استاد الجيل حسن البناء، ص ۲۳.

خاک فلسطین عزیز را آبیاری کردند تا دشمنان اسلام بدانند که اگر ترسویان کوتاهی بورزند، فرزندان راستین اسلام، در راه آن جانبازی می کنند»^(۱). درباره جهادشان در فلسطین می گوید: «از نظر شرعی، اخلاقی و عرف ناگزیر اخوان می بایست برای نجات فلسطین شهید، بپا می خاستند زیرا در آن هنگام اغلب مسلمانان از انجام این واجب کفائی سربرتاقتند و اگر اخوان قیام نمی کردند همه مسلمانان گناهکار می شدند. اخوان با این حرکت گناه را از دوش مسلمانان برداشتند». وی در این باره می افزاید: «لازم بود درس سختی به یهودیان داده شود تا گمان نکنند که فلسطین لقمه سهل و ساده ای است که به آسانی بلعیده می شود»^(۲). اگر از بخش اسلامی خارج شویم می بینیم که در بخش ملی گرایان مواضع دگرگون شد، خواه مواضع رژیمهای موجود یا آن هائی که مبتنی بر مکتب طبقاتی مارکسیسم بودند یا حرکت رهایی بخش ملی فلسطین به نمایندگان گروههای فلسطینی و در رأس آنها جنبش فتح که از مبارزه مسلحانه پیروی «می کرد»! سپس «الجبهه الشعبیه جبهه مردمی و دیگر سازمانها... موضعگیری رژیمها علیرغم خاستگاهها وانگیزه های متفاوت، دیدگاه رژیمهای حاکم با دیدگاه سنتی هماهنگ است و معتقد به تعویق موضوع فلسطین است تا این بار «جامعه عربی برپا شود، نه دولت اسلامی»! نخست ما در اینجا از جنبه نظری به مسئله نگاه می کنیم و از این دیدگاه اطمینان داریم که نخبگان حاکم در جهان عرب با اسرائیل تضاد واقعی و همه جانبه نداشته اند. این نخبگان از همان ابتدا، به گونه ای موجودیت و حضور اسرائیل را می پذیرفتند. عبدالناصر از سالهای نخست حکومت خود «طرح تقسیم» را قبول می کرد که بسیاری از نویسندگان از جمله محمدحسین هیکل در کتاب «ملفات السویس» به این موضوع اشاره کرده اند - دیدار مشهور سادات از بیت المقدس و امضای قرارداد صلح با اسرائیل، موضوع را به سطحی کاملاً متفاوت رسانید و همچنین روشن گردید که اغلب رژیمهای عرب اعتقاد دارند که خطر «ایران اسلامی» مثلاً از اسرائیل بیشتر است! این امر به روشنی نشان می دهد که ماهیت رابطه میان رژیمها و اسرائیل یا میان رژیمها و اسرائیل از یک سو و اسلام از دیگر سو، چگونه است. جمال عبدالناصر برجسته ترین رهبر عرب که با مسئله

۱. ذکریات لا مذکرات، ص ۱۰۶.

۲. همان.

فلسطین سروکار پیدا کرد - خواستار برقراری جامعه سوسیالیستی و وحدت عربی، به عنوان شرط اصلی آزادسازی فلسطین شده بود! پس وحدت عربی! تنها راه به سوی فلسطین است که از نظر وی، پس از برپایی جامعه «سوسیالیستی، آزادی، وحدت» تحقق می یابد. علیرغم هیاهوی متمایز ناصری ها پیرامون مسئله فلسطین، سخنان خود عبدالناصر در برابر یک هیئت فلسطینی به اندیشه واقعی وی نزدیک تر بود. وی گفت: «مسئله فلسطین دشوارترین مسئله، جهان است. هر کس به شما بگوید که طرحهایی برای حل آن دارد، شما را فریب می دهد. باید با تمام نیروهای مادی و معنوی برای آن آماده شویم. هر کس به شما بگوید، مسئله شما ساده است، شما را فریب می دهد. زیرا اسرائیل تنها نیست، بلکه پشت سر اسرائیل کسی! ایستاده است. هر کس جنگ را بخواهد باید برای آن آماده شود و ما آمادگی نداریم، من نقشه ای برای آزادسازی فلسطین ندارم، در مورد این مسائل باید بدانیم چه وقت بایستیم، چه وقت حمله کنیم و چه وقت عقب نشینی کنیم. نمی توانیم فلسطین را فراموش کنیم و نمی توانیم از آن چشم پوشیم و نمی توانیم مسئله فلسطین را به همان شیوه سال ۱۹۴۸ باکاسه داغ تر از آتش بودن و دوری از احساس مسئولیت حل و فصل کنیم!» پس جامعه «سوسیالیسم، آزادی، وحدت» آغاز کار است. جنگ نظامی پس از برپایی این جامعه است، نه قبل و نه در اثنای آن! از این رو روزنامه لبنانی و ناصرگرانی «الانوار» در آن زمان نخستین عملیات «فتح» - عاصفه - بر ضد اسرائیل در آغاز ژانویه سال ۱۹۶۵ را «کارهای کودکانه» توصیف نمود. غسان کنفانی - ملی گرای عرب در آن موقع و بعدها یکی از متفکران جبهه شعبی - نیز در سال ۱۹۶۵ در نشریه «الحریه» - ارگان حرکت قومی گرایان عرب که در آن زمان هوادار ناصر بود - مقاله ای تحت عنوان «الی الاخت فتح» - به خواهر فتح! - نوشت و در آن به نفع ناصر یعنی به نفع دیدگاه نظام عربی در آن زمان، به فتح حمله کرد و اتهاماتی علیه جنبش فتح عنوان نمود، مانند: زمانبندی نادرست، گرفتارسازی، منبع مالی مشکوک، طرح ریزی شکست خورده، وابستگی و بر باد دادن زحمات. این سیاست رسمی رژیمهای حاکم بود که یکی از رهبران فتح را واداشت که قبل از شکست ۱۹۶۷ به یکی از روزنامه نگاران غربی بگوید: «ما امیدواریم جنگ را شعلهور کنیم! ما به خوبی می دانیم که کشورهای عربی از نظر نظامی قادر نیستند فلسطین را آزاد کنند، ولی ما دست کم می خواهیم به این نتیجه برسیم که از نظر ما

بسیار مهم است و آن نابود کردن ناصر است که به طور عملی وابسته صهیونیسم است، زیرا که او با انجام هر عملی برضد اسرائیل، مخالفت می‌ورزد»^(۱) طرح ملی فلسطین در مقابل طرح اسلامی سنتی که مشکل اساسی را «در نبود دولت اسلامی» می‌دانست «نه در اسرائیل»، تحلیل ملی فلسطین تأکید داشت که اسرائیل مشکل اساسی است که باید با آن رویارویی کرد و راه حل دیگر مشکلاتمان در این رویارویی نهفته است. شعار «فلسطین راه به سوی وحدت است» یا «بازگشت (به فلسطین) راه به سوی وحدت است» در مقابل شعار نظامهای حاکم «وحدت، راه به سوی فلسطین است» آشکارا مطرح گردید. این طرح فلسطینی خواستار نشانه‌گیری تمام تفنگها و تلاشها برای آزادسازی فلسطین شد، زیرا تا قبل از نابودسازی اسرائیل، اصلاح جامعه عربی بیهوده است - که اسرائیل موجب گرفتاری و بن بست است و سبب ساز تمام گمگشتگی، تشقت و شکستی است که جامعه عرب از آن رنج می‌برد. همچنین برماست - آنچه‌انکه در طرح جنبش آمده بود - دستهایمان را به سوی رژیمهای حاکم دراز کنیم، رژیمهای انقلابی متحد استراتژیک ما هستند که نمی‌توان از آنها بی‌نیاز شویم، از رژیمهای مرتجع هم می‌توان با دستیابی به پشتیبانی و کمک مالی از آنها استفاده کرد، شعار «عدم دخالت در امور داخلی کشورهای عربی!» از همین جا نشأت گرفت. شاید بعضی‌ها تصور کنند که در بین گروههای فلسطین این تنها موضع فتح است. با اینکه موضع فتح برای نمایش دیدگاه ملی کافی بود - زیرا این جنبش از نظر حجم و تأثیرگذاری در طول بیست سال گذشته «بزرگتر» بود - ولی مواضع جبهه خلق برای آزادی فلسطین، به رهبری دکتر جرج حبش در قبال رژیمهای حاکم با موضع فتح تضاد ندارد، هر چند که اندکی با آن متفاوت است، چه جبهه خلق علیرغم اذعان به ماهیت طبقاتی و ناتوانی رژیمهای ملی گرا، ولی از لحاظ عملی این رژیمها با اسرائیل و امپریالیسم در حال کشمکش می‌مانند «ما با این رژیمها، برضد اسرائیل و امپریالیسم در یک سنگر قرار داریم!» «ما با استراتژی و برنامه‌های این رژیمها تضاد داریم ولی این تضاد در این مرحله میان نیروهای یک اردوگاه است در مقابل تضاد اصلی با اسرائیل و امپریالیسم!» «تضاد اساسی با اسرائیل و امپریالیسم و ارتجاع و تضاد ما با رژیمهای ملی‌گرای عربی با وجود اهمیت آن، باید براساس دیدگاه استراتژی نبرد و تضاد

۱. نگاه کنید به الخطاب العربی المعاصر - محمدعابد الجابری، ص ۱۲۶.

اساسی استوار گردد.^(۱) آنچه بیان شد سطح تئوریک مسئله است که در یکی از تحلیل‌های جبهه خلق آمده است، اما در سطح واقعیت عملی، جبهه خلق حتی در بدترین شرایط بر اینکه «رژیمهای حاکم ملی گرا متحد استراتژیکی ماست» تأکید ورزیده است، در مورد رژیمهای مرتجع جبهه خلق هرازگاهی به محکومیت ضمنی آنها بسنده کرده و حتی این اعتراض لفظی نیز رفته رفته در تئوریهای جبهه رنگ می‌بازد. جبهه دمکراتیک خلق برای آزاد فلسطین به رهبری نایف حواتمه که در انشعاب و جدایی خود در سال ۱۹۶۹ می‌گفت: «جبهه خلق شعار عدم دخالت در اوضاع عربی» را سر داده است! خود نیز در عمل، در هیچ مسئله عربی دخالت نکرد و اغلب بصورت پژواک جنبش فتح در جستجوی دستاوردهای سیاسی بود و با اینکه فتح را «راست‌گرای مرتجع فلسطینی» می‌خواند، ولی خود ثابت کرد که از فتح «پراگماتیک» تر است! زود هنگام (اوت ۱۹۶۸) و در لبنان که گرایشهای جدایی‌بعدی در آن شکل گرفت، جبهه دمکراتیک درباره فتح بی‌کموکاست گفت: «با اینهمه، راست مرتجع فلسطین با نادیده گرفتن حقایق تاریخ فلسطین شعار (عدم دخالت در اوضاع عربی) را به طور مطلق مطرح کرد»! او بدین ترتیب، حرکت ملی فلسطین به طور اعم معتقد بود که «اسرائیل مشکل اساسی است و در عین حال رژیمها، متحد یا متحد احتمالی می‌مانند» در نتیجه سمت‌گیری بر ضد اسرائیل بود و نادیده انگاشتن موضوع رژیمهای حاکم!، مگر اینکه موضوع بررسی همکاری با آنها باشد. بدین سان رویارویی با اسرائیل یک امر ضروری و آنی است، ولی رویارویی با اوضاع عربی به اینهمه زحمت نمی‌ارزد! زیرا این امر آنی نیست و می‌توان آن را به وقت دیگری موکول کرد. این در مقابل طرح اسلامی سنتی است که به طور کلی موضوع فلسطین را با وجود اهمیت آن، قابل به تعویق انداختن می‌دانست، و تنها پس از رویارویی با رژیمهای حاکم و برپایی حکومت اسلامی به جای آنها، می‌توان با سؤال دیگر روبرو شد! اکنون: آیا جنبش ملی در تحقق هدف خود در آزادسازی فلسطین موفق بوده است؟ و آیا سمت‌گیری اسلامی سنتی توانسته است گامی به سوی برپایی دولت اسلامی بردارد؟ قبل از پاسخ دادن به این پرسش ناگزیر باید به واقعیتی شایان تأمل و عبرت‌گیری اشاره شود و آن اینکه: هر یک از دو طرف از همان نقطه‌ی ضربه خورده‌اند که بدان توجه نکرده یا آن را به

۱. به رساله تحلیلی «الجبهة والانشقاق» نشریه ویژه جبهه، نگاه کنید.

تعویق انداخته اند! جنبش ملی خشنترین ضربه ها را از دست رژیمها دریافت کرد. ضربه هایی که تأثیر بیشتری بر مسیر جنبش برجای گذاشت، از همان رژیمهایی که جنبش ملی دخالت در امور آنها را رد کرد یا با آنها همکاری کرد یا در چارچوب استراتژی آن ها قرار گرفت. جنبش ملی در نبرد با اسرائیل نیرومندتر بود، ولی در تمام نبردهای خود با رژیمهای «برادرا!» شکست می خورد، بنابراین خطرناکترین ضربه ها از نقطه «معوق» وارد آمد. همین پدیده برای حرکت اسلامی هم اتفاق افتاد و نادیده گرفتن یا به تعویق انداختن موضوع فلسطین و رویارویی با اسرائیل تأثیری منفی بر مسیر حرکت داشته است. خودداری حرکت اسلامی از جهاد در فلسطین، علاوه بر اینکه دست کشیدن از وظیفه شرعی بود، باعث ناتوانی، ضعف و ماندن در خطوط پشت جبهه و توجیهی برای نیروهای غیراسلامی شد تا بنام فلسطین توده های مسلمان را به سوی خود جذب کنند و این توده ها را از رهبری بالقوه و واقعی خود - حرکت اسلامی - جدا سازند. به همین دلیل حرکت اسلامی در تیررس نیروها و نخبگان لائیک قرار گرفت و بخش مهمی از توده های مسلمان از گرداگرد آن پراکنده شدند. حرکت اسلامی در هر روز که موضوع فلسطین را به تعویق می انداخت، از نظر ساختاری و عملی، زیان می دید. از لحاظ ساختاری دچار ضعف بنیادی و وارفتگی تشکیلاتی شد. همچنین نیروی عظیم معنوی را از دست داد که می توانست تمام بیماریهایی را از بین ببرد که اسلام گرایان با آن دست به گریبانند مانند ترس، تملق، تهمت، افترا و برافروختن آتش فتنه درون صف ها و میان هر خط با خط

دیگر. از نظر عملی حرکت اسلامی از رهبری توده ها به خطوط پشت جبهه عقب نشینی کرد و حجم و تأثیرگذاری سیاسی خود را در داخل جامعه از دست داد. پس از تأمل در این حقیقت - حقیقت اینکه هر دو طرف - اسلامی سنتی و ملی - از همان جایی ضربه خورد که به تعویق انداخته یا نادیده و فراموش کرده بود، باز می گردیم برای پاسخ دادن به این سؤال «آیا هر طرف در رسیدن به هدفی که به سوی آن روی آورد، موفق بود؟» جنبش ملی (انقلاب فلسطین) از همان ابتدا شعار «آزادسازی فلسطین از دریای «مدیترانه» تا رودخانه «اردن» و آزادسازی تمام خاک فلسطین با یک وسیله، یعنی تفنگ و گلوله «شجاعانه» را سرداد، آیا پس از گذشت بیش از بیست سال از انقلاب! این هدف - ولو به طور جزئی - تحقق یافته است؟ یا

اینکه ما اکنون با شعارها و تاکتیک های متضادی روبرو هستیم؟ آیا همچنان تفنگ و گلوله شجاعانه را تنها وسیله می دانیم؟ یا مجال بلکه مجال گسترده ای برای دیپلماسی و کنفرانسهای جهانی و تماسهای سیاسی جانبی و سری باقی می ماند؟ طی بیست سال که از عمر جنبش ملی - انقلاب فلسطین - می گذرد اندیشه سیاسی ملی به طرز قابل توجهی عقب نشست، از شعار «فلسطین از رود تا دریا و آزادیهای تمام خاک ملی فلسطین» به سمت «دولت دو قومیتی»!... و تا «دولت دمکراتیک لائیک» (۱۹۶۸) تا «حکومت ملی روی مساحت هر بخشی از خاک فلسطین که آزاد شود» در سال ۱۹۷۴ (پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳)، بعد پذیرش فکر دولت فلسطین و ادامه رؤیای باقیمانده فلسطین، سپس پذیرش دولت فلسطین با شناسایی ضمنی و سپس آشکار دولت یهودی، سپس پذیرش کنفدراسیونی شامل شرق و غرب اردن به علاوه نوار غزه در سایه تاج خانواده هاشمی (فوریه ۱۹۸۵)^(۱) و پس از آن هرازگاهی روی خوش نشان دادن مشروط به قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل که در سطح عربی و جهانی همچنان به رسمیت شناختن بی قید و شرط آن مورد درخواست است^(۲) با وجود اینکه این قطعنامه به طور نهایی مسئله فلسطین و هویت مستقل فلسطین را لغو می کند و مشکل فلسطین را مشکل پناهندگان می داند. دیدار با اسرائیلی ها (در هر سطح و بدون ناراحتی و احساس شرم) بصورت مهمترین تلاش فلسطینی ها در آمده است تا اسرائیلی ها بپذیرند که ما! صلح طلب هستیم!

این عقب نشینی های آشکار، بهیچوجه توجیه پذیر نیست و نشان از شکست جنبش ملی در تحقق اهداف خود و عقب نشینی از این اهداف دارد و البته اینکه این عقب نشینی ها را تاکتیکی بدانیم، هیچ سودی برای ما ندارد.

در سطح اسلامی آیا حرکت اسلامی سنتی در تحقق هدفهای خود موفق بوده است؟ هدف اسلامی پیوسته برپایی دولت اسلامی بود، حرکت اسلامی سنتی در این راستا چه کرده است؟ روشن است که مسیر حرکت اسلامی سنتی در بردارنده عقب نشینی های آشکاری در این زمینه است. آنچه حرکت اسلامی در پایان دهه

۱. معروف به پیمان اردنی - فلسطینی، در تاریخ ۱۹۸۵/۱۲/۱۱ م. رجوع شود به کتاب «الاتفاق الاردنی الفلسطینی المشترك» تألیف خالد الحسن.

۲. این تحلیل قبل از برگزاری نشست اخیر مجلس ملی فلسطین در الجزایر (۱۹۸۸/۱۱/۱۵ م) و پیش از سخنرانی یاسر عرفات در ژنو و کنفرانس مطبوعاتی وی که در آن قطعنامه های شماره ۲۴۲ و ۳۳۸ و شرایط سه گانه امریکا پذیرفته شد، نوشته شده است... و باید اشاره کرد که این تحلیل اصولاً پیش از آغاز «انتفاضه» تحریر یافته است.

چهل و آغاز دهه پنجاه فکر می کرد که به دست آورده است، اکنون برای آن بیشتر به رؤیا می ماند تا واقعیت. مسئله ای چون قانونمند کردن شریعت اسلامی توسط مجلس ملی مصر به گفته یک رهبر بزرگ اسلامی نیاز به درنگ و تأمل دارد. این گفته در پاسخ به دعوت شیخ مجاهد حافظ سلامه عنوان شده است که از توده های مسلمان مصر دعوت کرده بود بر ضد حکومت که درباره این موضوع ظفره می رفت و توده ها را فریب می داد، تظاهرات کنند.

حرکت اسلامی سنتی از دعوت به برپایی دولت اسلامی در هر بخش از میهن اسلامی به سخن گفتن درباره دشواریها، موانع و فشار قدرتهای بزرگ و عدم آمادگی شرایط لازم در این کشور و ضعف امکانات خودی در کشور دیگر، روی آورده است. بلکه بگذارید آنچه را از این خطرناکتر و مهمتر است بگوئیم: حرکت اسلامی از درافتادن با، حکمرانان و خودکامگان - اگر خوشبینانه نگاه کنیم - به سکوت روی آورده است یا شرکت با حکمرانان در پارلمانها، مشاغل و حاکمیت ها - البته به امید ایجاد دگرگونی اسلامی از راه این مشارکت!

ما به هیچوجه قصد ایجاد تردید در نیت هیچکس نداریم، ولی این حق و وظیفه ماست که هر چیز را بنام خودش بخوانیم. از نیت ها سخن نمی گوئیم بلکه صحبت از اجتهادها و عملکردهای مشخص است. در عربستان سعودی، به استثنای حرکت مسلحانه به رهبری شهید جهیمان عتیبی بر ضد نظام طاغوتی خاندان آل سعود، تقریباً هیچ صدایی از هیچ فرد یا گروهی نمی شنویم که خواستار سرنگونی نظام جاهلی و برپایی دولت حق و اسلام باشد در حالی که در عربستان سعودی آنقدر تعداد مشایخ و علمای مسلمان زیاد است که به ندرت می توانیم در بسیاری از بلاد دیگر مشابه آن را بیابیم، بلکه بسیاری از آن علماء، نظام طاغوتی آل سعود را که طرفدار و وابسته غرب است «نظام اسلامی» می دانند خواه تمام آن صالح باشد یا پاره ای از آن فاسد.

علیرغم تلاش امام شهید حسن البناء برای دایر کردن شعبه ای از اخوان المسلمین در عربستان سعودی، شاه وقت آل سعود با ابراز مخالفت گفته بود: «همگی ما اخوان هستیم» (برادران مسلمان هستیم)!!

استاد عمر التلمسانی در کتاب خود یادآوری می کند که چگونه شاه وقت عربستان «عبدالعزیز آل سعود» بلندگوئی را مصادره کرد که امام شهید در سخنرانی

برای حاجیان، در اثنای موسم حج، از آن استفاده می کرد «تا صدای حسن البناء به حاجیان نرسد. صدایی که به هر جا می رسید پایه های ظلم و سرکشی را می لرزاند»^(۱) و امروز علیرغم حضور شمار فراوانی از مبلغان مسلمان از اخوان المسلمین - که در عربستان سعودی سکونت دارند - عربستان شاید تنها کشور عرب باشد که تشکیلات سازمان یافته رسمی (یا شعبه های) از اخوان المسلمین در آن وجود ندارد. در کشورهای خلیج - فارس - هم حرکت اسلامی سنتی به پاره ای از اشتغالات در آموزش و پرورش و دیگر نهادها بسنده می کند، و فعالیت آن از برگزاری دوره های فکری یا همایش اسلامگرایان مقیم و محصل، به علاوه برخی نشریات یا مجلات، فراتر نمی رود.

در اردن که حرکت اسلامی از چهل سال قبل به طور رسمی موجودیت یافته است، حرکت انگار همچنان به عضویت بسیار محدود در پارلمان اردن و برخی نهادهای اجتماعی و مشاغلی که گاهی به مرتبه وزارت رسیده، قانع شده است و این، هیچگونه تأثیر یا ثقل سیاسی در رویارویی با رژیم ارتجاعی اردن نداشته است، بلکه از پایان دهه چهل به رغم بیداری اسلامی که جهان واز جمله اردن را تکان داد، صداهایی بلند شد که قبلاً بگوش نمی رسید از جمله - اینکه گفتند: «اردن برای برپایی دولت اسلامی مناسب نیست، مگر اینکه نخست در کشوری بزرگتر برپا شود و اردن را بخود ملحق نماید!» اینگونه، پس از سی سال به تعویق انداختن موضوع فلسطین - در سطح اسلامی - و به امید برپایی دولت اسلامی در کشوری مجاور همانند اردن یا غیره، برپایی دولت اسلامی در اردن هم به تعویق افتاده به امید اینکه در جایی دیگر برپا گردد!!

۱. الملهم الموهوب... استاد الجیل، ص ۳۹.

* لازم به یادآوری است که خصلت ذاتی ارتجاع آل سعود، پیروان آلهاب، دشمنی با حرکت های اسلامی در سطح جهانی است... آنها اگر میکروفون شهید حسن البناء را از دست او می گیرند که صدایش به مردم خود نرسد، میکروفون کاروان های ایرانی را هم می بندد تا صدای حق «الموت لاسرائیل» را دیگر برادران مسلمان به حج آمده نشوند!... البته از کمک دهها میلیارد دلاری آن به بعث صدامی برای جنگ با ایران اسلامی و همچنین قتل عام چهار صد نفر از حجاج ایرانی و جنایات و توطئه های دیگر همگام باامپریالیسم آل سعود در این پاورقی سخنی به میان نمی آوریم! آل سعود علاوه بر چاپ و نشر صدها کتاب ضدشیعی - آکنده از تهمت و افتراء و کذب و دروغ - و بزبانهای مختلف و توزیع آنها در سراسر دنیا، در آخرین شاهکاری که توسط قلم بمزدان آنها چاپ شده است، یکی از دلایل خروج! اخوان المسلمین از دایره اسلامی را، ارتباط آنها با ایران شیعی! و پذیرفتن شهید نواب صفوی، به عنوان میهمان، در دوران سفر وی به قاهره ذکر کرده اند...

برای آگاهی از نوع کینه وحقدا آل سعود نسبت به حرکت های اسلامی وشناخت ماهیت ضداسلامی آنان به کتاب: «دعوة الاخوان المسلمین فی میزان الاسلام!» تألیف: فریدبن احمدبن منصور آل الشیب، چاپ ریاض، ۱۴۱۴هـ، مراجعه فرمائید (مترجم).

در سودان حرکت اسلامی در یک هم پیمانی رسمی، به رژیم نمیری پیوست به امید اینکه به حرکت اسلامی فرصت امتداد و گسترش داده شود (آنچنانکه رهبر حرکت دکتر حسن ترابی فکر می کرد)، ولی خود همین نمیری قبل از سرنگونی در آوریل (۱۹۸۵م) برای سرکوبی حرکت اسلامی تلاش کرد و کوشید که رهبری آن را در زندان بیاندازد که در رأس آنها خود دکتر حسن ترابی بود.

استاد عمر التلمسانی می گوید: «بسیار خوشوقت شدیم وقتی (در نشریات) خواندیم که جعفر نمیری رئیس جمهوری سودان شریعت اسلامی را به اجرا گذارده و البته یکی از کارکنان روزنامه «الانبار» از من خواست تا مطلبی در مجله پارلمان سودان پیرامون این موضوع بنویسم و من هم درنگ نکردم و علیرغم اینکه شایع شده بود که این جهت گیری سیاسی است و منظور از آن تقویت پایه های حکومت سودان است، ولی به این سخن اهمیت ندادم و از صمیم قلب این اقدام را تأیید نمودم، زیرا اگر امروز برخی اشتباهات بر آن خدشه وارد کند، مرور زمان شکافها را پر کرده و اشتباهات را اصلاح می کند. ولی خیلی شگفت زده شدم وقتی در روزنامه ها مصاحبه «نمیری» را در روزنامه ها خواندم که در آن درباره اخوان المسلمین گفته بود «آنان اخوان شیاطین» هستند درحالیکه دکتر حسن ترابی رئیس اخوان سودان، از مشاوران نمیری است و اخوان در سودان در این رابطه با وی بیعت کرده اند»^(۱).

و بدین ترتیب حرکت اسلامی در سودان به رهبری دکتر حسن ترابی - که ما اخلاص و روشنفکری وی را تقدیر می کنیم و محترم می شماریم - در نیمه راه با رژیم تلاقی پیدا کرد و این در سطح عملی به رغم توجه تاکتیکی و مقطعی، نشان از عقب نشینی آشکار دارد!^(۲)

اما در مصر که همواره انتظار بیشتری می رفت تا دولت اسلامی از آنجا سربرآورده، پیروز و برپا شود، حرکت اسلامی از زمان اوجگیری فعالیت اسلامی در نیمه دهه هفتاد تاکنون، شاهد عقب نشینی های آشکار بوده است. معلم شهید سیدقطب ده سال پیش در ۱۹۶۶ زندگی و جان خود را تقدیم کرد تا پاکدامنی،

۱. ذکریات لا مذکرات... ص ۱۹۴.

۲. البته بنظر ما حوادث بعدی سودان صحت نظریه دکتر ترابی را ثابت کرد... او معتقد بود که باید در درون رژیم رخنه کرد و کادرسازی نمود و آنوقت در یک فرصت مناسب می توان قدرت را در دست گرفت و چنین نیز شد! (مترجم)

پاکبازی و نزاهت اسلامی را نشان دهد ولی حرکت، از موضع مخالف و در افتادن با رژیم و دعوت به انقلاب علیه آن، به مواضع متفاوت و نرمتری روی آورد تا آنجا که انتقاد از رژیم سادات و برملا ساختن زشتیها و نامردمیهای آن، هیچگاه امری مطلوب نبوده است!.. در پاسخ استاد عمر التلمسانی به پرسشها پیرامون این موضوع که از سوی «اسماعیل شطی» سردبیر مجله «المجتمع» ارگان اخوان المسلمین کویت مطرح شد، استاد تلمسانی می گوید: «ما رسوا نمی کنیم و بدنبال افشای زشتیهای دیگران نیستیم. هر کس به بدنبال زشتیهای دیگران باشد خداوند زشتیهای او را برملا می سازد»^(۱). در مجله ارگان اخوان مصر استاد التلمسانی خطاب به انور سادات سرکرده رژیم مصر می گوید: «شما از طریق سازمانهای اطلاعاتی خود می دانی که ما توطئه نمی چینیم، دعوت به انقلاب نمی کنیم، به انقلاب نمی اندیشیم، بر سر حکومت رقابت نمی ورزیم و مانند دیگران، کینه ای در دل پنهان نمی کنیم»^(۲). باز استاد عمر التلمسانی می گوید: «ما شهروندانی هستیم که به قوانین کشورمان پایبندیم و از آن تخطی نمی کنیم، اگر چه خواستار اجرای شریعت اسلامی هستیم»^(۳).

بی تردید در حسن نیت استاد تلمسانی رحمه الله هیچکس نمی تواند تردید روا بدارد، ولی آنچه را ایشان مطرح می کند یک عقب نشینی آشکار از موضع گیری قبلی به شمار می آید، دیدگاهی که حرکت اسلامی در آن متعهدتر و انقلابی تر بود. و البته هر مسلمانی حق دارد میان آنچه معلم شهید سیدقطب در دو کتاب: «معالم فی الطریق» و «فی ظلال القرآن» مطرح کرده و آنچه استاد تلمسانی راجع به انور سادات در دیدار با وی در اسماعیلیه گفته است «من دعا می کنم که حکومت شما تا بیشترین مدت ممکن طولانی شود!» مقایسه ای به عمل آورد.^(۴) وی پس از قتل سادات در کتاب دیگر خود می گوید: «بسیاری راجع به موضع من در قبال حکومت آقای محمدحسنی مبارک رئیس جمهوری پرسیده اند؟ پاسخم که تغییر نکرده، این است که وی دوران حکومتش را به خوبی آغاز کرد و زندانیان سیاسی را آزاد ساخت! و مطبوعات را از حمله به حکمرانان کشورهای عربی بازداشت، هر

۱. مجله «المجتمع»، چاپ کویت، مورخ آوریل ۱۹۸۰م.

۲. الدعوة، چاپ مصر، شماره ۱۵.

۳. همان، شماره ۵۰.

۴. نگاه کنید به مجله «المجتمع» مورخ آوریل ۱۹۸۰، چاپ کویت و کتاب «ایام مع السادات» تألیف استاد عمر التلمسانی.

چند مایل بودیم این مطبوعات بدون دستور یا بخشنامه این راه را می پیمودند»^(۱).
من تأکید می کنم که اشاره گذرا به محتوای این متون، به معنای عیب جویی از یکی از متفکران و رهبران مجاهد و مکتب اسلامی شان نیست - که به حرکت اسلامی معاصر اصالت، گستردگی و قدرت بخشیده است - بلکه منظور پیگیری عینی تطور اندیشه اسلامی در موضوع حکومت و دولت است.

هر کس در محتوای این متون - و مانند آن بسیار است! - دقت کند در می یابد که این نوع بیانات نه از باب «تقیه» بلکه از روی باور و عقیده صادر شده است، اگر آنچه در سخنان استاد تلمسانی بدان اشاره کردیم به مصر اختصاص دارد که وی در آن زندگی می کرد، پس بیاید آنچه را که وی درباره ماهیت روابط با رژیم آل سعود نوشته است، بخوانیم: «هزاران مُبَلِّغ در مدت بیش از بیست و پنج سال در امنیت و آرامش در پادشاهی عربستان سعودی زندگی می کنند و از آنان هیچ آشوبگری یا انحراف دیده نشده است، عربستان سعودی بالاترین مناصب را در اختیار آنها گذارده و آنان نیز همواره امانت دار و وفادار بوده اند و با دقت، پشتکار و اخلاص انجام وظیفه کرده اند، پس چگونه عیب جویان و غرضورزان پس از اینکه عربستان سعودی سینه خود را به روی آنان گشود، عیب جویی می کنند؟»^(۲)

تمام اینها، نشان از این دارد که حرکت اسلامی سنتی به مرور زمان عملاً از تحقق آرزوهای اسلام گرایان در مورد برپائی دولت اسلامی ناتوان می شود - علیرغم اینکه نیت ها ثابت مانده است و هیچکس در هر حال نمی تواند در آن تردید روا بدارد - و آنگاه مسئله به اینجا می رسد که برپایی خلافت، منوط به وحدت حکمرانان می شود!! استاد تلمسانی می گوید: «ما ایمان داریم که خلافت نماد وحدت اسلامی است، اما اینکه چگونه برقرار می شود، ای کاش حکام مسلمانان در این امر جدی و بزرگ به گونه ای بیانیشند که خواستار وحدت نیرومند و پیوستگی امت باشند، چه آنها با اطمینان یافتن از آینده زندگی شان نخستین کسی هستند که از آن سعادت مند می شوند»^(۳).

این چنین، اندیشه سیاسی اسلام سنتی در نیمه دهه هشتاد نه تنها از آنچه معلم

۱. کتاب ذکریات لا مذکرات، چاپ قاهره، ص ۲۱۳.

۲. مجله الدعوة، شماره ۴۴.

۳. ذکریات لا مذکرات، چاپ قاهره، ص ۹۹.

شهید سیدقطب بیست سال پیش مطرح کرد عقب می نشیند، بلکه از آنچه شیخ سعید حوی در آغاز دهه هفتاد عنوان کرد هم عقب گرد می کند. شیخ سعید حوی در یکی از تحقیقات روشمندان مهم خود تحت عنوان: «اخلاق و فرهنگ جندالله» می گوید: «اگر مسلمانان تحت حاکمیت کافران، خواه مرتدان یا استثمارگران یا دیگران باشند، باید به ریشه کن کردن رژیم کافری که بر آنها حکومت می کند پردازند و اگر توانایی نبرد نداشته باشند پس باید برای آن مجهز شوند و تمام آنچه را که برای برپایی دولت اسلامی ضروری است فراهم آورند و اگر چنین نکنند، آنها بی تردید گناهکارند، گناهکارند، گناهکار»^(۱).

پس از این بررسی اجمالی، بازمی گردیم به پاسخ این سؤال: «آیا حرکت اسلامی سنتی در تحقق هدف برپایی خلافت از دست رفته، موفق بوده است؟» و می بینیم که واقعیت نه تنها حاکی از نوسان و تزلزل آن در این زمینه است بلکه عقب گرد آشکار آن که در دست کشیدن - عملی - از فکر جهاد برضد رژیمهای طاغوتی تبلور می یابد، دیده می شود و گوئی تنها به دعوت و تبلیغ!! و شرکت در فعالیتهای سیاسی مجاز بسنده کرده اند که قطعاً به معنای حفظ قوانین بازی سیاسی و پایبندی به آن است.

اینگونه، حرکت اسلامی سنتی مشکل اساسی را «نبود دولت خلافت» می دانست نه موجودیت اسرائیل که مشکل فرعی و زودگذر است! و پس از برپایی دولت اسلامی از میان می رود! بدین ترتیب حرکت ضربه خورد، یعنی سست و ناتوان شد و با دست کشیدن یا به تعویق انداختن مسئله جهاد در فلسطین، خودبخود از توده ها دور گردید و در عین حال، در تحقق هدف برپایی دولت اسلامی که تحقق آن برای انجام طرح آتی آزادسازی فلسطین ضرورت داشت، نیز با ناکامی مواجه گردید.

در آن سو، جنبش ملی مشکل اساسی را در «موجودیت اسرائیل» - اساس شرارتهاى منطقه - می دید نه در رژیمها و جامعه عربی که تنها پس از نابودی اسرائیل قابل اصلاح خواهد بود. این حرکت نیز از جایی ضربه خورد که آن را نادیده گرفت یابدان توجهی نکرد - رژیم ها - همانکه در تحقق هدف مورد نظر - آزادسازی فلسطین - نیز شکست خورد... بلکه تحقق انقلاب اسلامی و برپایی دولت اسلامی از نظر گرایش اسلامی سنتی - و آزادسازی کامل فلسطین از دید گرایش

۱. جندالله ثقافت و اخلاق، صفحه ۳۹۳.

ملی - به طور کلی - همانند یک رؤیای دور از دسترس تلقی می شد در حالی که برنامه سیاسی هر یک از آن دو، از راه حل‌های مقطعی یا واقع بینانه تر، سخن می گفت!

اکنون باید دید که چرا هر دو طرف به این مرحله رسیده اند؟ زیرا که هر دو طرف نتوانستند یک طرح درست، جامع و دقیق برای ماهیت مشکل ارائه دهند... زیرا هر کدام به یک بخش از مشکل نگریسته و بخش دیگر را نادیده گرفتند، از این رو نگرش آنها نگرشی ساده لوحانه و میکانیکی! بود که رابطه جدلی - دیالکتیکی - موجود میان وضعیت عربی - رژیمها - دولت، ملی گرائی، اسرائیل و جایگاه این رابطه را روی نقشه طرح امپریالیسم نمی دید!

جنبش ملی فلسطین در تشخیص ماهیت مشکل اساسی و تفسیر «پدیده اسرائیل» دچار اشتباه شد، در نتیجه نتوانست ابعاد تاریخی و تمدنی آن را مشخص نماید. زیرا اسرائیل در نظر آنان چیزی بیش از یک موجودیت نژادپرست یا ناو هواپیمابر ثابت آمریکا در خاورمیانه یا نمایندگی شرکت سرمایه گذاری غرب، نیست که هدف آن ضربه زدن به نیروهای ملی و انقلابی و ترقی خواه و... است. بدین سان جنبش ملی فلسطین - از نظر تئوری - خود در همان سنگری قرار گرفت که این نیروها ایستاده بودند، نیروهایی که آنها نیز از سوی اسرائیل «هدف» بودند!

اما حرکت اسلامی سنتی، علیرغم اینکه اهمیت حیاتی فقدان خلافت اسلامی را درک کرده ولی نتوانست به طور دقیق معنای «پدیده اسرائیل» و ابعاد فراگیر و رابطه جدلی آن با نبود خلافت را مشخص کند، و به همین دلیل اسرائیل را یک مشکل فرعی زودگذر دانست، همانند دهها مشکل دیگر که مسلمانان اینجا و آنجا با آن روبرو هستند^(۱).

اسرائیل ناو هواپیمابر ثابت نیست اگر چه به آن مأموریت انجام چنین نقشی داده شده است، اسرائیل یک مشکل زودگذر نیست همانند آن مشکلاتی که هرازگاهی مسلمانان با آن روبرو می شوند. درک ما از پدیده اسرائیل کامل نمی شود مگر اینکه سرآغاز پیدایش یهودیان در این سرزمین و مسیر تاریخی شان در آن را درک کنیم.

* بی تردید پس از انتفاضه مردمی، تحولی در فلسطین روی داده است، تحولی که نیاز به آزمونهای بیشتر دارد تا مصداق بودن آن ثابت گردد.

حضور یهودیان طی هزاران سال در اکناف و اطراف زمین سپس بازگشت آنان بصورت گروه گروه به فلسطین، پس از پراکندگی شان در جهان: «فاذا جاء وعد الآخرة جئنا بكم لفيفا» (اسرا: ۱۰۴)، واقعیتی شایان تأمل است که معانی غیبی نهفته در آن را باید تبیین کرد. تمرکز آنها در مصر اتفاقی نبود. خروج آنان به دست موسی و در پشت سر آنان ارتش فرعون که در تعقیب آنان بود و دریایی که پیش روی شان گشوده شد، یک امر طبیعی نیست.. آوارگی، تبعید و بازگشت آنان یک چیز عادی نباید تلقی شود. تبعید آنها در صدر اسلام و حفظ ویژگیهای ساختاری شان به رغم پراکندگی شان در جهان و سرکوب آنان طی سیزده قرن، اتفاقی نبود.

حرکت تاریخ اسرائیلی، به سوی «خواست پیش بینی شده» است. خواستی که خدا پدیده اسرائیلی را در برابر پدیده اسلامی قرار داد. دو پدیده متقابل که کشمکش جوهر روابط میان آن دو را به عنوان دو قدرت متضاد تشکیل می دهد... یکی از آن دو استمرار می یابد و با رباخواری، نژادپرستی، توطئه چینی و استکبارورزی در زمین به این کشمکش انگیزه و روش می بخشد، دیگری در مقابل آن، یعنی اسلام با روشمندی صلح مبتنی بر حق استوار است. دو پدیده با برخورد تنش به طور متناوب موجودیت خود را به نمایش می گذارند، روابط میان آن دو نفی و تضاد ابدی است که هیچ میانجی گری یا آشتی نمی پذیرد. آنهایی که از شناسایی و صلح با اسرائیل دم می زنند، این رابطه را نادیده می انگارند. آنها چون از خط مشی الهی دوری گزیده اند دچار این توهم شده اند، زیرا آنها از جایگزینهای وضعی و سطحی پیروی می کنند که فقط می توانند به طور حاشیه ای واقعیت اسرائیل و جهت گیریهای تاریخی آن را درک کنند!

اسرائیل تنها یک موجودیت اشغالگرانه نیست، بلکه «تراوش و تجلی گاه خط مشی جهانی همه جانبه و برخلاف خط مشی حق الهی است. بلکه اسرائیل خشن ترین شکل آن است و می رود تا با پشتیبانی جهان غرب کافر، تمام مبانی هستی اسلامی و عربی را ویران کند».^(۱)

پس هر دو طرف اسلامی سنتی و ملی، در برنامه های خود از تشخیص ابعاد کامل این پدیده غافل ماندند، علیرغم اینکه خط اسلامی همواره پیرامون خطر یهودی در جهان نظریه پردازی می کرد - همچنین دو طرف از تشخیص مشکل

۱. نگاه کنید به العالمية الإسلامية الثانية تألیف محمد ابوالقاسم حاج حمد، چاپ دارالمسیره.

اساسی در جهان اسلام را یعنی چالش معاصر غرب در طول دو قرن گذشته - نادیده گرفتند. این چالش یا طرح استعماری با ابعاد فراگیر که در بخشهای نظامی، سیاسی و اقتصادی جهان اسلام را درنوردید، پیش از آنکه موفق شود اخلاق و افکار و تمام مبانی اصلی مان را ویران کند و قابلیت «استعمارپذیری» را در درون مان ایجاد نماید، می خواست اسلام را از حکومت کنار بزند، جهان اسلام را تجزیه و بر هر بخش آن یک حاکم مزدور قرار دهد تا اسرائیل، یعنی مهمترین هدفها، و خطرناکترین و خشنترین گونه های امپریالیسم را در قلب جهان اسلام برپا سازد.

پس مشکل همان طرح امپریالیسم است، رژیمهای موجود در جهان اسلام تراویده این طرح هستند و خود بخشی از آن و یکی از گونه ها و ابزار آن به شمار می روند... اما اسرائیل چهره دیگر خود آن و بلکه محور و مرکز آن است.

بنابراین باید مشکل را اینگونه ارزیابی و درک کنیم: رژیمهای موجود در جهان اسلام و اسرائیل دوروی یک سکه اند، ما با این مقایسه البته ماهیت و ویژگی هر طرف و حجم تضادهای آن دو را نادیده نمی گیریم، ولی تضادهای غیر جوهری، تضاد یا تقابل کامل طرفی با طرف دیگر را پدید نمی آورد، همچنین این مقایسه ساده و درعین حال پیچیده دچار این اشتباه یا توهم نمی شود که نیروهای جامعه عربی را باتمام گناهان آن موازی نیروهای جامعه دیگر بداند. این مقایسه ای کوتاه میان مأموریتهای نیروهای ارتجاعی حاکم در نظام سایکس بیکو (عربی - اسلامی!) مرتبط با طرح امپریالیسم و مأموریت های دولت عبری وابسته به همان طرح، تلقی می شود.

۲. الملهم الموهوب، استاد الجلیل حسن البناء، ص ۲۳.

مسائل باید بدانیم چه وقت بایستیم، چه وقت حمله کنیم و چه وقت پس جامعه «سوسیالیسم، آزادی، وحدت» آغاز کار است. جنگ نظامی پس از برپایی این جامعه است، نه قبل و نه در اثنای آن! از این رو روزنامه لبنانی و ناصرگرای «الانوار» در آن زمان نخستین عملیات «فتح» - عاصفه - بر ضد اسرائیل در آغاز ژانویه سال ۱۹۶۵ را «کارهای کودکانه» توصیف نمود. غسان کنفانی - ملی گرای عرب در آن موقع و

مرتجع هم می توان با دستیابی به پشتیبانی و کمک مالی از آنها استفاده

۱. نگاه کنید به: الخطاب العربی المعاصر - محمد عابد الجابری، ص ۱۲۶.

جهاد اسلامی: تنها راه حل

طرح اسلامی معاصر و مرکزیت مسئله فلسطین اکنون می توانیم به بررسی روشی بپردازیم که باید اسلام گرایان با آن با اسرائیل رویارویی کنند یا بهتر است بگوئیم با کلیت طرح امپریالیسم مقابله نمایند. ابتدا باید به روشنی و سادگی اعتراف کنیم که پیروزی نهائی در فلسطین صرفاً با امکانات یک حزب و سازمان، یا چندین حزب و سازمان - با وجود اهمیت آنها - میسر نمی شود، بلکه با تمام امکانات امتی مقدور خواهد بود که بی تردید همان «امت اسلامی» است و ما از خلال درک قرآنی، تحلیل تاریخی و دیدگاه واقع بینانه روشن ساختیم که در کلیت خود رودرروی «پدیده اسرائیل» قرار دارد. حرکت اسلامی - جهادی پیشتاز امت است که مراحل سخت استقامت، مقاومت و جهاد مداوم، آن را به سوی پیروزی رهنمون می شود. به دلیل یکپارچگی عناصر طرح امپریالیستی و وحدت دشمن، وحدت حرکت اسلامی یا وحدت گروههای جهادی دست کم به عنوان هسته مرحله نخست، علاوه بر اینکه یک وظیفه شرعی است، یک ضرورت واقع بینانه با اهمیت بسیار بالا در راستای شروع رویارویی همه جانبه تلقی می گردد. شکل آرمانی تر مبارزه با وحدت حرکت اسلامی در رویارویی با طرح امپریالیسم و دو بخش آن - رژیم های موجود و اسرائیل - آغاز خواهد شد. حرکت اسلامی باید به طور همزمان با این رژیم ها و اسرائیل مبارزه کند، این امر آنچنانکه در مرحله نخست تصور می رود، باعث مشکل بیشتر نمی شود، بلکه برعکس، زحمت و مشکل بیشتر زمانی است که دشمن را تجزیه کنیم و با هر بخش در مرحله ای متفاوت رویارویی کنیم، درحالی که دشمن همواره بصورت یکپارچه و متحد با شما وارد نبرد می شود که علت اصلی شکست ها هم همین بوده است. زیرا ما پیوند پنهانی میان طرح امپریالیسم و ابزارهای آن را ندیده ایم، اگر چه مأموریت های مشترک هر کدام را دیده ایم. همچنین ما به روشنی ندیده ایم که فلسطین آیه ای از کتاب حق است، ولی البته می دانیم که یک منطقه جغرافیایی و به مثابه یک نماد عقیدتی، تمدنی و تاریخی است و چنین نیز خواهد ماند. همچنین ما ندیده ایم که صحنه نبرد میان بیت المقدس و تک تک

تمام پایتختهای به سرقت رفته، امتداد می یابد و هر تلاش برای تغییر این منطق، توهین بر قرآن، تاریخ و واقعیت است. البته سرنخی یا رازی وجود دارد که در قرآن، تاریخ و واقعیت می توان ردپای آن را یافت که بیت المقدس و جهاد در آن و در اطراف آن را بصورت مرکزی برای طرح اسلامی معاصر واحد و متحد، پیرامون فلسطین در می آورد، همچنانکه طرح امپریالیسم نیز در فلسطین بشکل دولت اسرائیل، یکپارچه تجسم می یابد!

در آغاز و دست کم با وحدت حرکت اسلامی و گروههای جهادی آن، گامهایمان را در راه صحیح می نهیم و پیش از آن باید بخاطر تحقق این وحدت مبارزه کنیم. این وحدت علاوه بر ضرورتهای عملی شایسته، یک وظیفه شرعی به شمار می آید که در صورت تحقق، در درون خود دلالتهای مهم، پرمحتوا و امیدوارکننده ای دارد. این حرکت یکپارچه باید برداشت واحدی نسبت به مشکل (چالش غربی معاصر، تهاجم غربی، طرح استعماری، نگاه کنید به «مرکزیت مسئله فلسطین» در شروع این بحث) داشته باشند. این برداشت باید ماهیت مشکل تاریخ و ابعاد اعتقادی، تمدنی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نیز نظامی، مراحل تطور، نتایج، پیامدها، جایگزینها، ترها و راه حلهای مطرح شده، تلاشهای دفاع اسلامی در مراحل گوناگون، تحول و تطور مشکل را دربرگیرد. پس از این برداشت برنامه ای یکسان برای کار لازم است. در واقع یک «پیمان کار اسلامی» لازم است که بر خط مشی روشن استوار باشد و راه حلهای عملی مرحله ای و استراتژیکی ارائه دهد.

این حرکت اسلامی واحد^(۱) و موجود - به طور کلی یا ضمنی - در گذر تمامی جهان اسلام، به ویژه در گذر از چندین پایتخت نزدیک به فلسطین نمی تواند و نباید بهیچوجه از یک نقطه مرکزی ثابت بنام قدس (س) بی نیاز شود، نقطه دوم را که به همراه قدس محور رویارویی، شعلهوری و برافروزی انقلاب و جهاد خواهد بود، می توان از میان پایتختهای به سرقت رفته به ویژه پایتختهای مجاور و نزدیک انتخاب کرد، - آن هم در چارچوب فلسفه حرکت اسلامی و تحلیل آن نسبت به واقعیتهای موجود. -

حرکت اسلامی که در چندین پایتخت حضور دارد لازم است با عمق و جامعیت، ماهیت رژیمهای موجود از جمله تاریخ... جغرافیا... سیاست... اقتصاد...

* وحدت حرکت اسلامی همواره و ضرورتاً بدان معنا نیست که ساختار تشکیلاتی و سازمانی هم باید یکی باشد.

میزان تمرکز قدرت... مراکز فشار و نیروها... امکانات داخلی... میزان و اندازه ارتباط با طرح امپریالیسم را بررسی کند. البته بهر مقدار که ارتباط شدیدتر باشد، باید آن را به عنوان محل رویارویی انتخاب کنیم و این چنین، حلقه یا نقطه ای را مشخص خواهیم کرد که قطب اول (ثابت) یعنی قدس و میان: (الف، ب، ج...) را تشکیل خواهد داد. از بین پایتختها برای شروع، مناسبترین انتخاب خواهد شد و بگذارید مثلاً (الف) باشد و بدین سان محور (الف) را به دست خواهیم آورد که در جهادی مقدس شعله‌ور خواهد شد. حرکت اسلامی نباید در (ب) یا (ج) یا... آشتی و مصالحه کند. زیرا حرکت اسلامی مجاز نیست و نباید در هر حال یک حرکت سازشکار باشد، ولی شکل مبارزه از پایتختی تا پایتختی دیگر، تفاوت خواهد داشت. در زمانی که پایتخت (الف) شاهد جهاد مقدس بر ضد سران رژیمهای موجود و نهادهای طاغوتی آن خواهد بود تا پس از نابودی آن، دولت اسلامی روی ویرانه های آن برپا گردد، در این موقع حرکت اسلامی شاید مناسب ببیند که شکل مبارزه در پایتخت (ب) در این مقطع حالت دعوت، روشنگری، تصحیح افکار یا برانگیختن و مبارزه سیاسی بخود بگیرد، ولی شکل مبارزه در نقطه (س) - قدس - پیوسته جهاد مسلحانه خواهد بود. در تمام مقاطع یا دست کم در مراحل نخست، مجاهد فلسطینی مجبور به حرکت به سوی هیچیک از این پایتختها نخواهد بود (در اینجا یک مانع از ذهن افراد دودل زدوده می شود، افرادی که گمان می کنند ما تمام بار سنگین - این طرح جهادی - در رویارویی با طرح استعماری را بر دوش مجاهد فلسطینی قرار خواهیم داد) همچنین مجاهد مصری (اگر نقطه (الف) را مثلاً قاهره بدانیم) مجبور به حرکت به سوی قدس نخواهد بود، این گرایش قطعاً موجود خواهد بود ولی یک پدیده یا پدیده برجسته ای در مراحل نخست نخواهد بود و اینگونه حرکت اسلامی انجام وظیفه شرعی را آغاز خواهد کرد - وظیفه ای که بر دوش خود آن و همه مسلمانان است - و جهاد بر ضد کلیت طرح امپریالیسم و گونه های آن - رژیمهای موجود و دولت بنی اسرائیل - را آغاز خواهد کرد.

جهاد در پایتخت (الف) را جهت سرنگونی رژیم ارتداد و کفر آغاز خواهد نمود تا دولت اسلامی برپا گردد، همچنین جهاد در قدس (س) را شروع خواهد کرد تا وظیفه شرعی و ضرورت آزادسازی سرزمینهای غصب شده اسلامی را تحقق ببخشد و با فساد و خرابکاری همه روزه اسرائیل در فلسطین بر ضد ملت آن، برای خارج

ساختن این ملت از معادله نبرد! مقابله نماید، زیرا اسرائیل می خواهد به سایر پایتختها روی بیاورد تا امت اسلامی زیر چکمه بنی اسرائیل سرکوب شود.

روشن است که موضوع در آغاز به حمله هواپیماها و بمباران هوایی نیاز ندارد و به انتقال نیروهای (اسلامی) از پایتختی به پایتختی دیگر نیز احتیاج ندارد، همچنین یک عمل ناممکن و محال هم نیست، بلکه در چهارچوب امکان و توان است. ما نه در (الف) و نه در (س) یک حرکت اسلامی از صفر ایجاد نمی کنیم، حرکت در هر دو نقطه وجود دارد و هر روز به خواست خدا در حال رشد و اوجگیری است، پایگاهها حرکت اسلامی در (الف،س) و در هر جا در شوق و التهاب جهاد می سوزد، ما تنها به یک تصمیم سیاسی در خصوص وحدت حرکت اسلامی و هماهنگی میان گروهها و تشکیلات آن ها نیاز داریم تا نتایجی تحقق یابد که یک طرف به تنهایی حتی اگر تلاش و توان خود را چند برابر کند، قادر به تحقق آن نخواهد بود، نتایجی که دو طرف اگر به تنهایی و جدای از دیگری کار کنند نمی توانند آن را تحقق ببخشند حتی اگر بیشترین تلاش و توان خود را به کار گیرند.

معنای اینکه حرکت اسلامی در (الف) و (س) ضربه وارد کند چیست؟ وجود پایتخت (الف) و بیت المقدس در دو طرف محور انفجار چه معنایی دارد؟ معنای آن این است که ما با هر دو روی سکه رویارویی کرده و به هر دو ضربه می زنیم، زیرا ما درک می کنیم که رویارویی فعالانه علیه اسرائیل در سایه سرنیزه های رژیمهای موجود امکان پذیر نیست، همچنانکه درک می کنیم اسرائیل به طور خستگی ناپذیری تلاش خواهد کرد تا جلو سرنگونی و فروپاشی این قبیل رژیمها را - در برابر اسلام که کاملاً با اسرائیل در تضاد است، بگیرد.

بگذارید ببینیم چگونه خواهد بود؟ وقتی مسلمانان در پایتخت (الف) و در بیت المقدس و در تمام جهان با بیانیه ای از مجاهدان بیدار شوند که اعلام می کند یک سری عملیات جهادی بر ضد ارتش اشغالگر در قدس و بر ضد نمادهای رژیم طاغوتی در پایتخت (الف) و بنیادها و نهادهای آن انجام داده است. بی تردید چنین رویدادی با وجود سادگی و در عین جدی بودن آن، احساسات مسلمانان را در تمام جهان شعله‌ور خواهد کرد، زیرا آنها را به خاطرات دوران وحدت و جهاد یعنی راه تاریخی ثابت آنان به سوی عزت، کرامت و پیروزی بازمی گرداند، شکی نیست که

این امر همدردی همه مسلمانان را جلب خواهد کرد نه تنها به سوی جهاد در بیت المقدس، بلکه همچنین در پایتخت (الف) که بخشی جدا ناشدنی از محور اسلامی مقدس است که در انقلاب شعله‌ور گشته است. توده های مسلمان در همه جا درخواهند یافت که سرنگونی رژیم طاغوتی در پایتخت (الف) و در نتیجه بازگشت دوباره این پایتخت به اسلام، بی تردید پیروزی نهایی را در بیت المقدس نزدیک خواهد ساخت. بلکه وقتی ما رژیم طاغوتی در پایتخت (الف) را به طور عملی و با موفقیت کامل در صف اسرائیل و امپریالیسم قرار می دهیم - با توجه باینکه ما حجم تفاوت و تضاد آن دو را درک می کنیم - این رژیم رسوا خواهد شد و ضعیف خواهد گشت و بیشتر در معرض فروپاشی قرار خواهد گرفت.

آنگاه جذب توده های مسلمان در پایتخت (الف) و پیرامون آن به سوی حرکت اسلامی افزایش خواهد یافت، زیرا این توده ها اکنون به سادگی و به روشنی بسیار از خلال پیوند معنوی با قدس و ادراک ساده، اما سترگ معنای اشغالگری اسرائیل را درک خواهد کرد که از سرنگونی رژیم طاغوتی در پایتخت (الف) گریزی نیست، زیرا با سرنگونی آن و پیروزی اسلام راه به سوی قدس روشنتر و نزدیکتر خواهد شد و این امر توده های مسلمان را وادار خواهد نمود تا به اردوی انقلاب اسلامی بپیوندند و با حمایت خود توان بیشتری به آن بدهند تا به سوی آزادسازی بیت المقدس و ضربه زدن به بخش مرکزی طرح امپریالیسم حرکت کند. شکل آرمانی تر مبارزه همین است. با اینحال کسانی پیدا خواهند شد - حتی از درون حرکت اسلامی - که از رد خشونت و تروریسم (!!)) بر ضد رژیمهای موجود و پایتختهای به سرقت رفته سخن بگویند! و اینکه ما از فضای دمکراسی در اینجا و آنجا، استفاده کنیم و از راه مسالمت آمیز پیام مان را ابلاغ کنیم! ولی باید پرسید: مگر رژیمهای موجود از خشونت و تروریسم بر ضد نمادهای اسلام و بر ضد حرکت اسلامی و بر ضد توده ها و همه امت، دست کشیده اند؟ طرح امپریالیسم آنها نمی پذیرد بلکه محال است با اسلام راستین، با اسلام نهضت، وحدت و استقلال همزیستی کند - این طرح یک لحظه از خشونت که مهمترین و برجسته ترین ویژگیهای آن است، دست بر نمی دارد، پس چه کسی بر ما صاحبان حق غصب شده تحمیل کرده است که تن به ذلت و تسلیم بدهیم؟ و به آنان عزت و تسلط ببخشد؟ تمام تجربه های حرکت اسلامی در فضاهاى دمکراسی ادعایی، جز نتایج جزئی و

موقت بازده دیگری نداشته و سرانجام به ناکامی کشیده است. هدف طرح امپریالیسم از موافقت با این تجربه ها چیزی جز مهار و جذب آنچه نمی توان با تروریسم و خشونت آن را مهار و جذب کرد، نیست. غرب که به نمایندگان خود در میهن اسلامی کمکهای اقتصادی به علاوه پشتیبانی سیاسی و امنیت تقدیم می کند، نمی تواند بهای رسیدن نمایندگان مسلمان در پارلمانها یا حضور وزرای مسلمان در حکومتهای موجود را پردازد، مگر اینکه این امر راه حل مشکلات آن و بحرانهای نمایندگان باشد و خطری علیه آنان و منافع آن در منطقه نداشته باشد. اگر قرار باشد حرکت اسلامی خطری علیه غرب استعمارگر و منافع آن که به زیان اعتقادات، میهن، منافع، نهضت، استقلال، کرامت و عزت مان بنا کرده است نباشد، پس اصلاً وجود این حرکت چه معنایی دارد؟ یا اینکه صرف وجود آن بخودی خود یک «هدف غایی» گشته است، در حالی که حرکت اسلامی برای ضربه زدن به امپریالیسم و تحقق نهضت، وحدت، استقلال و برپایی دولت اسلام برپا شده بود.

در عین حال که ما در مورد سخن از جهاد بر ضد مرتدان و طاغوتیان به عنوان تروریسم و خشونت که باید مردود و محکوم شود، تعجب می کنیم، باید تأکید کنیم که مبارزه فکری و سیاسی بخشی مهم، برجسته و روشنی در سیره و روش مبارزاتی پیامبر(ص) داشت، ولی این بخشی از طرحی بزرگتر با ابعاد فراگیرتر بود که در رأس آنها جهاد قرار داشت. بنابراین مشکل این نیست که حرکت اسلامی درگیر مبارزه سیاسی شود یا خیر، چه این یکی از مهمترین وظایف آن است، شاید هم مشکل این نباشد که تا چه اندازه و چگونه می توان با پارلمانها موجود برخورد کرد؟ (البته با توجه به اینکه موضوع اخیر همچنان در اردوی اسلامی مورد مجادله و بررسی است)، ولی مشکل این است که حرکت اسلامی تکامل یافته و واحد^(۱) باید برنامه ای جامع داشته باشد که آن جوانب را نادیده نگیرد و در عین حال از جهاد غفلت نرزد و به هر کدام، اولویتها و جایگاه خاص خود را بدهد. (برای اطلاع از جزئیات بیشتر پیرامون وجوب جهاد بر ضد رژیمهای مرتد که با قوانین الهی حکومت نمی رانند و با اسلام دشمنی می ورزند و لزوم سرنگونی آنها به ویژه دلایل فقهی که در اینجا جای بحث درباره آنها نیست، خواننده را به کتاب مهم دکتر

* بر واحد بودن تأکید داریم تا به رژیمها فرصت داده نشود که به یک گروه به بهانه تروریسم! ضربه وارد کند - آنچه آنکه بارها اتفاق افتاده است - درحالی که با یک گروه دیگر مماشات می کند و می کوشد آن را در آغوش بگیرد! یا به آرامی آن را جذب و سپس ناخنهایش را کوتاه کند!

عبدالله النفیسی (عندما یحکم الاسلام) و کتاب شهید محمد عبدالسلام فرج (الفریضه الغائبه) و دیگر تحقیقات متعدد درباره همین موضوع ارجاع می دهیم). این است شکل آرمانی تر مبارزه حرکت اسلامی در مرحله آینده، زیرا از خلال آن، هم وظیفه شرعی مبنی بر تلاش جدی جهت سرنگونی رژیمهای طاغوتی و برپایی دولت اسلامی تحقق می پذیرد و هم وظیفه شرعی مبنی بر جهاد بر ضد اسرائیل تحقق می یابد... اسرائیلی که مرکزیت تهاجم غرب بر ضد کل میهن اسلامی و نگهبان تمام منافع غرب در منطقه به شمار می رود.. این شکل آرمانی تر مبارزه است. زیرا ما را از شبهه عملکردهای مخالف با اسلام مانند دورویی یا آشتی با رژیمها، می رهاوند. رژیمهایی که با خدا می جنگند و از اجرای شریعت او سرباز می زنند و به دشمنان او سر می سپارند... همچنین ما را از گناه سستی و ورزیدن در جهاد در فلسطین سرزمین غصب شده اسلامی رها می سازد، این گناه که از دهها سال بر گردن هر مسلمانی سنگینی می کند.

این شکل آرمانی تر مبارزه است، زیرا با درک «ویژگی و مرکزیت مسئله فلسطین» از هدف نزدیک حرکت اسلامی مبنی بر برپایی «دولت اسلامی» غافل نمی ماند، بلکه براساس این ویژگی و مرکزیت با روشنی، قدرت و توان بیشتر، سریع تر از هر راه دیگری به سوی این هدف حرکت می کند. وجود فلسطین به طور عملی و شکل یافته در جهاد در متن و بطن برنامه حرکت اسلامی، به حرکت، همدردی توده ای همراه خواهد آورد و به آن اوجی خواهد بخشید که می توان از آن، در همگانی کردن مبارزه و تسریع در تحقق اهداف آن استفاده کرد. این شکل آرمانی تر مبارزه است، زیرا دشمن واقعی و فراگیر، از همه سو حمله و محاصره می کند و به گروهی فرصت نمی دهد تا دیگری را نجات دهد و همواره آن را در موضع انفعالی دفاع از خود قرار می دهد.

این شکل آرمانی تر مبارزه است، زیرا راه را در برابر حرکت اسلامی هموار می سازد تا صفوف خود را متحد سازد و در همه جا از بیماریهایی که از مراحل تنبلی به ارث برده است، پاک شود و از دیالکتیک یا جدل بی‌انسی! که تشتت و تفرقه می آفریند، به جدل باروت و آتش منتقل شود که این نوع جدل!، پاکسازی و غربال می کند، متحد و یکپارچه می سازد و از آموزش تئوریک که آمادگی واقعی و جدی دربر ندارد، به مرحله پراتیک تربیت از طریق برخورد و آزمون منتقل گردد،

تربیتی که مردان صابر و شکیبا را در خط یاسر و عمار و سمیه و بلال و سایر
کاروانهای شهیدان صدر حرکت اسلامی، آماده نبرد می سازد!...

والسلام

فتحی ابراهیم

بررسی ها

طرح اسلامی معاصر و مرکزیت مسئله فلسطین راه این است، ولی چه در سطح ملی و چه در سطح اسلامی سنتی پاره ای اعتراضها مطرح می گردد، مانند مسئله: موضعگیری در قبال رژیمها، ستیز طبقاتی و اتحاد با نیروهای چپ بین الملل و سوسیالیسم جهانی و مسئله وحدت ملی (این در سطح ملی است). و مسئله «دوران مکه» و «عدم وجود جهاد مسلحانه در زمان غیبت امام اعظم» و پیش از برقراری حکومت اسلامی و دیگر مسائل (در بخش اسلامی سنتی).

ما از هر بخش، به بررسی، تحلیل و پاسخ به یک مسئله خواهیم پرداخت.

* * *

مسئله وحدت ملی!

طرح اسلامی معاصر و مرکزیت مسئله فلسطین در طول چهارده قرن برقراری حکومت اسلامی، مسیحیان خود را بخشی از دولت اسلامی می دانستند. آنها فارغ از ستمگری، سرکوب و تبعیض، همانند دیگر شهروندان مسلمان، حضور خود را شهروندانی با اخلاص به شمار می آوردند. حتی یهودیان - که بیش از دیگران با مسلمانان دشمنی می ورزیدند - پس از تحمل سرکوب در اروپا، به ویژه در اسپانیا، به هنگام برقراری دادگاههای تفتیش عقاید، در قلمرو دولت عثمانی مورد استقبال قرار گرفتند، ولی مسیحیان وضعیت متمایزی داشتند و از بسیاری از قوانین و فرمانهای عثمانی استفاده بردند. این قوانین برای تضمین بیشتر امنیت و حقوق آنان صادر گردید تا آنجا که برخی مورخان، پاره ای از این قوانین - به ویژه آن مجموعه که مسیحیان خارجی (پناهندگان) را مورد حمایت قرار می دهد - و امتیازات اعطایی به مسیحیان را، از جمله دلایل دخالت بیگانگان در امور دولت عثمانی و سرانجام تلاش در جهت براندازی آن می دانند.

کاردینال ایلیاخوری، یکی از روحانیون مسیحی فلسطینی، در مصاحبه با تلویزیون اردن در پایان نوامبر ۱۹۸۴ گفت: «ما در طول تاریخ مان، طی یک هزار و چهارصد سال، همواره در کنار برادران مسلمان خود بر ضد تمام حملات صلیبی ها از فلسطین دفاع می کردیم، ما همگی روی این سرزمین زندگی کرده ایم بی آنکه وحدت ملی مان تهدید شود، زیرا اسلام حقوق همگان را تضمین می کند.»

و «القروی» شاعر مسیحی نیز این چنین می سرود:

ای صلاح الدین، ملت تو را فرامی خواند، برخیز!

جوانمردانه نیست که تو بخوابی و آنان شب، بیدار بمانند.

صلیبی ها آنچه را بیش از رفتن، بدانها آموختی، به فراموشی سپرده اند.

پس دوباره به سوی آنان بتاز، تا به یاد آورند

«ریکاردس»^(۱) بیش از آنان با برندگی شمشیرت آشناست

۱. یکی از فرماندهان صلیبی.

پس بگذار از او بپرسند! شاید انکار نکند

سالها پیش از آن پیامبر (ص) فرمود: «هر کس یک نفر از اهل کتاب را بیازارد در روز قیامت من در مقابل او هستم»^(۱). وقتی عمر بن خطاب وارد بیت المقدس شد، جان و مال مردم ایلیا (قدس) و کلیسا، صلیب ها، بیماران، تندرستان و سایر ملتها را در امان قرار داد تا کلیسای ایشان مورد تعرض قرار نگیرد، ویران نشود و از عایدات آن ها چیزی کاسته نگردد و هیچ چیز از اموال شان برداشته نشود و مجبور به اختیار دین دیگر نشوند و به هیچیک از آنان زیان وارد نگردد»^(۲). ولی در سایه تهاجم استعماری غرب تلاشهای تفرقه افکنانه ای که غرب چگونگی آن را به خوبی آموخته بود، آغاز شد و مسلمانان بیش از آنکه مسلمان باشند به فارس، عرب، ترک و بربر مبدل شدند و عربها بیش از آنکه عرب باشند، به سوری، لبنانی، اردنی، عراقی، مصری و فلسطینی! گرایش یافتند. تأکید بر بعد دینی یا فرقه ای آسان شد! یک مسیحی که خود را یک شهروند عثمانی می دید. البستانی می گفت: «ما خواستار یک دولت عثمانی نه ترک و نه عرب هستیم، دولتی که در آن همه عثمانی ها در حقوق و وظایف برابرند» همین مسیحی، در پرتو تهاجم غرب، به کنار گذاردن ارزشهایی که قرنهای متمادی در جامعه حاکم بود، فرامی خواند و آب به آسیاب جامعه ای لائیک می ریخت که دین را مستثنی کرده و در مرتبه بعدی قرار می داد و خواسته فرزندان مسلمان غریزه نیز همین گردید. قضیه در پرتو شکست در برابر غرب و در سایه سرنیزه های آن و تأثیرپذیری از آن شروع شد تا گرایشهای فرقه ای پس از قرنهای پیوستگی و یکپارچگی ظاهر شود.

مسئله وحدت ملی، طی قرنهای گذشته هیچگاه مشکل آفرین نبود. زیرا مسلمان و مسیحی، هر دو شهروندان با اخلاص بودند که با صلیبی ها به طور مثال، به عنوان اتباع دولت اسلامی جنگیدند. مسئله وحدت آنگونه که امروزه در صحنه فلسطین، عربی و اسلامی مطرح شده است، پیدا نشد مگر در سایه شکست معنوی، سیاسی و نظامی... - علیرغم معنای واژه یا اصطلاح (وحدت) - ولی این مسئله، نشانه پراکندگی و تجزیه بود و هیچگاه به حداقل وحدت واقعی که همگان در سایه دولت اسلامی در سربلندی، عزت و بالندگی بدان نائل آمدند، ارتقاء پیدا نکرد.

۱. صحیح بخاری ج ۴، کتاب الدیات ص ۱۹۴.

۲. الانس الجلیل، ج ۱ ص ۲۵۳.

اسلام هیچگاه مسیحیان را در دفاع از سرزمین و میهن شان منع نکرد، این سرزمین و این میهن که هیچگاه آزاد، مستقل، گرامی و سربلند نبود مگر در سایه اسلام. آیا مسیحیان در سایه استعمار غرب - انگلیسی، فرانسوی یا اسرائیلی - بیش از اسلام از حقوق خویش برخوردار شدند؟. اگر چنین باشد، اصلاً نیازی به شرکت آنان در مبارزه وجود ندارد! - و اگر چنین نباشد که قطعاً نیست - پس باید به عنوان شهروندان عرب، فلسطین و غیره درک کنند که تنها چارچوب اسلامی است که می تواند بیشترین قدر ممکن از استقلال، آزادی، عزت و سربلندی را برای آنان و دیگر اتباع مسلمان به ارمغان بیاورد.

براین اساس مسئله وحدت ملی به گونه ای که در صحنه فلسطین مطرح شده است، در سایه تهاجم غرب و تلاشهای مداوم برای تهی کردن نبرد از بعد تمدنی و عقیدتی آن، عنوان می شود نه چیز دیگر چون به اصطلاح جذب مسیحیان در نبرد سرنوشت ساز!...

آیا ما با آنان چنین کرده ایم (یعنی دین و اعتقادمان را از نبرد مستثنی کرده ایم) تا مثلاً شرکت آنان را در جنگهای صلیبی تضمین کنیم؟ این یک تلاش مشکوک برای مستثنی کردن دین از نبرد است، به بهانه اینکه ۷ درصد از فلسطینی ها مسیحی اند و باید در نبرد شرکت جویند!!! این یک تلاش مشکوک است، زیرا عاقبت به معنای جدا کردن ۹۳ درصد از فلسطینیان از ایدئولوژی شان، از نیرومندترین سلاح در رویارویی با دشمن است، پس در این صورت کدام، دستاورد را تحقق بخشیده ایم؟!

می گویند دین یک گرایش فرقه ای است و در جبهه رویارویی ضداستعمار! شکاف ایجاد می کند، پس چرا وقتی به دین مان پایبند شدیم همواره دشمنان مان را شکست داده ایم؟ و وقتی از آن دست کشیدیم دشمنان ما را شکست داده اند؟ چرا وقتی اسلام حاضر بود، جبهه بر ضد استعمار نیرومندتر می شد و وقتی اسلام غایب بود جبهه بی اندازه ضعیف می گردید؟

می گویند: «دین مبارزه و مقاومت را تجزیه می کند و فرقه های دینی می آفریند که پاره ای از آنها به اسلام و پاره ای دیگر به مسیحیت تکیه می کنند و بدین سان تلاشها در جبهه های مختلف و چه بسا ناسازگار، پراکنده می شود، بنابراین تکیه بر دین، به مبارزه مشترک ملت آسیب می رساند، ملتی که دین آن را

پراکنده می سازد! و هدف مشترک بر ضد اشغال و امپریالیسم آن را در گردهم می آورد!!

این جدول بندی عجیب! اساساً بر ضد اسلام جهت داده شده است و باید هر مسلمان با ایمان آن را رد نماید، زیرا با ایدئولوژی اسلامی تناقض دارد و با تاریخ قدیم، جدید و معاصر ما، همخوانی ندارد و سرانجام با واقعیت سازگار نیست، زیرا واقعیت یک سؤال ساده و روشن مطرح می نماید: گروههای ملی گرای فلسطین که اسلام را از برنامه های خود جدا کرده اند، آیا وحدت ملی میان این گروهها به انجام رسیده است؟ یا اینکه چنددستگی عمیقتر شده تا آنجا که گاهی پر کردن شکافهای موجود محال گردید؟ بلکه امروزه نوعی از ادبیات ملی وجود دارد که موضوعاتی غیرمنطقی عنوان می نماید از قبیل اینکه مثلاً «فتح» را تبلور همه ملت فلسطین بدانیم که نماینده و مسئول کلیه گروهها و جریانات آن است!! یا اینکه جبهه خلق، بر چپ فلسطین انطباق دارد و تجلی گاه واقعی آن است!

سرانجام به تجربه ثابت شده است که مسئله وحدت ملی، همچنان بصورت شعاری برای ترور دین و دور نگاهداشتن آن مانده است، در حالی که گروهها از دست یکدیگر خلاصی ندارند، قطعاً موضعگیری حرکت اسلامی در قبال مسیحیان و نقش آنان در نبرد، به گونه ای غیرقابل قیاس بهتر از موضعگیری گروهها در قبال یکدیگر خواهد بود.

«عهد مکی»

مسئله دوران مکه

طرح اسلامی معاصر و مرکزیت مسئله فلسطین با وجود سادگی و جدی نبودن این مسئله - در رویارویی با واقعیت - باید گفت که از جمله خطرناکترین مسائلی است که امروزه نبرد و کوشش اسلامی با آن روبرو است. این مسئله به عنوان یک دلیل اصلی از سوی کسانی مطرح می شود که اعتقاد دارند مسئله فلسطین به زمان دیگری موکول گردد و جهاد در فلسطین تا برقراری حکومت اسلامی، و پیدایش خلیفه ای که پرچمهای جهاد را برافرازد به تعویق بیفتد، زیرا ما امروز در «عهد مکه»! - یا به گفته آنان در دوران «فقط» تربیت و صبر - به سر می بریم.

خطر این طرح زمانی روشن می شود که سؤال کنیم، برای ما دوران مکه از چه زمانی آغاز شده است؟ آیا در سال ۱۹۲۴م پس از فروپاشی خلافت به دست مصطفی کمال آتاتورک، شروع شده است؟ به عبارت دیگر آیا از بیش از شصت سال پیش به این سو، ما در دوران مکه می بریم؟ طی این مدت و تا سالهای آینده که تنها خدا می داند چقدر خواهد بود، آیا باید وظیفه جهاد و «رزم» به بهانه نبود خلیفه تعطیل شود؟ آیا هر حرکت اسلامی یک دوران مکه ویژه خود را دارد؟ بدین سان حرکتی که پنجاه سال پیش آغاز شده، تاکنون پنجاه سال از دوران مکه را سپری کرده است و حرکتی که ده سال پیش ظاهر شده، ده سال از دوران مکه را گذرانیده است و حرکتی که ممکن است چند سال بعد ظاهر شود، دوران مکه آن هنوز شروع نشده است! پس بدین ترتیب آیا وجود دهها گروه اسلامی به معنای این است که ما نیز در برابر دورانهای متعدد مکه قرار داریم... و چگونه؟

در مورد اسلام گرایانی که نظامهای موجود یا برخی از آنها را نظامهای مرتد، کافر و جاهلی نمی دانند، بلکه آنها را نظامهای اسلامی یا اسلامی منحرف می شمارند - همانگونه که برخی اسلام گرایان از تجربه جعفر نمیری در سودان، یا تجربه پاکستان یا عربستان سعودی و غیره این تلقی را دارند - آیا آنان ناخواسته صورت مسئله دوران مکه را بکلی پاک نمی کنند؟! دوران مکه دورانی است که دعوت اسلامی علیه کفار و مشرکان در قبل از برپایی حکومت اسلامی به ستیز

پرداخت و مادام که حکومت - ولو غیر صالح - برقرار است، آیا این بدان معنا نیست که مفهوم دوران مکه از فرهنگ انقلابی این یا آن گروه حذف شده است؟ پرسشهای فراوانی وجود دارد که مسئله دوران مکه را از قدرت ایستادگی در برابر انتقاد منطقی تهی می سازد، بلکه چنانکه خواهیم دید، واقعیت بر این نکته تأکید دارد که طرح این مسئله، به عنوان مانعی در برابر اعلام جهاد نمی تواند جدی و منطقی باشد.

مشکل ما در این نهفته است که ارتباط و پیوستگی تمدنی ما به علت بسیار روشن، یعنی «استعمار» بریده است. آیا پیش از برقراری دوباره این پیوستگی و بازگرداندن اسلام به قدرت، باید در یک دوران مکه بریم؟ راستی چه کسی برای نخستین بار مسئله دوران مکه را در حرکت اسلامی جدید و معاصر و چه وقت، آن را عنوان کرد؟ آیا ممکن بود در سال ۱۹۲۵م یعنی بلافاصله پس از فروپاشی خلافت این مطلب را قبول کنیم، یا می بایست با تمام نیرو برای بازگرداندن خلافت تلاش می کردیم؟ اگر چنین بود پس میان ۱۹۲۵ یا ۱۹۴۸ چه تفاوتی وجود دارد؟ و اگر فرض کنیم که دولت اسلامی امروز برپا گردید سپس استعمار توانست پس از چند سال به آن ضربه زند یا سرنگون کند، آیا باز هم یک دوران مکه شروع خواهیم کرد! و در آن تنها درباره تربیت و صبر سخن خواهیم گفت؟ (البته تردیدی نیست که تربیت و صبر همواره موردنظر می باشند و نه تنها در دوران مکه، بلکه در هر دوران اهمیت به سزایی دارند).

ما امروز آنچنانکه شهید محمد عبدالسلام فرج در کتابش «الفریضه الغائبه» می گوید: نه در دوران مکه به سر می بریم و نه دوران مدینه - یا طبق نظر شیخ سعید حوی شاید با تفاوتهایی، در دوران مدینه هستیم - زیرا دوران مکه عبارت است از سیزده سال پیش از هجرت پیامبر(ص) و در آن هنگام شریعت نازل و کامل نشده بود و بنیانگذاری عقیدتی مهمترین هدفها و مأموریتها در آن مرحله بود. دوران مدینه عبارت از ده سال بعدی بود که شریعت با تکمیل نزول قرآن، کامل گردید. این دوران با تحکیم اساس حکومت جدید و جنگ با دشمنان آن متمایز بود. اما ما امروز قرن پانزدهم هجری را آغاز می کنیم و دوران مکه و مدینه را با بیش از یکهزار و چهارصد سال سابقه، پشت سر گذاشته ایم... قطعاً ما تاریخ را پشت سر گذاشته ایم ولی شریعت مناسب برای هر زمان و مکان را همیشه پیش رو داریم،

شریعتی که مبانی و اصول آن در دوران مدینه پی ریزی شده و سعادت مسلمانان و تمام بشریت تا روز واپسین برعهده آن خواهد ماند. قطعاً ما ملزم به بررسی همه روزه و عمیق دوران مکه و مدینه به عنوان شرط اصلی درک اسلام، بهره گیری از تجربه آن و پای بندی کامل به شریعت آن هستیم، همچنین ما ملزم به حفظ ارزشها و اخلاقیاتی هستیم که در دوران مکه پی ریزی شده است. ولی میان واقعیت امروزی ما و واقعیت مکه و مدینه در دوران پیامبر(ص) تفاوت‌های آشکاری وجود دارد که باید همواره آنها را مدنظر قرار دهیم، از جمله و به طور مثال اینکه: امروزه وحی بر کسی نازل نمی شود، در حالی که قرآن در آن دوران نازل می شد تا اینکه به تکامل رسید و این مهم پیش از رحلت پیامبر(ص) به انجام رسید که بود و نبود آن نیز یک تفاوت آشکار خواهد بود! به علاوه، وحدت حرکت اسلامی که تصور تعدد آن در دوران مکه و مدینه در ذهن نمی گنجد، ولی امروزه گروهها و فرقه های بی شماری برپاست! مسلمانان پس از دوران مکه و دوره مدینه با تجربه ارتداد، سپس دوران خلفای راشدین، آنگاه امویان و عباسیان... تا عثمانیان قبل از فروپاشی و پیدایش دوران استعمار، روبرو شدند...

بنابراین، امروز ما در دوران اشغال و استعمار به سر می بریم، اشغال بیت المقدس، استعمار میهن اسلامی پس از تجزیه و الحاق آن به غرب و تثبیت دنباله روی از آن... ما علیرغم نبودِ خلافت و با وجود اینکه ملزم به کسب آمادگی و تربیت مداوم و صبر هستیم، ولی همچنین ملزم به جهاد هم می باشیم - جهاد با استعمارگران و حاکمان خودکامه و مرتد - ما در مرحله ای به سر می بریم که پیوستگی تمدنی مان به دست استعمار و همدستان آن گسسته است. ما در مرحله نبودِ خلافت و استمرار قهری این نبود، به دست استعمارگران و نمایندگان آن به سر می بریم و برماست که پیوستگی تمدنی مان را از سر گیریم و زندگی اسلامی مان را از نو با رویارویی با استعمارگران آغاز کنیم، نه اینکه با طرح مسئله دوران مکه از رویارویی و جهاد فرار کنیم.

شیخ سعید حوی با جرأت با این مسئله: اندیشه دوران مکه سپس مدینه، برخورد کرده و آن را روش التقاطی در اسلام می داند و تحت عنوان «موضوع مردود» در کتاب «جندالله» می نویسد: «حزب الله اندیشه اسلام التقاطی را با هر نام و نشانی که باشد، رد می نماید، زیرا التقاط یکی از علل خواری و زیان کاری در دنیا و آخرت

است. حزب الله از هیچکس، جز خدا نیرو و توان نمی گیرد، خدایی که به کسی که از بخشی از دینش دست بکشد نیرو و توان نمی بخشد، بلکه ضعف حیات و ضعف مرگ را به او می چشانند. «اسلام التقاطی خواه به شکل اسلام بدون سیاست، خواه با اندیشه دوران مکه سپس مدینه، یا با طرح همکاری با دیگران براساس نام اسلام نه حقیقت آن، یا با در نظر گرفتن بخشی از اسلام ظاهر گردد، جملگی مردود است».^(۱)

شیخ سعید حوی باز در همان کتاب می گوید: «از جمله دیدگاههای موجود در پیکار اسلامی دیدگاهی است که می گوید: ما امروز در مرحله «دوران مکه» هستیم! منظور آنها این است که این مرحله شکل گیری است نه مرحله کشمکش، مرحله صبر است نه مرحله جهاد. این دیدگاه از دو جهت اشتباه است: یکی از جهت برداشت نسبت به دوران مکه، و دیگری از جهت برداشت از اسلام... دوران مکه یک دوران خالی از کشمکش نیست، دورانی تهی از برخی گونه های جهاد نیست، که خداوند درباره آن می فرماید «و جاهدهم به جهاداً کبیراً» (سوره فرقان: ۵۲)، بلکه برعکس، خشن ترین مراحل ستیز فکری در مرحله دوران مکه بود که اندیشه اسلامی از اندیشه جاهلی و جامعه اسلامی از جامعه غیراسلامی با آن متمایز گردید. سپس ستیز بر ضد باطل، بخشی از روند شکل گیری شخصیت اسلامی بود وانگهی شخصیت اسلامی بدون ستیز با جاهلیت چگونه شکل می گیرد؟ صبر جز نتیجه جهاد فکری و زبانی نبود، و هرگز آن صبری که برخی مردم تصور می کنند که موضع منفی و شکست پذیر در قبال کفر و کافران بگیرد، سپس بر استهزاء و اذیت و آزار آنان صبر کند، نبود. پیامبران صبر می کردند ولی پس از اینکه باطل را رسوا و حق را بیان می نمودند، بی خردی کار دیگران را نشان می دادند سپس با شکیبایی موضع دیگران را در قبال خود تحمل می کردند.

اینکه این برداشت از اسلام نادرست است از این جهت است که آنزمان اسلام در حال به انجام و تکامل رسیدن بود، و امروز قانونگذاری اسلامی ثبات و روشنی یافته و احکام الهی تبیین گردیده است و اکنون مسلمان باید کلیت اسلام را بطلبد. حج در مدینه به عنوان یک فریضه برقرار شد، آیا آنان فکر می کنند که چون در دوران مکه هستند حج بر آنها واجب نیست؟ پس همانگونه که نمی توانند حج را ترک کنند، همچنین نمی توانند هیچیک از بخشهای اسلام را به فراموشی بسپارند. بنابراین

۱. جندالله. ص ۴۴.

ما اکنون در دوران مدینه بلافاصله پس از عزیمت پیامبر(ص) با اندکی تفاوتها به سر می‌بریم»^(۱).

سرانجام، از دیگر دلایلی که نشان می‌دهد مطرح کنندگان مسئله «دوران مکه» در طرح خود منطقی و جدی نیستند، همین تأیید و شور و شوق و التهابی است که آنان از مجاهدان افغانی به عمل می‌آورند بی آنکه حتی یک بار سؤال کنند: آیا مجاهدان افغانی از دوران مکه گذشته اند؟ آیا آن مرحله را پشت سر گذارده اند؟... کی و چگونه؟ آیا آن مجاهدان مایه افتخار، سرافرازی و مورد تأیید کامل ما نیستند؟ به این دلیل که آنها وقت شان را در وراجی پیرامون دوران مکه و مدینه بر باد نداده اند و پرچم رزم و جهاد در راه خدا و دین را برافراشته اند بی آنکه تقسیم بندیهای زمانی برای آنها معنایی جز از دست رفتن - نهایی - افغانستان در برابر یکی از خطرناکترین گونه های استعمار در دوران معاصر، داشته باشد.

آنچه در باره فلسطین باید درک کنیم همین است. به تعویق انداختن نبرد به بعد از برپایی حکومت اسلامی، خطرهای سهمگینی دربردارد. بیائید تصور کنیم که مبارزه در فلسطین طی چهل سال گذشته به امید پیروزی و برپایی حکومت اسلامی متوقف شده و تا سالهای دیگری، - که تعداد آن را فقط خدا می‌داند! - تا برپایی حکومت متوقف خواهد ماند، در این صورت وضعیت فلسطین چگونه خواهد بود؟ بی تردید اسرائیل قادر خواهد شد کشمکش را به نفع خود در فضایی آرام تسویه کند و با ترک مخاصمه ای که به آن خواهیم بخشید، در سایه سکوت و ناتوانی ما سرگرم ساختن موجودیت خود خواهد شد. واقعاً این گزینش وحشت آور - به تمامی معنی کلمه - است، آری! این گزینه وحشت آوری است، در حالی که سرزمین، عقیده و موجودیت مان در معرض نابودی قرار گرفته است، ما با «دوران مکه» سپس «مدینه» بهانه جویی کنیم!

* * *

خدایا! با جهاد، به ما کرامت عطا کن تا پرچم ات فرازند گردد. فلسطین مان آزاد شود. سرزمین اسلامی مان زیر سایه خلافت اسلامی قرار گیرد.
ای خدای فرستنده کتاب، به حرکت درآورنده ابرها و شکست دهنده احزاب، ما را بر کسانی که بیش از دیگران با مؤمنان دشمنی می‌ورزند، پیروز گردان.

گام هایشان و دل‌هایشان را به سختی بلرزان.
خدایا! شهادت در راهت را به ما ارزانی بفرما و ما را با پیامبران، صدیقان، شهیدان
و صالحان محشور بگردان. حسن اولئک رفیقاً. والصلاة والسلام علی سید المرسلین و
علی آله و صحبه.

پایان

مدارك و منابع: ٣

- ١- القرآن الكريم.
- ٢- الانس الجليل بتاريخ القدس والخليل، مجير الدين الحنبلي، ج ١، مكتبة المحتسب، عمان، ١٩٧٣م.
- ٣- الانوار: مجله لبناني ناصري، شماره آغاز سال ١٩٦٥م.
- ٤- الاسلام: فكرة و حركة و انقلاب، فتحى يكن، مؤسسة الرسالة، بيروت.
- ٥- ايام مع السادات: عمر التلمساني، دار الاعتصام، ١٩٨٤م، قاهره.
- ٦- الجبهة والانشقاق.
- ٧- جند الله ثقافة و اخلاقاً: سعيد حوى.
- ٨- الحرية: ارگان رسمى «حركة القوميين العرب»، شماره آغاز ١٩٦٥م.
- ٩- حيران و عمر التلمساني: صادق عبدالرحمن، (نام مستعار).
- ١٠- الدعوة: ارگان رسمى «الاخوان المسلمين» مصر، شماره هاى ١٤، ٤٤، ٥٠.
- ١١- ذكريات لامذكرات: عمر التلمساني. چاپ قاهره.
- ١٢- سنن ابى داود: الحافظ ابو داود سليمان بن الاشعب السجستاني، ج ٤، كتاب الفتن والملاحم، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ١٣- سنن الترمذى: ج ٥، صفحه (٥٣١)، كتاب الفتن.
- ١٤- سنن ابن ماجه: ج ٢، صفحه (٥١٧)، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم.
- ١٥- السيرة النبوية: ابن هشام، ج ٢، صفحه (٤٨)، چاپ دار الجليل، ١٩٧٥م.
- ١٦- صحيح البخارى: امام محمد بن اسماعيل البخارى، ج ٤، باب لاتزال طائفة، و كتاب الديات، ج ٣، و كتاب الجهاد والسير، باب قتال اليهود، دار المعرفة بيروت.
- ١٧- صحيح مسلم: كتاب الفتن، باب (٧٩)، شماره حديث (٢٩٢١).
- ١٨- العالمية الاسلامية الثانية: محمد ابوالقاسم حاج حمد، چاپ دار المسيرة، ١٣٩٩هـ.
- ١٩- فضائل القيس ابن الجوزى.
- ٢٠- مجله المجتمع: كويت، شماره اوريل ١٩٨٠م.
- ٢١- الازهر: مجله دانشگاه الازهر، شماره ٢٨.
- ٢٢- محنة الاسلام: ابوايمن، سعيد رمضان، ١٩٦٥م.
- ٢٣- مسند الامام احمد: ج ٢، ص (٤١٧)، و ج ٥، صفحه (٢٧٧)، دار الفكر، المكتب الاسلامى. بيروت.
- ٢٤- المعجم المفهرس لالفاظ الحديث: بهمكارى گروهى از مستشرقين، چاپ بريل ١٩٣٦م.
- ٢٥- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم: محمد فؤاد عبدالباقي.
- ٢٦- مفتاح كنوز السنة: ترجمه به عربى محمد فؤاد عبدالباقي، اداره ترجمان السنة: لاهور - پاكستان، ١٩٧٣م.
- ٢٧- ملفات السويس: محمد حسنين هيكل.
- ٢٨- الملهم الموهوب استاذ الجليل، حسن البنا: تأليف عمر التلمساني، دار الانصار، قاهره.
- ٢٩- المورد. فرهنگ لغات. بيروت.
- ٣٠- نفحات من الدراسات الاسلامية: شيخ عبدالحميد كشك. چاپ قاهره.

درباره این کتاب...

... پس از شهادت دکتر فتحی شقاقی در جزیره مالت و به هنگام مراجعت «یکه و تنها»! از سفر لیبی؟، قرار شد که مجموعه ای از آثار چاپ شده یا مکتوب این شهید، ترجمه و منتشر گردد تا بر همگان روشن شود که علیرغم ادعای امپریالیسم خبری، دکتر فتحی شقاقی نه تنها «تروریست» نبود بلکه یک پزشک و محقق و اندیشمند اسلامی مجاهدی بود که با اعتقاد و ایمان به اصالت اندیشه پویای اسلامی، رهبری سیاسی سازمان جهاد اسلامی فلسطین را هم پذیرفته بود

... در مقدمه کتاب اشاره کردم که امروزه «غرب» با «جری آدامز» مسئول شاخه سیاسی «شین فین» به مذاکره رسمی در سطح بالا! می نشیند و دولت انگلیس، حتی با رهبری «ارتش جمهوری خواه ایرلند»، یعنی شاخه نظامی «شین فین» که مسئولیت همه انفجارها، تخریب ها و قتل ها را در انگلیس به عهده گرفته است، وارد مذاکره غیرعلنی! می شود، اما در دنیای اسلام، حتی مسئولان سیاسی حرکت های اسلامی، در امان نیستند و به بهانه های واهی دستگیر و زندانی می شوند و یا با اتهام «تروریسم»!، به وسیله دولت های غربی، به طور مستقیم و یا توسط ایادی مزدورشان در داخل بلاد اسلامی، «ترور» می شوند! و این تناقض و تضاد آشکار در رفتار سیاسی غرب، به خوبی اثبات می کند که «مبارزه با تروریسم» فقط پوششی برای سرکوب حرکت های اسلامی است، همان طور که کنفرانس «شرم الشیخ» با شرکت سران! کشورهای امپریالیستی و وابسته برای مبارزه با تروریسم، فقط برای تصمیم گیری در رابطه با یک تروریسم وحشیانه و مجوزی برای حمله گسترده به لبنان، و قتل عام انسان های بی گناه و تخریب اماکن مسکونی و امن بود...

پس شناخت اندیشه فتحی شقاقی، می تواند به خوبی روشن سازد که تروریسم چیست؟ و تروریست کیست؟

... روی همین اصل، اینجانب ترجمه بعضی از آثار شهید دکتر شقاقی را - که از ۱۸ سال پیش، و از دورانی که وی در «قاهره» به سر می برد، با آنها آشنایی داشتم و حتی به «تجدید چاپ» بعضی از آنها پرداخته بودم، پذیرفتم و همه کارهای دیگر را

به کناری نهادم تا شاید این ترجمه ها، به مناسبت چهلمین روز شهادت وی از سوی «دفتر تحقیقات اسلامی» منتشر گردد، اما متأسفانه این آرزو، به عللی تحقق نیافت و سپس قرار شد که کتاب، در ضمن مجموعه «حرکت های اسلامی معاصر» - بخش اندیشه و زودتر از بخش تاریخ آن - منتشر گردد.

اینک، به یاری حق، این اثر، با هدف شناخت و شناسائی نوع تفکر دکتر فتحی شقاقی در رابطه با مسائل مهم جهان اسلام، و در واقع برای تبیین اندیشه حاکم بر سازمان جهاد اسلامی فلسطین، در اختیار عموم قرار می گیرد، به این امید که مکمل بحث های تاریخی ما در این زمینه، در مجموعه «حرکت های اسلامی معاصر» باشد

... اینک، و به جای پرداختی به تفصیل شرح زندگی و مبارزات دکتر فتحی شقاقی - از آغاز مبارزه تا روز شهادت - به معرفی اجمالی این سه کتابی می پردازیم که هم اکنون ترجمه آنها در اختیار شما قرار گرفته است... و این بار، برخلاف روش همیشگی ما، معرفی کتاب ها، به جای بخش آغازین، در قسمت پایانی کتاب - اما با همان عنوان: درباره این کتاب - آورده می شود تا برای «کتابشناسی» دوستان، همکاری مختصری به عمل آمده باشد!

کتاب هائی که ترجمه آنها در این مجلد آمده است، عبارتند از:

۱- الخميني، الحّل الاسلامي والبدیل: خميني، راه حل اسلامی و جایگزین.

... این کتاب را شهید شقاقی در دوران اقامت و دانشجویی، در مصر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تألیف نمود و در سال ۱۳۹۹ هـ ق - ۱۹۷۹ م - در قاهره از سوی «دارالمختار الاسلامی» - وابسته به اخوان المسلمین - منتشر گردید... و نسخه ای از آن توسط برادر «دکتر بشیر موسی»، در دوران اقامت اینجانب در ایتالیا - رم، به دست من رسید که در کتابخانه، به یادگار ماند!... و اکنون، و پس از شهادت مؤلف، به ترجمه آن اقدام شد و جالب آنکه حتی برادران سازمان جهاد اسلامی، فاقد نسخه ای از آن بودند، و ما فتوکپی آن را به «ابوجهاد» در تهران فرستادیم و سپس ترجمه کامل آن آغاز گردید...

در این کتاب، همان طور که مطالعه می کنید، کوشش به عمل آمده که به طور اجمال یا فهرستوار، درباره تاریخ معاصر ایران و اندیشه تشیع بحث هائی مطرح شود که بی شک برای خواننده عرب و بهویژه نسل جوان مسلمان آن، آگاهی از آنها،

اهمیت خاصی دارد... و البته پس از طرح مقدماتی تاریخ ایران و چگونگی سلطه و نفوذ استعمار و ایادی آن، سرانجام مؤلف شهید در جمع بندی نهائی خود به این نتیجه رسیده است که راه حل اسلامی، و آلترناتیو واقعی در قبال دشمن مشترک مسلمانان، امام خمینی و روش مردم گرای ایشان است...

... در اینجا باید اشاره کرد که در مواردی چند، نکاتی چند مطرح شده بود که نیاز به تصحیح و تکمیل داشت و ما ضمن ترجمه، آنچه را که لازم بود در متن و آنچه را که مهم نبود، در پاورقی اصلاح نمودیم و این «روش اصلاح و تکمیل» را برادر شهید، دکتر فتحی شقاقی قبلاً در مورد بحث ما درباره «حرکت های اسلامی معاصر فلسطین» انجام داده بود... و در سفری که به مناسبت کنفرانس عام فلسطین که در تهران تشکیل گردید، آن اصلاحات را در ۵ صفحه مکتوب، به من تحویل داد که با سپاس، در چاپ بعدی آن بحث، تمام نکات مورد نظر ایشان، اصلاح و تکمیل گردید (مراجعه شود به آخرین بخش کتاب: «حرکت اسلامی فلسطین، از آغاز تا انتفاضه» ج ۱ - که ضمن مجموعه حرکت های اسلامی معاصر، اخیراً منتشر شده است) و روی همین اصل، مراعات روش او، در غیاب ظاهری وی، بی تردید مورد رضای او است و موجب شادی روح وی در عالم ملکوت...

البته «خمینی، راه حل اسلامی و جایگزین»، در قبال گرایش های وابسته به شرق یا غرب، ملی گرایی یا غرب پرستی، سوسیالیسم و یا کمونیسم، که به مثابه یک طرح در این کتاب پیشنهاد شده، با استقبال پُر شور جوانان مسلمان در مصر و دیگر بلاد عربی روبه رو گردید و نایاب شدن ده هزار نسخه از کتاب در عرض یک هفته، در مصر، نشان دهنده نوع استقبال جوانان می تواند باشد...

... گر چه نشر کتاب، موجب دستگیری و زندانی شدن دکتر فتحی شقاقی در مصر، گردید و با تبعید وی از آن سامان، پایان یافت!... اما جنبش اسلامی در همه جا آغاز شده بود و «صدور انقلاب» تحقق یافته بود و علیرغم تمام تلاش و توطئه دشمنان در سراسر جهان، «راه حل خمینی» دیگر پدیده ای نبود که بتوان موج کوبنده آن را با توقیف کتاب و تبعید مؤلف و سپس ترور وی، در هم شکست... و این حقیقت و واقعیت انکارناپذیری است که همگان شاهد آن هستیم و سرآغاز تحقق وعده حق الهی: لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون!

۲- الشیعه والسنة، ضجة مفتعله: شیعه و سنی، غوغای ساختگی

این کتاب کم حجم، با نام مستعار: دکتر اسلام محمود، نخست در سال ۱۹۸۳ م باز از سوی «دارالمختار» قاهره، انتشار یافت و سپس به عنوان «ضمیمه» در ماهنامه «الطلیعه الاسلامیه» چاپ لندن، شماره صفر، مورخ ماه صفر ۱۴۰۳ هـ ق - دسامبر ۱۹۸۳ - و این بار با امضای دکتر عزالدین ابراهیم، منتشر گردید.

در آن تاریخ، به علت اقامت در اروپا و همکاری با آن ماهنامه، بلافاصله متن عربی آن را با اضافاتی در مقدمه و مؤخره، از سوی «مرکز فرهنگی اسلامی اروپا - رم» که توسط ما در «رم» تأسیس شده بود، در ۵ هزار نسخه منتشر ساختم و به علت درخواست مکرر نمایندگی های جمهوری اسلامی ایران، در اروپا، بلاد عربی و آفریقائی، جمعا چهار بار و در ده ها هزار نسخه آن را تجدید چاپ و در سراسر دنیا توزیع نمودیم که با توجه به تبلیغات خائنانه ارتجاع عرب، بر ضد شیعه و در راستای ایجاد اختلاف بین مسلمانان، نشر این کتاب کوچک، تأثیر بسیار مثبتی داشت و بسیاری از توطئه های تفرقه افکنانه را خنثی نمود.

البته در زمان نشر مستقل این کتاب در اروپا، شهید دکتر شقایق در زندان صهیونیست ها در سرزمین اشغالی، اسیر بود و به همین دلیل با همان نام دکتر عزالدین ابراهیم، انتشار یافت و با توجه به خلوص نیت مؤلف، با واکنش مثبت جهانی، روبه رو گردید.

اینک ترجمه کامل آن - همراه با ترجمه مقدمه اینجانب و نقل اسنادی که در چاپ چهارم اروپا بر آن افزوده بودیم - به عنوان کتاب دوم این مجموعه، آمده است... به امید آنکه مورد توجه علاقمندان به وحدت مسلمین و تقریب بین مذاهب اسلامی قرار گیرد.

۳- مقدمه حول مرکزیه فلسطین والمشروع الاسلامی المعاصر - المنهج -

طرح اسلامی معاصر - مرکزیت مسئله فلسطین، سومین کتاب ترجمه شده در این مجموعه از سوی مؤسسه نشر «بیت المقدس» بیروت، در سال ۱۴۰۹ هـ ق - ۱۹۸۹ م - و با نام: دکتر فتحی ابراهیم، منتشر شده است و شامل یک تحلیل عمیق اسلامی - سیاسی درباره مسئله فلسطین است و طبق گفته خود شهید شقایق، نخست در داخل زندان های اسرائیل، و به عنوان یک تحلیل درون گروهی برای اعضا سازمان جهاد اسلامی و دیگر برادران مجاهد فلسطینی، طرح و تبیین شده است.

این کتاب به ظاهر کم حجم که در واقع پُر محتوی و عمیق است، شامل اصول

کلی اندیشه اسلامی درباره مسئله فلسطین و چگونگی مرکزیت آن، در برخورد تمدنی ما با کلیت دشمن غربی است...

ما در این مختصر، قصد تشریح و توضیح محتوای کتاب را نداریم، ترجمه کامل آن، در اختیار علاقمندان قرار دارد و مطالعه دقیق آن نوع تفکر رهبری سازمان جهاد اسلامی را در این رابطه، روشن می سازد... به امید آنکه نشر آن، در شناخت اندیشه حرکت اسلامی معاصر در فلسطین، مفید باشد.

... شرح زندگی و مبارزات شهید دکتر فتحی شقاقی را در جلد دوم کتاب حرکت اسلامی در فلسطین - انتفاضه - خواهیم آورد و در پایان این «کتابشناسی» اشاره به فهرست زندگی مؤلف، بی مناسبت نخواهد بود:

فتحی شقاقی در سال ۱۹۵۱ م در اردوگاه آوارگان فلسطینی در «رفح» در شهر «غزه» به دنیا آمد... پس از تحصیلات دبیرستانی، تا اواخر دهه ۱۹۶۰، در غزه ماند و به شغل آموزگاری پرداخت. ولی بعدها برای ادامه تحصیل به «مصر» رفت و در دانشگاه معروف «زقازیق» قاهره در رشته پزشکی پذیرفته شد و به آموزش و تحصیل مشغول شد... در این دوران با اندیشه های شهید حسن البنا، آشنا شد و گرایشی خاص به «اخوان المسلمین» یافت و از اهداء کتاب خود به امام خمینی و شهید حسن البنا، روشن است که تا چه حدی به این دو بزرگ مرد معاصر، علاقمند بوده است...

دکتر شقاقی پس از پایان تحصیل، به فلسطین بازگشت و در بیمارستان المطلاى بیت المقدس، به درمان کودکان بیمار پرداخت اما چون به موازات آن به معالجه بیماری جامعه خود نیز مشغول بود و به فعالیت های اسلامی - سیاسی می پرداخت، دوبار - در سال های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۶ م - بهوسیله رژیم صهیونیستی دستگیر و زندانی شد ... و سرانجام، پس از پایان دوران زندان، در سال ۱۹۸۸ م، از سرزمین خود، به لبنان تبعید شد و از آن تاریخ به بعد، مرکز فعالیت وی بیروت و سپس دمشق بود و به تبیین ایدئولوژی اسلامی و تحکیم پایه های «جهاد اسلامی» می پرداخت... تا اینکه در ۵ آبان ۱۳۷۴ - اکتبر ۱۹۹۵ م - به هنگام بازگشت از سفر طرابلس، که به اصرار رهبری کشور لیبی به آن جا رفته بود، در جزیره «مالت» در حالی که تنها و بدون محافظ بود!، توسط ایادی صهیونیسم به شهادت رسید، ولی تردیدی نیست که

همکاری مزدوران عرب جاهلی عصر ما، در اجرای این توطئه خائنانه، نقش عمده ای داشت... اما بی شک فتحی شقاقی به حق پیوست و جاودانه شد: ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا، بل احياء عند ربهم يرزقون.

تهران - فروردین ۱۳۷۵

سیدهادی خسروشاهی